

شماره ۲ - تابستان ۱۳۵۹

خرده‌بورژوازی و انقلاب

زن، اسلام و انقلاب

لبین و مفهوم آگاهی طبقاتی

در افغانستان چه می‌گذرد؟ بیانیه بین‌المللی چهارم درباره افغانستان

معرفی و نقد کتاب: "تروئسکیزم سقط دیالکتیک لنینی"

تروئسکی دوران بعد از جنگ: گزیده‌ای از یک مصاحبه با مندل

نقد به نظرات "راه‌کارگر" درباره ماهیت طبقاتی دولت

بها: ۱۰۰ ریال

خرده بورژوازی و انقلاب

پیش درآمد

تعظیم فرود خواهد آورد . در تحلیل نهائی دوراه بیخستین باقی نخواهد ماند . سازش با بورژوازی یا انقلاب سوسیالیستی برگزیدن راه دوم مستلزم انتقاد خلاق ، ریشه‌ای و بیرحمانانه از هر نوع تئوری سازش ، منجمله تئوری انقلاب دمکراتیک است . مقاله زیرین کوششی در این جهت است .

مقاله ای که در زیر میخوانید حدود چند هفته قبل از علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک بین جناح های اقلیت و اکثریت سازمان چریکهای فدایی خلق نوشته شده است . به همین دلیل نیز بحث هائی که در اول مقاله در باره بحران درونی سازمان آمده ، از سیر وقایع قدری عقب است . ولی در هر صورت تحول بحران در همان مسیر پیش بینی شده اتفاق افتاده است . و از این لحاظ آشکار شدن جوانب جدید بحران ، همراه با انشعاب اقلیت از سازمان فدائیان ، تأییدی است بر مواضع و مسائل مطرح شده در مقاله . و این اواخر ، این امر روز به روز واضح تر میشود که راست روی روز افزون رهبری سازمان چریکهای فدایی خلق سازمان را گرفتار بحرانی هر چه عمیق تر خواهند ساخت . بحث پیرامون ریشه های این راست روی ، زنه فقط حول حمله به خود راست روی ، هم اکنون یکی از حاد ترین مسائل مورد بحث جنبش کمونیستی ایران است .

بحران چپ

بنظر می رسد جنبش چپ " مارکسیست - لنینیست " (م - ل) در ایران گرفتار بحران ایدئولوژیک بسیار عمیق است . نداشتن برنامه ، انقلابی ، درک نکردن ضرورت برنامه ، انقلابی و بی اهمیت جلوه دادن این کمبود ، نبودن بین بحران در حله اول بصورت بی برنامه و نداشتن رهسود مستقل برای عمل توده های طبقه کارگر به چشم می آید . مثلاً از سبب چریکهای فدائی خلق را در نظر بگیریم . از روز قیام ها ، با آنهمه مشکلات برنامه ای و عملی که جنبش کارگر ، با این رهبری بوده است ، حتی یک شعار مستقل (مستقل از جناحهای گوناگون احزاب بورژوازی) و ملموس (منبوس از احفاد سفید آگاهی و رزمندگی کنونی بودها) که پیشبرنده مبارزات کنونی طبقه کارگر باشد را پیش نکشیده اند . چه رسد به اینکه برنامه کاملی برای جلو بردن همه جوانب مبارزه طبقاتی و ارتقاء کیفی آن داده باشند . خود رفقای فدائی در باره این مسئله بحران ، بعد از قیام می بویسند :

مسائلی که اقلیت در انتقاد به مشی سازمان مطرح کرده عبارتند از ماهیت طبقاتی دولت کنونی ، ماهیت حرکت خرده بورژوازی و رهبری آن و مساله دنباله روی سازمان فدائیان از جنبش خود انگیزخته و از هیات حاکمه برای یافتن متحدینی برای خود در میان هیات حاکمه

وقتی " ما به شبکهها برگشتیم و همه از ما برنامه کسب می خواستند ، فلج شدیم . دو مرتبه در رهبری بر سر آنکه برنامه کار چه باید باشد مطرح شد . (نگاه کنید به جزوه در بحران درون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، ریشه های آن ، ص ۲۸)

در اینکه این مسائل ، مسائلی هستند که با بحران کنونی چپ در ایران عمیقاً پیوند دارند شکی نیست . ولی باید پذیرفت که اینها دقیقاً مسائلی هستند که تئوری انقلاب دمکراتیک استالین به همه آنها (ماهیت طبقاتی دولت ، ماهیت خرده بورژوازی ، مساله متحدین پرولتاریا در میان هیات حاکم و برنامه و چگونگی وحدت) پاسخ صریح داده است . اینکه این مسائل هم اکنون بصورت مشکلات مبهم مطرح شده اند خود بیانگر برش از آن پاسخ های صریح ، جزئی و هم نهائیتاً سازشکارانه است ؛ بیانگر بیدار شدن (اجتناب ناپذیر) دیدگاه انتقادی به دگم های استالینیستی انقلاب دمکراتیک نوین ، و نقولات متافیزیکی خلق و ضد خلق است ؛ بیانگر برش از دگم هائی است که نهائیتاً جز توجه سازش چیز دیگری نیستند . اینکه این نقد و برش تا چه حد موفقیت آمیز باشد بستگی به این دارد که تا چه حد مبانی و ریشه های تحراف را مورد توجه و حمله خود قرار دهد . ولی هر گاه انتقاد صرفاً به نق زدن در باره راست روی بسنده نکند ، همانطور که در مورد بشیاری از سازمانهای فراچپ کنونی صادق است (مثلاً انتقادات سازمان رزمندگان به سبب که کار شماره ۵۹) ، آنوقت ، تجربه تاریخی نشان داده است بالاخره نق زدن در مقابل واقعیات مبارزه طبقاتی سر

این بی برنامهگی بناچار به زیگزاگهای متضاد و آشفتگی در عمل منجر شده است که هر کدامشان برای بحرانی کسودن مواضع یک سازمان کافی هستند . مثلاً برخوردشان با لبرالیته و وظیفه فرموله کردن این بی برنامهگی ، ارتقاء آن از یک کمبود فلج کننده ، به یک تئوری ، و حتی یک فضیلت ، برعهده علی کشتگر (که وصف واقع بینی و بصیرتش را در روزنامه مردم زیاد خوانده ایم) افتاد . ایشان در جزوه چند مقاله (در پیاد مسائل کنونی جنبش) که بی تاریخ چاپ شده ولی به گمان باید یکی دو ماه قبل از قیام نوشته شده باشد ، به کسانی که عجلانه مساله هژمونی پرولتاریا را در همان اول راه مطرح می کنند و با دادن شعارهای پرولتاری با صدای بلند زیاد بر سر هژمونی پرولتاریا سرودا راه می اندازند حمله می کند . ولی نمی دانیم رفیق کشتگر راجع به چه کسانی صحبت می کند . ولی جواپی که بآنها داده جالب است :

را در نظر بگیریم . بعد از قیام سیاست آنها پشتیبانی از حکومت بازرگان بود . بعد ، پس از جریان سفارت ، ناگهان وضع تغییر کرد ، و لیبرالها شدند تضاد عمده . و البته این تغییر جهت را هم مستقلا انجام ندادند . بلکه وقتی خمینی نسبت به بازرگان ، جهت گیری اش عوض شد ، آنها هم بدنبال خمینی جهت عوض کردند . هم اکنون جهت گیری خمینی نسبت به لیبرالها دوباره عوض شده است . نمی توان گفت سازمان فدائیان دوباره همانطور بسزعت جهت گیری کرده (تا حالا در يك ميزگرد که بیشتر با لیبرالها شرکت نکرد هاند) و لسی می توان گفت که ناگهان گرفتار سردرگمی شده است . و اینزایه بهترین وجهی در سر مقاله های کار ، مخصوصا کار ۸ و ۹ می توان دید ، و حالا راه نجات از سردرگمی را بوروکراسی ضد انقلابی مسکو دیده اند . آن موقع که هیات حاکم تحت لوای مبارزه با امپریالیسم زمینه سرکوب را تدارک می دید ، آنها تحت عنوان اینکه تضاد عمده لیبرالیسم است ، بدنبال روی از آن پرداختند . حالا که هیات حاکم به سرکوب قاطعانه روی آورده بار دیگر به سازشکاری و علاوه بر آن به دنباله روی از بوروکراسی مسکو پرداخته اند ، و این تحت لوای اینکه دولت شوروی پیگیرترین مدافع دولت ایران است !

و البته باید گفت سازمان های م - ل دیگری که به راست روی و بی برنامه گی فدائیان نقد می نویسند (سازمان های فرا جمی همچون راه کارگر و پیکار) خود شان برنامه مشخص و روشنی برای پیشبرد مبارزه مستقل زحمتکشان ارائه نکرد هاند

این رسالت سازمان راه کارگر بود (که نگفته نگذیریم مدعی است اکسیر حل " بحران ایدئولوژیک چپ " را کشف کرده است) که بوجود این بحران اعتراف کند . در اولین ضمیمه ایدئولوژیک ، نشریه راه کارگر ، ایشان این بحث را تحت عنوان " توضیح چند نکته در باره کاست حکومتی " آغاز کردند . اما در هر حال يك حقیقت است ، حقیقتی است تلخ ، اما در هر حال يك حقیقت است ، چپ انقلابی در يك بحران ایدئولوژیک دست و پا می زند . این بحران ایدئولوژیک بیانگر انزوای چپ نیست . بلکه نشان دهنده ناتوانی آن در ارزیابی وضعیت سیاسی و تناسب

مسئله روشن است : طبقه کارگر با شرکت فعال در مبارزات رهایی بخش پیوسته رشد می کند ، پیوسته تشکل بیشتر و بالاتر می یابد و با ضربه های پیاپی که به دشمن وارد می سازد ، پیوسته در سطح جنبش از حیثیت و اعتبار بیشتری برخوردار می شود و از آنجا که پیگیرترین طبقه انقلابی است به تدریج همراه با رشد مبارزه سرانجام هژمونی خود را اعمال می کند ، این يك واقعیت مسلم و اثبات شده تاریخی است . (!!) و واقعا اگر هورتاریا با شرکت فعال در جنبش کم کم ، ولی سرانجام هژمونی خود را بالاخره اعمال می کند ، پس لزوم برنامه انقلابی در چیست ؟ جد آ که دنباله روی از حرکت خود بخودی جنبش ، کم بهادادن به نقش تئوری انقلابی و نفع ضرورت دخالت عامل آگاه (چگونگی آن بکنار) از این روشن تر بانی لازم نداشت .

نیروهای طبقاتی است این مساله ، بعد از قیام بهمن ماه ، در بحث های مربوط به ماهیت طبقاتی دولت جمهوری اسلامی کرا را خود را نشان داد هاست و در ریاضه ماه گذشته . . . بحران ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی ایران را شدت و عمق داده است . . . برخی سازمان ها ، با مشاهده اقدامات ضد خلقی و ضد انقلابی دولت حاکمیت کنونی را ، کاملا بحق ، ضد خلقی ارزیابی می کنند . اما از آنجا که معتقدند روحانیت نماینده خورده بورژوازی سنتی مرفه است باین نتیجه نادرست می رسند که " خورده بورژوازی مرفه سنتی " نیز به صف ضد انقلاب پیوسته است . اما از سوی دیگر می بینند که این نتیجه گیری شان با اعتقادات دیگر شان در باره مختصات انقلاب دمکراتیک (که در آن خرد بورژوازی ضرورتا در صفوف خلق قرار دارد) تناقض پیدا می کند . پس بناچار برای جمع و جور کردن نظراتشان باین نتیجه نادرست می رسند که " خرد بورژوازی مرفه سنتی " فقط برای يك دوره به صف ضد انقلاب پیوسته است (برای نمونه مراجعه بکنید به ضمیمه شماره ۳۴ نشریه پیکار)

مشکل غامضی است ! ولی ادامه بدیم " پاره ای از سازمان های انقلابی درست با همین منطق و همین درک از " مساله نمایندگی " به نتیجه گیری معکوس و کاملا عجیب و تاسف بار می رسند . اینها می گویند از آنجا که خرد بورژوازی مرفه سنتی در صفوف خلق قرار دارد و از آنجا که " روحانیت مبارز " نماینده سیاسی خرد بورژوازی سنتی است ، بنا بر این حاکمیت کنونی خلقی ، ضد امپریالیست و مترقی است . (برای نمونه مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۳۵ نشریه کار و شماره های بعدی آن)

و باین ترتیب راه کارگر حق سازمان های م - ل را يك بيك کف دست شان می گذارد . و انصافا باید گفت نمود بحران ایدئولوژیک " را خوب بیان کرده است . و البته باید اضافه کرد که واضح است این مارکسیسم نیست که دچار بحران شده بلکه تئوری انقلاب دمکراتیک (یا بقول راه کارگر " مختصات انقلاب دمکراتیک ") است که گرفتار بحران شده است . شك نیست که راه کارگر ، اگر تیز بینی کنونی را از دست ندهد ، همراه با جلو رفتن اوضاع مرتباً ابعاد جدیدی از این بحران را کشف خواهد کرد .

اما ، راه کارگر ساده لوحانه می پندارد که خود از این بحران پرکنار است . آنهم باین دلیل که گویا فرمولی کشف کرده است که بطور معجزه آسا هم " خرد بورژوازی مرفه سنتی " را در صف خلق نگاه می دارد (و شکاف هایی را که در دگم استالینی انقلاب دمکراتیک پدیده آمده درز می گیرد) و هم حکومت فعلی را " ضد خلقی " ارزیابی می کند . و این فرمول معجزه آسا فرمول " کاست حکومتی " است . کاست حکومتی نوعی بناپارتنسم است که به هیچ طبقه معینی وابستگی ندارد از طبقه استقلال نسبی دارد و رسالتش حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته است (خلاصه آن چیزی است که مارکس در باره حکومت بناپارتنستی گفته) . می نویسد :

" ما جناح طرفدار " ولایت فقیه " را در بلوک قدرت

موظف ساخت با حزب بورژوازی کومینتانگ ائتلاف کند. و باین کارش کردن حزب را شکست. مگر خرد بورژوازی. مخصوصاً "مرفه سنتی". نخست در غالب سیاسی روحانیت و سپس در حزب جمهوری اسلامی و سایر سازمان هایی که تحت پوشش اسلامی فعالیت می کنند. بحرکت در نیامد؟ یعنی همان احزاب و سازمان هایی که بنظر شما ارتجاعی یا مدافع ارتجاع هستند. یا باید گفت تئوری ائتلاف طبقات بی معنی است. که در آن صورت باید دگم استالینی ائتلاف طبقات و انقلاب دمکراتیک را رها کرد. یا آنکه باید اذعان داشت که می شود با احزاب ارتجاعی و مدافع ارتجاع هم "در مرحله انقلاب دمکراتیک" ائتلاف کرد: تئوری من در آوردی "کاست" باین سؤال جواب نمی دهند.

ریشه بحران کجاست

همانطور که در بالا گفتیم آنچه که راه کارگر تحت عنوان بحران "چپ انقلابی" بیان می کند در واقع بحران استالینسم است. بحرانی است که در اثر آشکار شدن تضاد آشتی ناپذیر بین واقعیت انقلاب و تئوری انقلاب دمکراتیک بوجود آمده است.

هواداران تئوری انقلاب دمکراتیک معتقدند که مناسبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری وابسته است (منسی سرمایه داری). ولی از آنجا که سرمایه داری رشد ناچیزی کرده و طبقه کارگر هنوز اکثریت جامعه را تشکیل نمی دهد، در مرحله کنونی (مرحله دمکراتیک) تضادی که باید حل شود تضاد خلق با امپریالیسم است نه تضاد کار و سرمایه. زیرا اقشار و طبقات دیگر که بعلمت ناچیز بودن وزنه طبقه کارگر، نقش شان در انقلاب خیلی مهم است. ضد امپریالیسم

* مناسبات تولیدی را سرمایه داری وابسته نامیدن اشتباه فاحش متدولوژیک است. وابستگی مشخص کننده مناسبات تولیدی نیست. بلکه مشخص کننده کل اقتصاد ایران (بطور کلی اقتصاد سرمایه داری در هر کشوری) است. مثل این من ماند بگویم که مناسبات تولیدی در آمریکا سرمایه داری نیرومند است. در حالی که نیرومندی ربطی به مناسبات تولیدی ندارد بلکه کل اقتصاد را مشخص می کند. مناسبات تولیدی یعنی روابط و ضوابطی که بر تولید حاکم است. اگر این روابط تولید بخاطر سود باشد، می گویند روابط سرمایه داری است. حالا در هر شرایطی (وابستگی، قدرت...) انجام شود.

این اصطلاح غیرمارکسیستی باین خاطر مد شده، که در مقابل آن "شیوه تولیدی" سرمایه داری مستقل (که باز هم واژه ای غیرمارکسیستی و از لحاظ عملی کاملاً تخیلی است) قرار داده شود و تغییر زیربنایی انقلاب دمکراتیک در واقع "دگرگونی" شیوه تولیدی اول و رسیدن به دومی باشد. این تجدید نظر طلبی محض و ناهنجاری است. سرمایه داری مستقل نه تنها ناممکن که بی معنی است.

ارتجاعی و ضد انقلابی می دانیم. تنها ما فکر می کنیم می شود حساب اینها را از خرد بورژوازی (حتی مرفه و سنتی) جدا کرد. اینها يك "کاست حکومتی" را تشکیل می دهند و از زمانی که قدرت را بدست آورد مانند از خرد بورژوازی فاصله گرفته اند و بجای اینکه مدافع منافع خرد بورژوازی باشند مدافع بقای قدرت دولتی هستند "راه کارگر" ضمیمه شماره ۱۱ ص ۵). بدون تردید کوشش راه کارگر در دفاع از حیثیت انقلابی و خلقی تاجران بازار و اقشار بالایی خرد بورژوازی (که در مجموع خرد بورژوازی مرفه سنتی نام گرفته اند) ستودنی است! و فعلاً به اشکالات تئوریک این تحلیل کاری نداریم. مسأله اساسی جای دیگری است. بنظر میرسد راه کارگر سر خود را در کاست حکومتی فرو کرده و واقعیت پاک فراموش شده است. فراموش شده است که خود طبقات (روحانیت بکنار) چه حرکتی کردند و حالا چه میکنند. مگر تئوری انقلاب دمکراتیک و ائتلاف طبقات نمی گوید که ائتلاف چهار طبقه (کارگر، دهقان، خرد بورژوازی، و بورژوازی ملی) در انقلاب دمکراتیک به این معنی است که حزب طبقه کارگر باید با احزاب نماینده سه قشر و طبقه دیگر ائتلاف کند و با يك برنامه واحد با آنها فعالیت کند؟ (همانطور که بورکراسی استالینیستی در سال ۱۹۲۶ حزب کمونیست چین را

* روحانیت از همان ابتدا نماینده آن تشری از سرمایه داری ایران بوده و هست که بر سر تقسیم سود با دارو دسته دربار مخالفت داشتند (اکثراً سرمایه داران سنتی بازار) دعوی کنونی آنها با "لیبرالها" و امپریالیسم هم (تا آنجا که بتوان آنرا جدی گرفت) بهمان جا برمی گردد. سیاست ضد انقلابی آنها هم دقیقاً بیانگر اهداف ارتجاعی سرمایه داری سنتی ایران است و نه بیانگر استقلال نسبی آنها از "خرد بورژوازی مرفه سنتی". برای تحلیل ماهیت طبقاتی روحانیت مراجعه کنید به کندوکاو دوره دوم شماره ۱ مقاله انقلاب ایران به کدام سو می رود. در مورد "کاست حکومتی" و تناقضاتی که برای راه کارگر ایجاد کرده، قطعه زیر از روزنامه کار جالب توجه است.

از راه کارگر بازگفت می آورد:
"اما روحانیت در طول این مبارزه میان بلوک قدرت سعی خواهد کرد با تظاهر به مبارزه ضد امپریالیستی... از سوی نشان دهد که رقیب قدرت طلب او با امپریالیسم سرو سری دارد... و از سوی دیگر پیوند خود را با پایگاه تودمایش مستحکم سازد تا بتواند از این سکوی پرش برای نیرومندتر ساختن موقعیت خود در بلوک قدرت سود جوید."
و ادامه می دهد:

"در اینجا تحلیل طبقاتی رفقای مارکسیست لنینیست خط ۴ با تئوری ها بورژوازی منطبق شده است. حرکات اجتناب روحانیت "تظاهر" به نبرد برای کسب "قدرت" و آن هم "قدرتی" که هیچ محتوای طبقاتی ندارد ارزیابی شده است. در اینجا راه کارگر تئوری طبقات مارکسیسم را رها کرده و به تئوری قدرت روی آورده است."

هستند ولی ضد سرمایه داری نیستند . عبارت دیگر مسئله انقلاب نه سرنگونی مناسبات سرمایه داری بلکه کسب استقلال از امپریالیسم و از بین بردن وابستگی است . (بقول خودشان سرنگونی سرمایه داری وابسته) . بهمین دلیل ، بعقیده آنها انقلاب سوسیالیستی نیست و دمکراتیک است . و مناسبات تولیدی بعد از انقلاب نیز کماکان مناسبات سرمایه داری هستند . (اگرچه بعضی از گرایش های "م - ل" معتقدند "بسمت گیری سوسیالیستی" ؟) . چنین دیدگاهی از انقلاب البته صف بندی طبقاتی زیرین را ایجاب می کند : در مبارزه طبقاتی دو جبهه در مقابل یکدیگر ایستاده اند . یکی جبهه خلق یعنی آنها که با امپریالیسم در تضادند و خواهان استقلال از امپریالیسم هستند - کارگران ، دهقانان ، خرد بوزروازی (حتی مرفه و سنتی) . و بوزروازی ملی (اگرچه برخی معتقدند این یکی در بطن بوزروازی وابسته تحلیل رفته است) - و اینها که برنامه شان در مبارزه ضد امپریالیستی با هم یکسان است (کسب استقلال و آزادی و ...) متحداً در مقابل امپریالیسم مبارزه می کنند . و در مقابل آنها صف ضد خلق قرار دارد که عبارتست از نیروهای وابسته به امپریالیسم (سرمایه داران بزرگ وابسته ، یا بقولی بوزروازی کپران و) و هدف اصلی مرحله دمکراتیک انقلاب سرنگونی ضد خلق و کسب استقلال از امپریالیسم است .

در زمینه خط مشی سیاسی ، وجود عینی یک چنین صف بندی در مبارزه ایجاب می کند که سازمان های سیاسی انقلابی نیز خط مشی و صف بندی خود را براین اساس تعیین کنند . بنابراین ، همه سازمان های سیاسی نماینده نیروهای خلقی باید در یک جبهه با یک برنامه واحد ، ضد امپریالیستی ، مشترک بین همه این نیروها متحد شوند . و نیروهای ستم دیده تر و مبارزتر این جبهه (مثلاً کارگران) ، برای برهم نخوردن اتحاد باید از ارائه برنامه هایی که مورد قبول نیروهای خلقی دیگر نباشد (شعارهایی که به حل تضاد بین کار و سرمایه و برنامه ضد سرمایه داری مربوط می شود) خود داری کنند . واضح است کسی که با چنین دید ساده ای از صف بندی طبقاتی وارد مبارزه طبقاتی شود در اولین برخورد با واقعیات بکلی گیج و سردرگم می شود . اگر صف "خلق" واقعاً برعلیه "ضد خلق" متحد است ، مثلاً بیش از یکسال بعد از از هم پاشیدن ارتش ضد خلق هنوز ضد خلق سرنگون نشده است (مگر ضد خلق بجز ارتش خود پایتاه دیگری هم دارد ؟) مگر آنکه قبول کنیم از آن زمان تا بحال بخشی از نیروهای "خلق" آگاهانه یا ناآگاهانه (و در هر صورت پنهانی) زیربمال ضد خلق را گرفته اند . یا آنکه تصور کنیم بخش عمده ای از نیروهای که قبل از قیام در صف "خلق" می جنگیدند در واقع "ضد خلق" بوده اند ، و آنها هستند که ضد خلق را هنوز سر پا نگهداشته اند (؟ !) و گذشته از آن سطحی ترین نگاه

* اگرچه برخی از گروه های "م - ل" ، مثلاً راه - کارگر معتقد است مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری جدا نیست !

بواقعیت بیکار طبقاتی نشان می دهد که روند واقعی این بیکار شباهتی به تصویر انقلاب دمکراتیک ندارد . نیروهای "خلق" هر یک بر اساس منافع طبقاتی خویش به بیکار خویش مشغولند و برنامه و هدف بیکارشان گاه با هم ۱۸۰ درجه تفاوت دارد . در اینجا کوشش در جهت مطرح نکردن برنامه ویژه طبقاتی خویش ، بمنظور حفظ وحدت ، به معنی تسلیم در مقابل برنامه طبقه متخاصم است ! رفقای راه کارگر ، بهتر است از اطاق مطالعه خود بیرون بروند و به واقعیات نگاهی بیندازند . آیا برای طبقه کارگر ، برای دفاع از خود ، در مقابل حملات پی در پی سرمایه داری و دولت سرمایه دار راهی بجز تشکیل شوراهای متحد و ایجاد کنترل سراسری کارگری مانده است ؟ و اگر چنین است آیا این مبارزهای سوسیالیستی نیست ؟ آیا قدمی بسوی سوسیالیسم نیست ؟ بقول لنین ، آموزگار کبیر پرولتاریا ، آیا اگر از رفتن به سوی سوسیالیسم باک داشته باشیم اصلاً شانس پیروزی داریم ؟ البته این کاملاً صحیح است که ما وحدت عمل ائتشار و طبقات گوناگون در مبارزه را ، مخصوصاً بطور خیلی بازر در اولین مشاهده کردیم . مبارزات ضد استبدادی برای سرنگونی سلطنت پهلوی ، و مبارزه مسلحانه کنونی در کردستان نمونه های بارز آن هستند . ولی اینها همه نمونه های وحدت در عمل هستند نه وحدت در برنامه . نیروهایی که در عمل برضد ارتش شاهنشاهی متحد بودند ، برنامه و چشم انداز واحدی نداشتند . شکافهای کنونی در آن جبهه (بقول راه کارگر شکاف در بالائی ها و شکاف بین بالائی ها و پائینی ها) بهترین گواه این امر است . این در مورد کردستان هم صادق است .

و در واقع این وحدت در عمل است که ایجاد آن باید هدف پیشگامان انقلابی پرولتاریا باشد ، نه وحدت در برنامه . تمایز بین مارکسیسم انقلابی و استالینسم دقیقاً در اینجا است . این را بعداً بیشتر خواهیم شکافت . فعلاً همین را ذکر کنیم که برنامه ضد امپریالیستی کارگران (که ملی کردن واقعی تمام صنایع ، بانک ها و تجارت خارجی برای قطع واقعی بند های نفوذ امپریالیسم است) را با برنامه ضد امپریالیستی خمینی (که حد اکثر بجای خود نشان دادن "کارترو وادار کردن او به معاملات بهتر و نرمش بیشتر با بوزروازی ایران است) یکی دانستن ، مثل اینست که انسان اشتباهی گرگ و میش را یکسان فرض کند ، زیرا هر دو بالاخره اشتها دارند !

اشکال تئوری انقلاب دمکراتیک در واقع دوگانه است . اولاً چندین جا با دیدگاه مارکسیسم سخت تضاد پیدا می کند . و اساساً نظریات تخیلی و غیر علمی (یعنی غیر مارکسیستی) است . ثانیاً ، در عمل ، رهنمود های آن یا آنچنان تخیلی هستند که به ناکجا آباد می گرایند (مثلاً انتظار قاطعانه انقلابی بودن را از جناح هایی از بوزروازی داشتن و امیدوار بودن به اینکه جناحی از بوزروازی بزیر پرچم پرولتاریا بیاید) و یا آنکه سازش کارانه و تسلیم طلبانه هستند (پذیرفتن رهبری جناحی از بوزروازی تحت عنوان حفظ وحدت ضد امپریالیستی) . پیروی از این تئوری در عمل یا بمعنی سازش

پیش ببرند ، حاضر به سازش با بورژوازی و دنباله روی از آن نیستند ، بلکه برای رسیدن به منافع طبقاتی خود حاضرند در عمل قاطعانه از بورژوازی ببرند . اینکه کدام طبقات و اقشار حاضرند تا این حد پیش روند (و در صف انقلاب قرار گیرند) از پیش داده نیست . بستگی به گسترش مبارزه طبقاتی و دخالت عامل آگاه و مداخله سیاسی پرولتاریا همچون پیشگام انقلاب دارد . اگر اقشار پیشرو و آگاه پرولتاریا در فکر اتحاد برنامه‌ای با اقشار و طبقات بینابینی و ائتلاف در برنامه بنا احزاب نمایند آنها باشند ، شکست انقلاب حتمی است ، زیرا این بمعنای پذیرش برنامه بورژوایی از طرف پیشروترین گردانهای مبارزه است . ولی چنانچه آنها استقلال کامل عمل و برنامه خود را حفظ نمایند ، می‌توانند با مداخله آگاه در روند مبارزه طبقاتی اقشار بینابینی ، آنها را بسوی مبارزه قاطعانه و بریدن از بورژوازی سوق دهند . در هر صورت این مرزبندی از پیش معین نیست . مثلا به بحث لنین در باره دهقانان روسیه ، در آوریل ۱۹۱۲ (۵ ماه قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی) توجه کنید :

"حالا وظیفه نوین و متفاوتی در مقابل ماست و آن عبارتست از منشعب کردن عناصر کارگری ... عناصر "کمونیست" ، انترناسیونالیست و مخالف جنگ ، عناصری که موافق رفتن به سمت کمون (دیکتاتوری پرولتاریا) هستند از عناصر خرده بورژوا و خرده مالک (... که مخالف رفتن به سمت کمون و موافق پشتیبانی از بورژوازی و حکومت بورژوا هستند)"

"کسی که حالا صحبت از "دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" کند ... در عمل در مقابل مبارزه طبقاتی پرولتاریا طرف خرده بورژوازی را گرفته است ..."

"بلشویکهای قدیمی اینطور استدلال می‌کنند ... چرا دهقانان نمی‌توانند قدرت را بگیرند و باین ترتیب انقلاب بورژوا دمکراتیک را تمام کنند ؟ ، چرا چنین چیزی غیرممکن است ..."

"جواب ما اینست که کاملا ممکن است ولی در ارزیابی اوضاع مارکسیستها از آنچه هست حرکت می‌کنند نه آنچه ممکن است ..."

"و واقعیت اینست که دهقانان و سربازان آزادانه و به میل خود به حکومت بورژوا می‌پیوندند ، و آزادانه آنها تکمیل می‌کنند ، و همانطور آزادانه قدرت را به بورژوازی می‌دهند"

تولیدی در جامعه بیانگر منافع اوست . تئوری انقلاب دمکراتیک می‌گوید سرمایه داری بعد از انقلاب از بین نخواهد رفت و گسترش خواهد یافت . مارکسیسم می‌گوید رشد سرمایه داری به دولت سرمایه داری نیاز دارد نه دولت خلقی . از این لحاظ تئوری انقلاب دمکراتیک در واقع می‌تواند بمنظور بزرگ کردن دولت بورژوازی ، با مهر خلقی بر آن زدن ، بکار رود . آرزوی بورژوازی همیشه این بوده است که دولت طبقاتی را با نام دولت خلقی ، به خلق الله قالب کند .

با هیات حاکم و پشت کردن به زحمتکشان است و یا به معنی غوطه ور شدن در ایده آلیسم و اکتفا کردن به سخن پراکنسی های چپ‌نما ولی در واقع بی‌محتوا .

این دو ایراد را بیشتر بررسی کنیم . از دیدگاه مارکسیسم انقلابی ، انقلاب اجتماعی یعنی دگرگونی روابط تولیدی در جامعه و تا زمانیکه روابط تولیدی دگرگون نشوند صحبت از انقلاب اجتماعی بیهوده است . تضادهای موجود در روابط تولیدی در واقع سرمنشأ همه بحران‌ها و تضادهای اجتماعی هستند . بنابراین ، حل کلیه بحران‌های اقتصادی - اجتماعی (مثلا در کشورما ، بیکاری ، عقب ماندگی صنعتی ، وابستگی به امپریالیسم و غیره) تا وقتی که این روابط دگرگون نشوند غیر ممکن است . مارکس انقلاب را چنین تعریف می‌کند : نیروهای مولده در مرحله‌ای از روند گسترش خود با روابط تولیدی موجود در جامعه در تضاد می‌آیند - در چار چوب این روابط تولیدی گسترش بیشتر اقتصادی امکان پذیر نیست . روابط تولیدی نه تنها سدی در راه گسترش اقتصاد ، که بدل بمخرب آن می‌شوند (همانطور که مثلا در ایران روابط تولیدی سرمایه داری نقش مخرب اقتصاد کشاورزی را بازی می‌کنند) . لازم است روابط تولیدی دگرگون شوند و روابط دیگری جایگزین آن گردند که گسترش اقتصادی و نیروهای مولده را تضمین کند . بنابراین از دیدگاه مارکسیسم واضح است که انقلاب در دوران کنونی تنها می‌تواند سوسیالیستی باشد (دگرگون کردن روابط سرمایه داری یعنی انقلاب سوسیالیستی) ، و مرزبندی بین انقلاب و ضد انقلاب نهایتا مرزبندی بین نیروهایی خواهد بود که می‌خواهند روابط سرمایه داری را حفظ کنند و نیروهایی که در جهت نابودی آن به پیش می‌روند . محدود ساختن انقلاب به دگرگونی برخی از ظواهر روبنایی بحران اجتماعی (مثلا وابستگی ، استبداد و غیره) و نپرداختن به ریشه این بحران‌ها ، که همان روابط تولیدی هستند ، در سطح تئوری ، غیر مارکسیستی و غیرعلمی و در عمل ، تخیلی است .

و واضح است که چنین مرزبندی با مرزبندی ساده‌گرایانه "خلق و ضد خلق" ، که در آن کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی ("حتی مرفه و سنتی" ، بخوان بورژوازی بازار) به طور قالبی در صف خلق و انقلاب قرار دارند متفاوت است . در اینجا فقط آن طبقات ، و اقشاری از طبقات انقلابی‌اند که حاضرند قاطعانه و تا به آخر مبارزه برای کسب حقوق خود را

* روابط سرمایه داری را سرمایه داری وابسته نامیدن ، و دگرگونی آن را در از بین بردن وابستگی جلوه دادن از نظر متدولوژیک نادرست است . نگاه کنید به یادداشت ۲ .

افزون بر این تئوری انقلاب دمکراتیک با تئوری مارکسیستی دولت نیز در تناقض آشکار است . این تئوری می‌گوید دولت حاصل از انقلاب جمهوری دمکراتیک خلق است . دولتی که نماینده چهار طبقه است (کارگر ، دهقان ، خرده بورژوازی و جناحی از بورژوازی) . حال آنکه از دیدگاه مارکسیسم دولت ابزار حاکمیت یک طبقه است که حفظ و گسترش مناسبات

مختصات خرده بورژوازی

بحث طولانی و بی حاصلی که هم اکنون در میان م - ل ها بر سر خرده بورژوازی برآه افتاده است از ناروشنی آنها در مورد مسئله فوق ریشه می گیرد . هدف از این بحث طولانی بر سر ماهیت خرده بورژوازی این است که براساس کدام فرمول و برنامه بستن بلوک میان پرولتاریا و خرده بورژوازی امکان دارد؟ در پاسخ به این سؤال بار دیگر تکرار می کنیم که حرکت خرده بورژوازی از قبل تعیین شده نیست و بستگی به گسترش و روش مبارزه پرولتاریا دارد .

گسترش سرمایه داری بزرگ موجودیت خرده بورژوازی را به خطر می اندازد . زیرا خرده بورژوازی قادر به رقابت با سرمایه داری صنعتی بزرگ نیست . بنابراین برای حفظ موجودیت خود خرده بورژوازی وارد مبارزه با سرمایه بزرگ (وابسته به امپریالیسم) و دولت مزدور او می گردد . ولی برنامه مبارزه خرده بورژوازی تولید سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد ، زیرا خرده بورژوازی در چارچوب تولید کالایی است که زندگی و رشد می کند . بهمین دلیل برنامه احزابی که خرده بورژوازی بوجود می آورد ، نه نابودی سرمایه داری بلکه اصلاح آن است . (غالباً در جهت ارتجاعی ، یعنی به عقب برگرداندن سرمایه داری یا جلوگیری از گسترش سرمایه بزرگ) و عاقبت همیشه این احزاب واقعیت تولید سرمایه داری (که عبارتست از تسلط سرمایه بزرگ بر شئون جامعه) را می پذیرند و با بورژوازی بزرگ سازش می کنند ، یعنی به مناسبت همان خرده بورژوازی که نمایند هاش هستند خیانت می کنند . اگر خرده بورژوازی بخواهد قاطعانه در راه منافع طبقاتی خود مبارزه کند می باید از احزاب خرده بورژوازی ببرد و مستقل از آنها وارد مبارزه شود . و این کار را فقط بکمک پرولتاریا که حرکتش آگاهانه ضد سرمایه داری است می تواند انجام دهد . اینکه خرده بورژوازی کدام راه را برگزیند از قبل معین نیست . بستگی به این دارد که پرولتاریا تا چه حد خود را از نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوایی خلاص کرده ، تا به کجا مبارزه مستقل خود را پیش برده ، و چه روشهایی را برگزیده است .

دوم اینکه پرولتاریا برنامه خود را براساس تحلیل علفی از ماهیت طبقاتی انقلاب ، مائز ریرنایی که انقلاب می باید حل کند ، مسایل حاد سیاسی و اجتماعی که باید در باره شان قاطعانه موضع گرفت و حرکت کرد و راه حل واقعی و قاطعانه مسایل اجتماعی قرار می دهد ، نه براساس ضرورت بلوک بندی با این یا آن جناح خرده بورژوازی . مضافاً باینکه تا آنجا که

با در نظر گرفتن واقعیت امروز ، مسخره است که به واقعات پشت کنیم و از امکانات سخن گوئیم . شاید دهقانان شروع به گرفتن زمین ها کنند . مانه تنها این را فراموش نکردیم بلکه در برنامه مان از پیداشدن شکاف عمیق بین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مالک از طرف دیگر صحبت کردیم . ولی امکان دیگری هم هست . ممکن است دهقانان به نصیحت احزاب خرده بورژوایی سوسیال - رولوسیونرگوش فرا دهند . حزبی که تسلیم نفوذ بورژوازی شده ، از جنبه طرفداری می کند و نصیحتش به توده ها اینست که منتظر مجلس موسسان بنشینند . مجلسی که حتی تاریخ فراخواندن آن هنوز معین نیست . ممکن است دهقانان معامله خود با بورژوازی را حفظ کنند و ادامه دهند

بهمین دلیل پرولتاریا نمی تواند برنامه خود را بر مبنای حفظ وحدت با خرده بورژوازی معین کند . حرکت خرده بورژوازی نامعین است و اگر مسئله پرولتاریا حفظ وحدت با خرده بورژوازی باشد چه به آنکه بدنیال او به هزار سازش ضد انقلابی با هیات حاکمه کشانده بشود . فقط با حفظ استقلال کامل طبقاتی و برنامه ای خود است که تشریفات و سیاسی پرولتاریا می تواند آنچنان تاثیری بر مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی بگذارد که اقشار وسیعی از آن را به سمت مبارزه قاطعانه و انقلابی سوق دهد . در عمل پرولتاریای روسیه چگونه دهقانان را با خود متحد کرد ؟ آیا براساس سازش با برنامه احزاب خرده بورژوا؟ برعکس ، با در دست گرفتن قدرت عناصر انقلابی حزب بلشویک در روستاها برنامه انقلابی را در میان دهقانان تبلیغ می کردند ، در سازمان دادن دهقانان فقیر در شوراها مستقل دهقانان فقیر شرکت می کردند و به آنان می آموختند که منتظر مجلس موسسان (که تا وقتی بورژوازی در قدرت است تشکیل نخواهد شد) ننشینند ، بلکه شوراها را تشکیل دهند و مستقلاً اقدام به تقسیم زمین ها بین دهقانان فقیر کنند . زمانی که جنگ دهقانی بر سر مساله زمین در روستاها آغاز شد پرولتاریا در شهرها قدرت را در دست گرفت . با این کار ضربه مهلکی بر پیکر بورژوازی و ضد انقلاب وارد کرد . باین ترتیب در جنگ دهقانی ورق به سود دهقانان فقیر برگشت . و با شکست ضد انقلاب در روستاها پایه های قدرت کارگری تثبیت شد . این تنها نمونه ای بود از چگونگی تاثیر گذاری پرولتاریا بر مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی . ولی اگر پرولتاریا مستقلاً متشکل نشده بود و آماده تسخیر قدرت نبود چگونه می توانست چنین تاثیری را بگذارد ؟

تولید را بخطر انداخته است . (و این را هرکسی که اندکی باکیفیت جنبش کارگری و دهقانی بعد از انقلاب آشنا باشد بروشنی خواهد دید) . و برای جلوگیری از گسترش انقلاب لازم است حقوق دمکراتیک سرکوب شود ، عناصر مبارز نابود شوند ، نیروهای انقلابی ریشه کن شوند و غیره* . این سرمایه داری است که سد راه گسترش جنبش انقلابی شده است . زیرا گسترش جنبش انقلابی سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد و نهایتا نابود می کند . باین ترتیب می بینیم با آنکه اقشار و طبقات مستعدیده گوناگون (دهقانان ، خرده بورژوازی ، ملیت ها ، زنان ، ...) در این موقعیت نیستند که بر سر یک برنامه ضد امپریالیستی واحد توافق داشته باشند و متحد شوند ، و بر اساس منافع طبقاتی شان هر کدام برنامه ویژه ای را قبول می کنند ، ولی روند عینی حرکت و مبارزه طبقاتی شان ، اگر گسترش باید حاکمیت سرمایه داری در جامعه را مورد سؤال قرار می دهد ، و کسانی که برنامه شان حفظ سرمایه داری (بهر نوعی) باشد ، خود نهایتا سد راه گسترش انقلاب می شوند . (همانطور که از عملکرد برخی از سازمان های "انقلابی" می بینیم) ، و اگر خود عامل ضد انقلاب نباشند دستکم شکل گیری و تحکیم آنها تسهیل می کنند . برای گسترش انقلاب لازم است که پیشگامان توده های انقلابی (طبقه کارگر) از اجزایی که به نوعی در حفظ سرمایه داری می کوشند بپروند و بر اساس برنامه ای که نه متکی بر حفظ سرمایه داری یا سازش با برخی احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی بلکه بر اساس دفاع از حقوق و منافع زحمتکشان و تسهیل گسترش مبارزه طبقاتی آنها و تحقق منافع ویژه آنها به طریق انقلابی تدوین شده است ، بجلو بروند . ولی دفاع از حقوق زحمتکشان به طریق انقلابی فقط می تواند به مبنای حرکت بسوی ایجاد سازمان های توده ای انقلابی زحمتکشان و استقرار کنترل این سازمان ها بر جامعه باشد . زیرا مبارزه با ضد انقلاب فقط از طریق استقرار حاکمیت زحمتکشان در جامعه و از بین بردن حاکمیت سرمایه داری (بخوان حاکمیت ضد انقلاب) ممکن است . و این قدمی است ، بی چون و چرا بسوی سوسیالیسم .

پرولتاریا و خرده بورژوازی

ولی اینجا خرده گیری ها آغاز می شود . " شرایط انقلاب سوسیالیستی در ایران فراهم نیست " . چرا فراهم نیست ؟ " چون انقلاب سوسیالیستی احتیاج به سازماندهی سراسری و آگاهی عالی طبقه کارگر دارد و این شرایط در ایران دیده نمی شود " . این حرفی است ساده و درست . ولی باید نتایج درست هم از آن گرفت . اولاً بدون سازماندهی سراسری و

* پس برای توضیح ماهیت سرکوب گرانه دولت نیازی به مقولات و مفاهیم متافیزیکی چون خلقی و ضد خلقی نداریم . دفاع از مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی ایجاب می کند که دولت سرمایه دار در شرایط شکفتن مبارزه طبقاتی ، به سیاست سرکوب روی آورد .

خرده بورژوازی نمایندگی سیاسی مخصوص بخود دارد (به صورت حزب یا سازمان) ، این سازمان برنامه اش نهایتا بورژوازی است . یعنی اگرچه ممکن است درخواست اصلاحات رادیکال در آن باشد ، ولی نهایتا بر مبنای حفظ سرمایه داری است نه بسیدن از آن و نابود کردن آن . بنابراین بلوک سیاسی با این سازمان ها بستن یعنی کشاندن پرولتاریا به دفاع از مبنای سرمایه داری (که در تحلیل نهایی یعنی دفاع از ضد انقلاب) . تبلا گفتیم بین منافع عینی و حرکت عینی خرده بورژوازی و اهداف و حرکت احزاب خرده بورژوازی تضاد عمیقی موجود است (به فرمول لنین که در مورد دهقانان آوریم توجه کنید ، می گوید : " ممکن است دهقانان به نصیحت احزاب خرده بورژوازی سوسیال رولوسیونر گوش فرادهند . حزبی که تسلیم نفوذ بورژوازی شده و از جنگ طرفداری می کند " . در آن صورت حرکتشان ضد انقلابی خواهد بود . ولی " شاید دهقانان شروع به گرفتن زمین ها کنند " که در این صورت برخلاف برنامه احزاب خرده بورژوازی قدم بر خواهند داشت . و این تضادی است که باید تشدید شود . پس هدف اساسی انقلابیون کمونیست نه بلوک بندی با احزاب خرده بورژوازی ، و جستجوی فرمول سازش بلکه سعی در تشدید تضاد بین خرده بورژوازی مستعدیده و احزاب خرده بورژوازی (در واقع بورژوازی) ، و سوق دادن آنها بسمت بریدن از این احزاب و عمل قاطعانه انقلابی است . و این کار را با برنامه روش صحیح می توان انجام داد (و البته اینجا داریم از اقشار مستعدیده خرده بورژوازی صحبت می کنیم نه آن معجونی که اسمش را " خرده بورژوازی مرفه سنتی " گذاشته اند) . منتها به شرط اینکه پرولتاریا خود گرفتار توهمات خرده بورژوازی نباشد . و چشم انداز و حرکت انقلابی برای خودش روشن باشد . هرگونه بلوک سیاسی ، با برنامه واحد ، با احزاب خرده بورژوازی ، حتی خرده بورژوازی رادیکال (مثلاً سازمان مجاهدین خلق ایران) بلوکی سازشکارانه ، رفرمیستی ، و نهایتا ضد انقلابی خواهد بود .

سوسیالیسم تنها چشم انداز

اگر استدلال تئوریک کافی نیست واقعیت انقلاب ایران دیگر باید این واقعیت را نشان داده باشد که در ایران جز سوسیالیسم و سرنگون کردن سرمایه داری چشم انداز انقلابی دیگری وجود ندارد . چرا هیات حاکم جدید از بدو به قدرت رسیدن سعی کرده است تا تمام حقوق دمکراتیک را زیر پا لگد مال کند ، و در این راه وحشیگری را از حد گذراند ؟ است ؟ چرا به سرکوبهای وحشیانه و حیوانی دست می زند ؟ چرا کارخانه ها را تعطیل می کند ؟ چرا نیروهای مبارز را از کارخانه ها ، و همه وزارتخانه ها و مراکز آموزش تصفیه می کند ؟ چرا از نیروهای انقلابی آنقدر می ترسد که برای از بین بردن آنها وحشیگری بی سابقه و فراموش نشدنی در دانشگاهها به نمایش می گذارد ؟ تنها یک علت دارد : گسترش روند انقلاب ، تولید سرمایه داری و مالکیت خصوصی بروسایل

بر علیه برخی سیاست های بازدارنده، حکومت بازرگان تظاهرات فراخوانند و توده های سازمان نیافته را به تظاهرات بکشند. گمان می کردند در چارچوب حکومت بازرگان امکان جنبش کارهای موجود است. تصور می کردند بدون پشتوانه سازمان های گسترده، کارگری می شود تظاهرات گذاشت! اولین تظاهراتی که فراخوانند در اعتراض به انتصابات ارتش و حمله به حقوق دمکراتیک بود، که بازرگان بحض رسیدن به حکومت آغاز کرد. آنها از جلوی دانشگاه به جلوی خانه "امام" وقتی امام مخالفت کرد تظاهرات را لغو کردند، گرد. هم آیی بی سرو تهی در دانشگاه گذاشتند و بعد از آنهم هرگاه می شد بدون آبرو ریزی، در دفاع از سیاستهای دولت تظاهرات گذاشت اقدام به این کار کرده اند. (و همه این بی عملی و جهت گیری نادرست از توهمات "انقلاب دمکراتیک" و متحد دانستن زحمتکشان و جناحهایی از سرمایه داران ناشی می شود.)

حال آنکه مسئله اساسی چیز دیگری بود و شعار اساسی چیز دیگر: کارگران و زحمتکشان، به سرمایه داران و احزاب آنها اعتماد نکنید. پشتوانه حقوق شما سازمانهای مستقل خود شماست. سازماندهی، سازماندهی، و باز هم سازماندهی.

شکست آن سیاست، گردش به راست را در خود داشت. و سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از گردش به راست خود، در اولین پلنوم (اخیر) سازمان گویا دیگر سیاست فشار گذاشتن بر دولت از طریق تظاهرات را بکلی رها کرده است. حالا سازمانهای فرا چپ، نظیر پیکار و راه کارگر، پا در جای پای آنروز چریکهای فدائی خلق گذاشته اند، و گمان میکنند با قرار دادن خود بجای طبقه و فراخواندن تظاهرات پشت تظاهرات میتوانند خلأ را پر کنند و بر سیاست های دولت تاثیر بگذارند. و تعجیبی ندارد که تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات مدام تقلیل پیدا میکند.

ولی سازماندهی مستقل طبقه کارگر اگرچه شرط لازم برای

انقلاب است، شرط کافی نیست. پرولتاریا بدون کمک و پشتیبانی تمام ستم دیدگان نمی تواند انقلاب را به پیروزی برساند. ولی این اتحاد را نمی توان از طریق بلوک بستن سازمان های کمونیستی و انقلابی با سازمانها و احزاب خرد بورژوازی ایجاد کرد. چنین کلری در عمل به معنای پذیرفتن برنامه های بورژوایی و نهایتاً ضد انقلابی از طرف پرولتاریاست. می باید روند های عینی انقلابی مبارزات ستم دیدگان را تسهیل کرد و با تمام قوا در راه پیشبرد و گسترش کیفی و کمی آن کار کرد. تاکتیک های لازم برای این کار عبارتند از:

۱- پشتیبانی از همه حرکت های پیشبرنده ستم دیدگان بر علیه استبداد یا برای احقاق حقوق طبقاتی شان (تحت هر ایدئولوژی که باشد) و مبارزه برای کمک به پیشبرد آنها و جلوگیری از سرکوب آنها (نه آنکه با آغاز از پیش شرط های ایدئولوژیک خود را در مقابل بسیاری از این مبارزات مثلاً

آگاهی طبقه کارگر نه تنها انقلاب سوسیالیستی که هیچ پیشرفتی در روند انقلاب ممکن نیست. مگر نمی گوئید که پرولتاریا باید رهبری انقلاب دمکراتیک را در دست داشته باشد. آیا پرولتاریا می تواند بدون سازمان های سراسری و آگاهی طبقاتی، رهبری انقلاب دمکراتیک را بر عهده گیرد؟ در پشت آن سؤال این پندار نهفته است که شاید تحت رهبری دمکرات های بورژوا (جناح های رادیکالتر بورژوازی) انقلاب می تواند تا مرحله معینی جلو برود و تثبیت بشود (مرحله دمکراتیک) و در آن چارچوب تازه سازماندهی سراسری طبقه کارگر آغاز می شود. ولی واقعیت درست عکس این است. در مبارزه بر علیه سیاست های ضد انقلابی با اصطلاح جناحهای رادیکال بورژوازی است که طبقه کارگر سازمان می یابد، نه تحت رهبری آنها.

این درست است که بدون بوجود آمدن سازمان های سراسری کارگران تحت رهبری کارگران آگاه و انقلابی، پیشبرد انقلاب به سمت سوسیالیسم (یا هر پیشبرد انقلاب) ناممکن است. برای سرنگونی سرمایه داری لازم است ابتدا آن طبقه ای که مبارزه اش آگاهانه ضد سرمایه داری است بطور مستقل متشکل شود. ولی این مسئله را نباید به صورت مثلاً جذب تک کارگران به سوسیالیسم علمی و متشکل ساختن آنها در حزب دید. چنین دیدگاهی است که انقلاب سوسیالیستی را ناممکن می نماید. مسئله این است که در دوران انقلابی، در مبارزه طبقاتی پرولتاریا روند های برجسته ای به سمت سازمان دهی سراسری و انقلابی موجود است و با مبارزه آگاهانه و پیگیر در راه تسهیل و گسترش این روند ها است که می توان به غایت مطلوب رسید. این روندها، که در برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، بطور خلاصه درج شده اند، بعد از قیام به نحو برجسته ای در مبارزه طبقاتی کارگران ایران آشکار بودند. نمونه های برجسته تشکیل شوراها، حتی اتحاد سراسری شوراها، و کنترل کارگری گسترده را بعد از قیام تاکنون دیدیم، که در شدت، عمق، دوام، دفاع از خود و سازماندهی واقعا شگفت انگیز بود. این روندها آشکارا روند های بی سوری سازماندهی انقلابی هستند. علت اصلی این که این روندها نتوانستند آنطور که باید گسترش پیدا کنند، دخالت غلط و منحرف عامل آگاه (یعنی سازمان های چپ کارگری) بوده است. و گرنه کارگران تشنه رهنمود برای از میان برداشتن مشکلات مبارزه طبقاتی شان و گسترش آن بودند. شعار انقلابی، بعد از قیام بهمن ماه، می باید همان رهنمودی می بود که لنین بعد از سرنگونی تزار به کارگران روسیه داد: کارگران و زحمتکشان، شما معجزه، مبارزه جویی و فدکاری در جنگ داخلی را به نمایش گذاشتید، حالا موقع آن است که معجزه، سازماندهی خود را به نمایش بگذارید. سازمان دهی، سازماندهی و باز هم سازماندهی. ولی کدام یک از سازمان های چپ بعد از قیام اینطور جهت گیری کرد؟ سازمان چریکهای فدایی خلق گمان می کرد، با پشتیبانی از حکومت بازرگان، و فشار گذاشتن گاه گاهی بر آن می توان انقلاب را به پیش برد. راه این فشار گذاشتن هم نظرشان این بود که

ها و احزاب خرده بورژوازی رادیکال را نیز به مبارزه متحد حول این شعارها فراخواند . در اینصورت اگر آنها مبارزه متحد حول مسایل مشخص عملی و مبهم را قبول نکنند که تزلزلشان آشکار می شود ، اگر هم قبول کنند ، در عمل مبارزاتی می شود . تزلزلشان را نشان داد . و در هر صورت مبارزه در راه وحدت صفوف ستم‌دیدگان در عمل مشخص در مقابل ارتجاع یکی از مهمترین روشهای راستا دادن به مبارزات خورده بورژوازی و سایر ستم‌دیدگان و ایجاد وحدت بین پرولتاریا و متحدینش است . این تاکتیک ، با روش بلوک بندی با احزاب خورده بورژوا یکسره متفاوت است . بلوک بندی یعنی اتحاد در برنامه ، یعنی پذیرش برنامه خورده بورژوایی . مثلا ، اتحاد برنامه‌ای بر سر مبارزه ضد امپریالیستی با سازمان مجاهدین خلق یعنی محدود کردن برنامه به یک سری خواستهای رونیایی و حذف خواست های ضد سرمایه داری از برنامه . یعنی سازی با سرمایه داری . ولی جبهه واحد یعنی وحدت در عمل مشخص ، با حفظ استقلال برنامه‌ای تمام نیروهای شرکت کننده . مثلا در مورد مبارزه ضد امپریالیستی وقتی مسئله مسلح کردن توده‌ها در مقابل امپریالیسم تبدیل به مسئله حادی بشود ، حزب طبقه کارگر همه احزاب و سازمانهایی را که مدعی دفاع از حقوق زحمتکشان هستند به وحدت عمل برای مسلح کردن مردم دعوت می کند . هر سازمانی با هر برنامه‌ای ، تا آنجا که با آغاز مسلح کردن مردم در عمل موافق باشد می تواند در آن جبهه شرکت کند .

پس برای کشاندن خورده بورژوازی به مبارزه قاطعانه و انقلابی (که روند عینی آن بر علیه سرمایه است) و متحد کردن آنها با پرولتاریا هیچ نیازی به بستن بلوک برنامه‌ای با سازمانهای خورده بورژوازی نیست ، بلکه برعکس پرولتاریا فقط وقتی می تواند این کار را بکند که خود به قاطع ترین برنامه دمکراتیک (که از چارچوب برنامه و عملکرد احزاب خورده بورژوایی خیلی فراتر می رود) مسلح باشد .

جنبش تبریز ، قرار دهیم)

۲- راستا دادن به مبارزات این اقشار ، با مطرح کردن شعارهایی که منافع طبقاتی آنها را در عمل ، نه در حرف در خود داشته باشد و سازمان دادن مبارزه حول این شعارها . مثلا در مورد کسب حقوق دمکراتیک و استقرار دمکراسی ، مبارزه برای مجلس موسسان ، در مورد حقوق ملیت ها ، مبارزه در راه مجلس موسسان ملی ، و غیره . اینک می گویند پرولتاریا پیشگام مبارزه برای دمکراسی است دقیقا به این معناست که برای رسیدن به حقوق دمکراتیک همگانی برنامه قاطع عمل و مبارزه ارائه می دهد و خود قاطعانه در آن راه مبارزه می کند . پرولتاریا نه تنها باید پیگیرترین مدافع حقوق ستم‌دیدگان باشد ، بلکه باید راه مبارزه در راه این حقوق را به آنها نشان بدهد .

۳- وحدت ستم‌دیدگان . سرمایه داری قادر به پاسخ دادن به خواست های هیچ یک از طبقات و اقشار ستم‌دیده جامعه نیست . به همین دلیل مبارزه خورده بورژوازی برای خواستهای طبقاتی اش نیز ، اگر بخواهد قاطعانه باشد باید بر علیه سرمایه داری پیش برود . این پایه اتحاد کارگران و سایر ستم‌دیدگان است . ولی مانع عمده بر سر راه اینک خورده بورژوازی راه مبارزه قاطعانه را در پیش گیرد رهبری سازمان های خورده بورژوایی است ، که با جمله پردازی های چپ نما ، پر از شور انقلابی و ایده آلیسم ولی بی محتوا و بدون نتایجی عملی ، هم توده عظیمی از خورده بورژوازی و سایر ستم‌دیدگان را بدور خود جمع می کنند ، هم از دادن رهنمود عملی برای پیشبرد مبارزات خود داری می کنند و سد راه گسترش مبارزات می شوند . باید به همه ستم‌دیدگان کمک کرد تا خود را از یوغ رهبری این احزاب رها کنند ، برای این کار کافی نیست که پرولتاریا شعارهای مشخص ، روشن و عملی برای پیشبرد مبارزات در دفاع از منافع خورده بورژوازی و ستم‌دیدگان را مطرح کند (آنچه در شماره ۲ گفتیم) ، بلکه باید سازمان

زن، اسلام و انقلاب



منیر شایق

۱۲ تیر ۱۳۵۹

مفوق زنان آغاز شد. از همان نخستین روزها غیرمانونتی بودن سقط جنین، که بعنوان انتقاری به روحانیت در زمان حاکم کابینه شریف امامی اعلام شده بود، نشست. قانون حمایت خانواده غیر اسلامی اعلام شد و تقو گردید. به زنان قاضی و کارآموزان قضایی گفته شد که در برابر کارهای اداری باشند. و با توجه در دست يك روز پیشتر از مراسم روز جهانی زن، جنبش اعلام کرد که زنان در ادارات دولتی و خارج از حاکم باید یا حجاب باشند. زنان مازنی که بتاوانی شاهد از هم فروریاشیدن يك نظام ظلم و ستم بودند هیچوجه نمی توانستند قبول کنند که بهمین زودی زورگویی جدیدی جایگزین زورگویی پیشین بشود. روز بعد دهها هزار از زنان مبارز با شعار "آزادی باید نباید ندارد به خیایان ها آمدند و در طی چندین روز بعد صدای اعتراضات و سحرمان هیات حاکم را به عبور به عقب نشینی کرد. ولی در طی همین تظاهرات نیز برای زنان مبارز باور نکردنی بود که سگنده بخشی از همان زنان و مردانی که تا دیروز دوشادوش یکدیگر علیه نظام پهلوی می جنگیدند اکنون با شعارهایی نظیر "یا روسری یا توستری" در مقابلشان ایستاده اند و آنان را طرفدار اشرف و بختیار و هزاران نام بدتر و وقیحانه تر می خوانند.

عقب نشینی موقت حکومت، وقت، ولی، پایان حملات نبود. از آن زمان تا به امروز حملات روحانیت حاکم به حقوق زنان یکی پس از دیگری ادامه یافته است. چهره زنان در زندگی اجتماعی برای حاکمین جدید غیر قابل تحمل است. مگر آنکه کاملاً بنا به نیازها و مقتضیاتی باشد که آنان خود تصمیم می گیرند. زنان از تلویزیون حذف شده اند، فشارهای شدید اجتماعی و اخیراً بخشنامه های رسمی وزارتخانه ها

یکی از چشمگیرترین ویژگی های جنبش بوده این کسبه منجر به سرنگونی نظام شاهنشاهی پهلوی شد. وسعت و کیفیت شرکت زنان در آن بود. در تاریخ معاصر ایران، و بهرجهت می توان گفت در تاریخ معاصر اکثر کشورهای تحت استعمار این درجه از شرکت زنان در مبارزات اجتماعی بی سابقه نبود. در کلیه تظاهرات چند میلیونی خیابانی قسمت محزوا و متشکلی از تظاهرکنندگان را زنان تشکیل می دادند. گذشته از تعداد، آنچه جلب توجه می کرد این بود که اکثریت این زنان را زنان چادری تشکیل می دادند و به زنان بی حجاب نیز همواره روسری و چادر قرض داده می شد و اینان نیز برای آنکه سر مساله ای بظاهری اهمیت تفرقه ای در جنبش نیکنند و همبستگی خود را با بقیه نشان دهند با حجاب در تظاهرات شرکت می کردند.

امید بسیاری بر این بود که خود این درجه از شرکت فعال زنان در تظاهرات و مبارزات زمینه ای مساعد فراهم سازد تا زنان به ستم خود آگاه گردند و برای کسب حقوق خود متشکل شده و مبارزه را ادامه دهند. ولی پس از سقوط رژیم پهلوی اوضاع بصورت دیگری شکل گرفت. بسیاری از مبارزین زن سقوط آن نظام را آغاز گسترش مبارزات خود برای کسب حقوق و آزادی از نبود و ستم های کهن تلقی کردند و بدین منظور دست به تشکلات متعددی زدند. بویژه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، یعنی نخستین روز جهانی زن پس از سقوط رژیم پهلوی، فرصتی بدست داد تا با برگزاری مراسم ویژه توجه عمومی به مساله ستم کشی زن و مبارزه زنان جلب گردد. آنچه برای اکثر این زنان مبارز غیر منتظره و باور نکردنی بود حملاتی بود که از همان نخستین روزهای حکومت جدید علیه

مبارزین را برای سازمان دادن ، هدایت سیاسی و پیشبرد این مبارزات آتی آماده کند .

۱- زمینه عینی شركت زنان در مبارزه

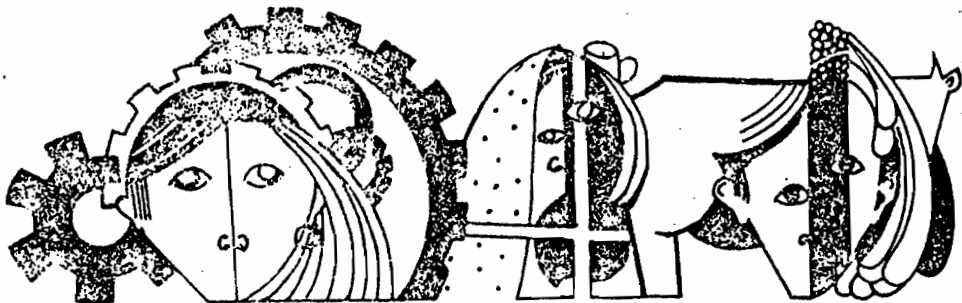
تأثیر رشد سرمایه داری بر ساختار اجتماعی ایران در طی دو دهه گذشته زمینه عینی گرایش های متضادی را که در میان زنان دیده می شود فراهم آورده است . بررسی کوتا داین تاثیر بر وضع زنان چند مطلب را به اجمال روشن خواهد ساخت . نشان خواهد داد که چرا زنان روستایی از این صحنه مبارزات سیاسی غایب بودند و چگونه در میان زنان شهری هم ، تکی دوران مبارزه علیه رژیم پهلوی به سرعت از هم پاشید . چرا بخش از زنان شهری چهره واقعی خود را در اسلام سرنگون می کنند حال آنکه برخی دیگر از همان روزهای گذشته خود را در تقابل با حاکمین جدید یافته اند .

ترکیب متغییر و متضاد موجب بدتر شدن شرایط زندگی روزمره زنان روستایی ، تشدید استثمار و تحکیم سنن و نقش های همیشگی آنان شد . اولاً یکی از نتایج اصلاحات ارضی دوران شاه این بود که اشتغال به کار زنان و کودکان در مزارع دهقانی افزایش یافت . اکثریت عظیمی از دهقانان در جریان اصلاحات ارضی زمین های بسیار کوچک و اغلب چند پاره ای دریافت داشتند . کبوت زمین نبود و ماشین آلات کشاورزی را تنها کار میدیدند ، خانه ها دهقانی می توانست جبران کنند . در بسیاری موارد مرد دهقان همراه با پسران ارشد خانوار در جستجوی کار ساختمانی یا صنعتی راهی شهرها شدند تا اندکی بر درآمد نقدی خانوار بیفزایند . بار کار زراعی بدوش زنان و کودکان رها می شد . مکانیزه شدن اندکی نیز که در کار زراعی رخ می داد اغلب در آن بخش از تقسیم کار زراعی بود که به سنت مسئولیت زنان نبود . نظیر استفاده از تراکتور در شخم زمین . ثانیاً رشد واحدهای تولیدی مکانیزه کشت و صنعت و کشت بسیاری از محصولات جدید کشاورزی - صنعتی (نظیر چغندر قند ، برخی دانه های روغنی) به کار شدید فلهلی محتاج است . اکثریت کارگران زراعی فصلی را زنان و کودکان روستایی تشکیل می دادند . ثالثاً رشد بازار داخلی و همچنین صادرات قالی تعداد بیشتری از زنان

زنان کارمند را مجبور به قبول حجاب کرده است . در شهرهای کوچکتر کاسبکاران و بازاری ها ، بنا به ابتکار روحانی محل ، از فروش اجناس به زنان بی حجاب خودداری می کنند . کلیه موسسات آموزشی مختلط (بجز دانشگاه ها تا بحال) پسرانه - دخترانه شده اند ، فعالیت های ورزشی زنان محدود شده ، زنان بجرم شنا در دریا شلاق می خورند ، صدها زن و مرد بجرم زنا اعدام شده اند ، قوانین اسلامی طلاق و ازدواج و صیغه تثبیت شده اند ، و " مادری " بعنوان مهمترین نقش زن در جامعه اسلامی در قانون اساسی گنجانیده شده است .

این حملات برای اکثر زنان غیر منتظره و باور نکردنی بوده است . از خود می پرسند آیا نظام شاهنشاهی را بر انداختیم که وضعیتان بدتر شود ؟ فول و قرارهای حمینی و سایر سیاستمداران کنونی در دوره قبلی در مورد احترام به حقوق زن در اسلام چه شد ؟ همین حالت ناپاوری یکی از دلایل عدم مقاومت متشکل زنان علیه این حملات بوده است . پس از یک دوره اولیه از مبارزات ، اکنون هرگونه مقاومتی فروکش کرده و بیشتر حالت یاس ، زدگی و تسلیم شدن به اوضاع موجود در میان زنان حکمفرما شده است . علاوه بر این ، شکل گیری تشکلات اولیه زنان عمدتاً بشکل سازمان های زنان این یا آن گروه سیاسی و بدور برنامه سیاسی این گروه ها و بدون یک برنامه عمل مشخص که بتواند همه زنان آزادخواه را بسردور خواستهای مبارزاتی روشن و مشخص متشکل کند ، به پراکندگی و فروکش کردن این مبارزات کمک کرد . پس از فرونشستن تاثیرات حملات مرداد ۱۳۵۸ ، برخی حرکات دوباره در جهت تشکل و هماهنگی گروه های زنان و مبارزه علیه قوانین جدید خانواده آغاز شد که راه بجایی نبرد .

ولی فروکش کنونی نیز ابدی نخواهد بود . تضاد عمیقی که بین مبارزه برای آزادی زن و کسب حقوق مساوی با مقتضیات حکومت اسلامی وجود دارد دو پاره بروز خواهد کرد . نه تنها مبارزه علیه ستم کشی زن همچنان در برنامه مبارزات اجتماعی انقلابی باقی است ، چرا که هیچیک از مسائل ریشه ای این ستم حل نشده اند ، بلکه ویژگیهای سیاسی حکومت اسلامی و موازین عمیقاً ارتجاعی اسلام در مورد زنان موجب خواهد شد که مکرراً این مسائل صحنه مبارزات سیاسی را بخود اختصاص دهند . فهم روشن از مسائل و مبارزات یک سال و نیم اخیر ، زمینه عینی شرکت زنان در جنبش علیه رژیم پهلوی ، و همچنین درک تاثیر حاکمیت روحانیت و اسلامی بودن حکومت بر مبارزه زنان ضرورت اولیه ای است که بتواند



نفر به ۱۹۸ هزار نفر رسید و تعداد زنان شاغل با تحصیلات بالاتر از دیپلم از ۱۲ هزار نفر به ۱۰۹ هزار نفر افزایش یافت.

دلیل این گونه شکل گیری رشد اشتغال زنان را در خصوصیات رشد صنعتی در ایران باید جستجو کرد. رشد محدود صنعتی و ماهیت "سرمایه بر" آن بدین معنی است که این صنایع عموماً قادر به جذب تمامی جمعیت مذکری نیستند که از روابط سنتی تولیدی (مثلاً از طریق اصلاحات ارضی) ریشه کن می شوند نیستند تا چه رسد به جذب زنان در بخش صنایع. ولی همین جریان رشد سرمایه داری به حد معینی از رشد کارکنان ماهر و شبه ماهر، رشد بورکراسی دولتی و خدمات اجتماعی (نظیر گسترش مدارس و بهداشت) نیازمند است که دولت را مجبور به بسیج حداکثر مردان و زنانی که از حداقل آموزش و مهارت لازم برخوردار باشند می سازد. منشاء اجتماعی این اقبال جدید زنان شاغل از کجا بود؟

به تقریب می توان از نظر منشاء اجتماعی این زنان رابه دو دسته تقسیم کرد. دسته اول زنانی که در واقع نسل دوم یا حتی سوم زنان شاغل را تشکیل می دهند، یعنی از خانواده های هائی هستند که از زمان آغاز ساخته شدن دولت جدید بورژوازی در ایران - به تقریب از دوران رضا شاه به بعد - به گونه ای در اشتغالات و خدمات وابسته به رشد دستگاه دولتی جدید درگیر شده بودند. پدران و مادران شان، و حتی در مواردی یک نسل قبلی هم، کارمندان دولتی، معلمان، ارتشیان، پزشکان و پرستاران (و سایر مشاغل نظیر آن) بوده اند. برای فرزندان این خانواده ها امکانات جدید اشتغال دولتی و خصوصی، رشد نیاز به نیروی کار ماهر و تخصصهای گوناگون، فرصت با ایزشی بود تا زنان بیشتری با ادامه تحصیلات عالی به مشاغل متنوعتری راه یابند، استقلال مالی پیدا کنند و در ضمن با در نظر گرفتن بالا رفتن سطح مصرف و هزینه زندگی پاسخگوی نیازهای جدید مصرفی باشند. بسیاری از زنان این قشر با درگیر شدن بیشتر در زندگی اجتماعی خود را رویاروی مسائل سیاسی و اجتماعی دوران شاه می بینند، به آگاهی سیاسی و اجتماعی دست می یابند، و بسیاری به سازمان های مبارزه مخفی می پیوستند. گذشته از این امکانات استعدادی و فردی این زنان با محدودیتها و نابرابری ها و تعصب های کهن در باره نقش زن در جامعه در تقابل می افتاد و آنان را به مسائل ستم کشی و نابرابری حقوق زن آگاه و حساس می کرد. بسیاری از این زنان سالهایی از تحصیل خود را در دوران رشد و گسترش جنبش آزاد پخواه زنان در اروپای غربی و آمریکای شمالی در این کشورها گذرانده بودند و تحت تاثیر این جنبش ها، خواست ها و مبارزات آنان نیز قرار گرفته بودند. برای این زنان سقوط رژیم پهلوی بمثابه سرآغاز دوره ای از مبارزات برای گسترش حقوق و کسب آمال خود دیده می شد و هم اینان بوده اند که در طی یکسال و نیم اخیر در مقابل حملات بی دریغی روحانیت به اشکال مختلف مقاومت کرده اند.

و کودکان روستایی را به پای دارهای قالی نشانند. بیش از ۹۰ درصد قالی بافان زنان هستند و چهل درصد آنان را نوجوانان و کودکان کمتر از پانزده سال تشکیل می دهند. تعداد زنان روستایی قالیباف فقط در عرض شش سال از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۰ از ۳۲۵ هزار نفر به ۴۴۰ هزار نفر افزایش یافت. مجموعه این گونه عوامل همگی بمعنی تشدید کار روزمره زن روستایی بود. علاوه بر این، نیاز به کار کودکان فشار سنتی بر زن روستایی را که هر چه بیشتر "یدکار" تولید کنند افزایش داد. انعکاسی از این شرایط، مشقت بار زن روستایی را در نسبت بالای بیسوادی و ازدواج های به سنین پائین می توان دید. بنا به سرشماری ۱۳۵۵، یعنی پنجاه و دو ساله سال به اصطلاح مبارک، با بیسوادی ۸۳ درصد زنان روستایی بیسواد بودند و ۳۸ درصد زنان سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی شوهر داشتند. بنابراین شگفتی ندارد که تحت چنین فشارهای کار مشقت بار روزمره، و ساختار اجتماعی و ارزشی سنتی و خفیه کننده، زنان روستایی شرکتی در صحنه مبارزات سیاسی نداشته اند.

وضع زنان در شهرها بکلی متفاوت بود. سطح کلی اشتغال زنان در شهرها بین دوسرشماری اخیر، یعنی از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۵۵، از ۳۱۹ هزار نفر به ۴۸۸ هزار نفر رسید. بعبارت دیگر جمعیت شهری، ولی درصد اشتغال زنان شهری از ۱۰ درصد به ۹ درصد کاهش یافت. تغییر مهم، ولی، در ترکیب اشتغال زنان رخ داد. بخش اعظم افزایش اشتغال زنان نه در صنعت بلکه در بخش خدمات صورت گرفت. تعداد زنانی که در صنایع شهری اشتغال به کار داشتند در بین دو سرشماری مذکور تنها از ۱۴۰ هزار نفر به ۱۴۲ هزار نفر افزایش یافت (بخشی از این رشد عددی کم ناشی از تغییر برخی تعریف های آماری است، ولی عموماً اشتغال زنان در صنایع شهری رشد چشمگیری نکرد). حال آنکه اشتغال زنان در بخش خدمات اجتماعی و خانگی در عرض همین مدت از ۱۴۰ هزار نفر به ۲۶۸ هزار نفر رسید. قسمت اعظم این افزایش در بخش دولتی رخ داد. تعداد زنان کارمند دولتی از ۵۴ هزار نفر در سال ۱۳۴۵ به ۲۲۴ هزار در سال ۱۳۵۵ رسید. دوره بندی از مشاغل آهنگ رشد بیشتر داشتند. یکی "کارکنان ماهر، فنی و امور مربوطه"، تعداد زنان شاغل در این رده (شامل کلیه کارکنان فنی و علمی، پزشکی، معلمان، کتابداران و مشاغل شبیه آن) از ۴۸ هزار نفر به ۱۷۰ هزار نفر رسید. دومی "کارکنان اداری و مدیریت" (شامل ماشین نویسان، اپراتور کامپیوتر، کارکنان مخابرات)، تعداد زنان شاغل در این رده از ۱۴ هزار نفر به ۶۴ هزار نفر افزایش یافت. تغییر مشابهی در سطح تحصیلات و سواد زنان شاغل شهری رخ داد. درصد زنان با سواد در میان زنان شاغل از سی درصد در سال ۱۳۴۵ به ۶۵ درصد در سال ۱۳۵۵ رسید. قسمت اعظم این تغییر در سطح تحصیلات عالی دیده می شود. تعداد زنان شاغل دیپلمه از ۲۳ هزار

دسته دوم از زنانی که در اثر رشد سرمایه داری در دوره اخیر به حیطه اشتغال خارج از چار دیواری خانواده کشانده شدند، برخلاف دسته اول، نسل اول بودند و اکثراً از خانواده‌های خرد بورژوازی سنتی شهری، بازاری‌ها و توده تولید کنندگان و توزیع کنندگان خرده شهری، تحت تأثیر رشد تولید کارخانه‌ای و ایجاد شبکه‌های وسیع توزیع سرمایه‌داری وضع عمومی زندگی بسیاری از این رده رو به وخامت نهاد. برای جبران این لطمات بسیاری از زنان این خانواده‌ها به جستجوی اشتغال راهی ادارات دولتی، بیمارستان‌ها و سایر مراکز اشتغال شدند. دختران جوان این خانواده‌ها به امید این گونه مشاغل ادامه تحصیل را بر ازدواج‌های معمولی برگزیدند. نفوذ عقاید اسلامی در اکثر این خانواده‌ها بسیار عمیق است. در چنین خانواده‌هایی فرزند دختر از کودکی با مفاهیم مشخصی از نقش و ارزش اجتماعی خویش پرورش می‌یابد که اکنون با "دنیای خارج" در تضاد می‌افتاد. جدایی سنتی بین زن و مرد در این خانواده‌ها بسا اختلاط روزمره با دانشجویان و همکاران مرد سازگار نبود. مفاهیم اسلامی از عفت زن و حجاب با رویاروشدن با زنان بی حجاب با ارزش‌های اخلاقی متفاوت نمی‌خواند. اینس تقابل دائمی میان محیط جدید تحصیل و کار و ارزش‌های سنتی نمی‌توانست منجر به جستجوهای سیاسی و فکری برای حل این تقابل نشود. برخلاف دسته اول و نسل‌های قبلی که در دوره پس از انقلاب مشروطیت و تحت تأثیر گسترش کلیسیا افکار تجدد طلبی این تقابل را از راه تلاش برای حقوق مساوی زن و راه یافتن زنان به امور اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای می‌خواستند حل کنند، تلاش‌های فکری و سیاسی این دسته اخیر به شکل گرایش‌های گوناگون اسلامی نمود یافت.

دلیل این مطلب را در اوضاع سیاسی عمومی باید جستجو کرد. در سالهای اخیر اسلام بمنزله یک راه حل سیاسی و اجتماعی برای مسائل ناشی از رشد سرمایه‌داری بیشتر و بیشتر قوت گرفت. ریشه‌های تاریخی این مساله به شکست ۲۸ مرداد، یعنی شکست بورژوا ناسیونالیسم و استالینیسم، بازمی‌گردد. این شکست راه را برای ورود روحانیت بمثابه یک نیروی مستقل سیاسی و مدعی رهبری ملت باز کرد. مصائب ناشی از رشد سرمایه داری در دو دهه بعدی نیز زمینه اجتماعی رشد اسلام و نفوذ روحانیت را فراهم ساخت. در میان اقشاری از خریده بورژوازی سنتی شهری بویژه، این پایگاه و نفوذ زمینه مساعد طغیان این اقشار علیه مصالح سرمایه‌داری را فراهم آورد. ویژگی‌های ایدئولوژیک تشیع زیان مناسبی برای این طغیان شد. بقول علی شریعتی: "و تشیع - که با "نه" آغاز شد، "نه" در قبال مسیری که تاریخ انتخاب می‌کرد - عصیان علیه تاریخ بود. شیعه تاریخ را نپذیرفت" و این سنت "عصیان علیه تاریخ" بدلیل ترکیب عوامل اقتصادی و سیاسی دهه‌های معاصر توانست بیانگر عصیان خرده بورژوازی و اقشار وسیعی از توده‌های تهیدستان شهری علیه تاریخ معاصر - یعنی علیه مسائل و مصائب ناشی از رشد سرمایه داری - گردد.

در چنین شکل گیری عمومی افکار سیاسی بود که زنان این دسته دوم نیز بدنبال راه حل تقابل‌ها و تضادهای روزمره خویش بودند. با روی آوردن به اسلام این زنان می‌کوشیدند (و می‌کوشند) پاسخ خود را به این مشکلات بیابند. در آن واحد اسلام، و به گونه‌ای سمبلیک چادر، بیانی شد. از مقاومت این زنان در مقابل "دنیای خارج" - خارج از خانه و بیگانه نسبت به ارزش‌ها و شعائر سنتی آنان - بیانی از هویت ویژه‌ای که متمایز از زنان غیر مذهبی و برابری خواه می‌باشند. و بیانی از راه متمایزی از "آزادی و انسانیت زن که در تقابل با مفاهیم آزاد یخواهی گروه اول قرار داشت. روی آوردن به اسلام و چادر نه تنها بیان مقاومت و نوعی مبارزه تدافعی علیه دنیایی بود که به داخل آن کشانده می‌شدند، بلکه در شرایط سیاسی دوران شاه بعدی سیاسی نیز پیدا کرد. در شرایطی که خفقان و دخالت دولت در تمام سطوح زندگی اجتماعی و سیاسی رو به افزایش بود، در شرایطی که برای گسترش بازار داخلی مصرف دولت سعی در بالا بردن سطح مصرف کالاها در این خانگی و گسترش مفاهیم جدیدی از فرهنگ بدین منظور بود، از نشر این گروه از زنان چسبیدن به اسلام و سنت‌ها گونه‌ای "نه" گفتن به این واقعات جامع سرمایه‌داری شد. در مقابل، مصرف‌گرایی، ساده‌گرایی و "احتراز از اسراف" و مقابله با تمام مظاهر فساد ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی و نوظلته شاه و غرب دیده می‌شد. قرار می‌گرفت. بدین ترتیب بند ریج در مقابل تصویر "زن مصرف‌گرایی" که دولت شاه سعی در ایجاد آن داشت زنان این دسته مشغول پرورش هویت اسلامی "زن بی حجاب و محجوب" بودند. در تقابل با زنان دسته اول که تضاد بین امکانات جدید برای پرورش خلاقیت انسانی خویش را با محدودیت‌های سنتی و نظام سیاسی حاکم می‌خواستند از طریق مبارزه برای تساوی قانونی، گشوده تر شدن تمام مشاغل به روی زنان، ایجاد تسهیلات لازم کارخانگی و مهتد کودک‌ها، مبارزه برای پنج روز کار در هفته و غیره حل کنند، زنان دسته دوم دست رد به این گونه تساوی طلبی‌ها و آزاد یخواهی‌ها می‌زدند. چرا که قبول دارند زن و مرد موجودات نامتشابهی خلق شده‌اند، از نظر جسمانی، روانی و فکری متفاوتند و حقوق و مسوولیت‌های متفاوتی از مردان را باید احراز کنند. بدنبال راه حل اسلامی مساله نقش زن تعاونی زنان صدر اسلام، زینب و فاطمه، مبدل به آرمان‌های کنونی شد. زنانی که به قول شریعتی، دختران خوبی برای پدرانی خود بودند، همسران خوبی برای شوهران خود بودند، مادران خوبی برای فرزندان خود بودند، ولی در عین حال، دین خود را نیز به اسلام ادا می‌کردند.

۲- تأثیر اسلام

بر مبارزات زنان

تأثیری را که این شکل گیری سیاسی بر آگاهی زنان و

همه امر شود و دیگران باید از آنچه بد دانسته می‌شود تنهی شوند. اختلاف بین بنی‌صدر و آیت‌نیز بر سر ضرورت امر و نهی نیست، بلکه بر سر اینست که با "ارشاد" بهترین توان امر و نهی کرد یا با چماق. آنجا که "ارشاد" موثر نیفتد (نظیر کردستان و دانشگاه‌ها) بنی‌صدر نیز برای امر و نهی اسلامی‌اش به وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها متوسل می‌شود.

مساله در سایر موارد نیز بهمین گونه است. مبارزه برای حق طلاق و علیه کلیه امتیازاتی که شوهر بر زن دارد از همان نخستین قدم در خارج از چارچوب حکومت اسلامی قرار می‌گیرد. حتی مبارزه برای خواست‌هایی نظیر ایجاد مهد کودک‌های رایگان و شبانه‌روزی به سرعت با برنامه‌های اجتماعی حکومت اسلامی در تقابل می‌افتد. چرا که اسلام مهمترین نقش زن را مادری می‌داند و این در قانون اساسی نیز آمده است و بهمین منطق نیز به شوهر حق می‌دهد که بنا به صلاحیت خود به زن اجازه کار در خارج از خانه ندهد. بنا بر این از نظر حکومت اسلامی منطقی است که ملاحق‌شهر اگر لازم است بالا برده شود ولی زن در خانه بماند و نسل بعدی مسلمین را پرورش دهد.

نتیجه این امر اینست که هرگونه مبارزه برای تساوی حقوق و نهل به آزادی زن جز خارج از حیطه نفوذ روحانیت و کاملاً مستقل از آن، نمی‌تواند شکل بگیرد. روشن است که این مبارزات به حول خواست‌های مبارزاتی مشخص شکل خواهند گرفت، ولی به دلیل باهیت موازین اسلامی و ماهیت حاکمیت روحانیت از همان نخستین گام‌ها خود را رویسای روی هیات حاکم خواهد یافت.

این مطلب مسئولیت سیاسی سوسیالیسم انقلابی را هم در تدوین برنامه مشخص مبارزاتی ناشی از این ویژگی سیاسی، همشاه بخشی از کل برنامه انقلابی، و هم در پیشقدم شدن در سازماندهی این مبارزات برجسته می‌کند. نه تنها گرایش‌های اسلامی، حتی مترقی‌ترین آنها یعنی سازمان مجاهدین خلق، بدایلی که ذکر شد قادر به ارائه چنین برنامه‌ای و مهم‌تر از آن حاضر به سازماندهی مبارزات مشخص برای خواست‌های بحق زنان آزادی‌خواه نیستند، بلکه گرایش‌های دیگر نیز از جبهه ملی و مشتقات آن گرفته تا حزب توده و دنباله روان آن هر یک به نوعی و تا درجه‌ای در مقابل روحانیت حاکم، سرخم کرده‌اند و هر یک توجیهات رنگارنگی برای تسلیم طلبی خود ارائه می‌دارند. در چنین شرایطی آشتی‌ناپذیری راسخ با حاکمیت روحانیت و ارائه یک برنامه انقلابی در مقابل برنامه حکومت اسلامی لازمه مبارزه برای آزادی زن شده است.

مبارزه زنان برای آزادی بر مبارزه طبقه کارگر برای استقلال طبقاتی نیز موثر واقع خواهد شد. در شرایط حاضر همبستگی وسیعی در میان کارگران، چه زن و چه مرد، با مبارزه زنان مثلاً علیه حجاب وجود ندارد. حتی در برخی موارد روحانیت با استفاده از نفوذ سیاسی خود می‌تواند تحت عناوینی نظیر این‌زنان سرمایه‌دارند و طرفدار بختیار و غیره بخشی از کارگران زن و مرد را علیه زنان آزادی‌خواه برانگیزد.

مبارزه برای حقوق و رهایی زن می‌گذارد بهیچوجه نمی‌تواند دستکم گرفت، بویژه که سقوط سلطنت پهلوی منجر به استقرار جمهوری اسلامی و کوشش روحانیت در اجرای موازین اسلامی در مورد زنان شده است.

توانین اسلامی، بر پایه آیات قرآن، در مورد زنان کاملاً روشن و بی‌پرده‌اند. حقوق مرد به زن، تا حدود اجازه تنبیه بدنی زن، در قرآن آمده است (بقره، آیه ۳۴). حق تمتع از کنیزان و زنان مشخصاً ذکر شده (نساء آیات ۲۲ و ۲۵، بقره آیه ۲۳۳) تعداد زوجات بهمچنین (نساء آیه ۳). این مساله که شهادت حقوقی زن حداکثر نصف شهادت حقوقی مرد بشمار می‌آید در سوره بقره، آیه ۲۸۲ آمده است و همچنین سهمیه ارث زن نصف مرد در سوره نساء آیه ۱۱. گرایش‌های متفاوت اسلامی از سازمان مجاهدین خلق گرفته تا منتهی‌الیه ارتجاعی‌ترین آنها هیچیک منکر این آیات نیز نیستند. تفاوت اصلی بین توجیهات و تفاسیر گوناگون از این آیات است. سوره نور، آیه ۳۱ پوشش‌زن را مشخص می‌کند، پس نمی‌توان در قبول چارچوب موازین اسلامی منکر ضرورت حجاب شد. صرفاً می‌توان در تفسیر و تعبیر از آن مفاهیم مختلفی ارائه داد. ما در فرصت دیگری به مرور تعبیر و تفاسیر این طیف وسیع گرایش‌های اسلامی در مورد حقوق زن خواهیم پرداخت، ولی در بحث کنونی بر این واقعیت ساده می‌خواهیم تاکید کنیم که با در نظر گرفتن موازین بسیار روشن و بدون ابهام اسلام در مورد زن نمی‌توان هم خواهان تساوی زنان و رهایی آنان از بارهسای ستم قرون گذشته و باز شدن راه برای شکوفایی انسانیت زن بود و هم خود را در چارچوب ایدئولوژیک و سیاسی اسلام نگاه داشت. چند مثال ساده و زنده از وضع زنان در جمهوری اسلامی این مطلب را روشن می‌کند.

مساله حجاب بتازگی در مرکز مسائل سیاسی روز تکرار گرفته است. با وجود آنکه نخستین سعی خمینی در تحمیل حجاب در اسفند ۱۳۵۷ در اثر مبارزه زنان با شکست مواجه شده بود ولی بتدریج زمینه ریزی‌های یکسال و نیم بعد و تحکیم حکومت اسلامی راه را برای حملات مجدد و تحمیل جدید باز کرد. همانطور که اشاره شد ضرورت پوشش‌زن به صراحت در متن قرآن آمده است. همین مطلب باعث می‌شود که حتی گرایشی نظیر سازمان مجاهدین خلق که در برنامه خود از برابری زن و مرد داد سخن می‌دهد از دفاع از ابتدایی‌ترین حقوق زن عاجز بماند. وزنه ایدئولوژیک این مطلب بقدری است که حتی رئیس جمهور مملکت که معلوماتش از داده‌های مدرسه فیضیه وسیعتر است و بقول خودش پانزده سال در خارج در عالیترین مراکز علمی تحصیل و تدریس کرده است این لاطائلات را که از موی زن اشعای پخش می‌شود که مرد را تحریک می‌کند بعنوان یک نظریه علمی قبول می‌کند. نه تنها در چارچوب اسلام نمی‌توان علیه ضرورت حجاب موضع گرفت بلکه علیه تحمیل حجاب نیز نمی‌توان موضع گرفت، زیرا که اسلام معتقد به انتخاب فرد و آزادی فرد نیست. در اسلام آنچه خوب تشخیص داده می‌شود باید به

هیات حاکم عملاً شرایط مناسب تری را برای سایر مبارزات ایجاد می‌کند و از آن گذشته با نشان دادن عواقب ارتجاعی حاکمیت روحانیت و اسلام بر وضع قشری از انسان های این جامعه و دست رد زدن به این سیاست ها بتدریج به ایجاد این جو سیاسی کمک خواهد کرد که شاید عدالت و انسانیت واقعی با آنچه این هیات حاکم می‌گوید واقعا مغایرت دارد . تنها از راه پیشگام شدن در هدایت سیاسی و ابتکار عملی مبارزات زنان و ترکیب این سیاست با روشنگری میان کارگران و سعی در برانگیختن همبستگی آنان با مبارزات بحق زنان است که سوسیالیسم انقلابی خواهد توانست تکلیف دوگانه و بس سنگین خود را در مبارزه علیه هرگونه ستم به انجام برساند .

این مساله شگفتی ندارد . همانطور که ذکر شد زمینه عینی برای مبارزات آزادی خواهانه زنان در وهله اول در میان آن قشر زنان بوجود آمده است (و این محدود به ایران نیز نیست) که از تجربه خویش امکانات انسانی خویش را با محدودیت های اجتماعی و سیاسی موجود در تقابل می‌بینند و علیه این محدودیت ها وارد مبارزه می‌شوند . بسیاری از گروه های چپ به بهانه های بظاهر طبقاتی که این زنان از طبقه کارگر نیستند و یا این مسائل زنان کارگر نیست در عمل تسلیم دشمن طبقاتی می‌شوند و بدین ترتیب با تسلیم در مقابل یک جنبه از سیاست های روحانیت حاکم به تحکیم نفوذ آن بر طبقه کارگر نیز کمک می‌کنند . برعکس مبارزات مستقل و مترقی زنان برای برابری و آزادی ، اگر چه در کوتاه مدت ممکن است همبستگی طبقه کارگر را بر نینگیزد ، ولی با تضعیف عمومی

لنین و مفهوم آگاهی طبقاتی

به مناسبت صد و هفتمین سالگرد تولد و. ا. لنین

پیش از اینکه به بحث اصلی این مقاله که در بزرگداشت صد و هفتمین سالگرد تولد لنین نوشته شده بپردازیم تذکره دو نکته ضروری است که بحث نظریات لنین در مورد آگاهی طبقاتی همچون مجموعه آراء لنین بطور عام و نظریه او در مورد سازماندهی حزب بطور خاص بحثی است تاریخی، بدین معنی که باید مجموعه حیات بلشویسم و تکامل تاریخی مارکسیسم انقلابی و در این رهگذر تکامل نظریات لنین را مورد نظر داشت. از اینرو برخی احکام متفاوت از لنین در این مورد مستقیماً به تعالی و تکامل نظریات او مربوط میشوند.

آگاهی طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی

در نخستین آثار لنین و حتی جزوه های عمده ای که او در رابطه با اختلافهای درونی سوسیال دموکراسی روسیه و انشعاب جناح های متخاصم این جنبش نوشته است، هنوز درک دقیق و روشنی از دوران تاریخی حاضر به چشم نمیخورد. البته لنین به عنوان یکی از مهمترین رهبران جنبش انقلابی کارگران روسیه بواسطه تماس مداوم با مبارزات پیشروترین اقشار طبقه کارگر گونه ای برداشت از این دوران را حتی در

مارکس در خانواده مقدس بیگوید "مساله این نیست که کدام هدف برای این فرد یا آن فرد پرولتاریا و حتی برای کل این طبقه تعیین شده است. مساله این است که پرولتاریا چیست و کدام طریق عمل از نظر تاریخی به او تحمیل شده است." اهمیت بیارزه پیشروان پرولتری روسیه و جمع بندی نظری پیکار آنان در آثار بلشویکها و خاصه لنین در این است که نه فقط به ما می آموزند "کدام طریق" بطور تاریخی به پرولتاریا تحمیل شده است، بلکه چگونه میتوان این طریق را از میان برد.

نظریات لنین، آنجا که از مارکس پیش میرود و قلمرو قلمرو سیاسی و فهم عمیق ذهنی و سوپرتکیو را مطرح میکند بیش از هر لحاظ دیگری دارای اهمیت و اعتبار است. ویژگی این روش روشن او هسته زنده ای که تمامیت این اندیشه را نمایش میدهد در این قلمرو به قدرت نمایان میشود: بدین شکل کوچکترین اغراض در این حکم نیست که آنچه پس از لنین در کسب دستاورد مارکسیستی بر آگاهی طبقاتی و شالوده سوپرتکیو روسیه شده است تحت تاثیر آثار او قرار دارد. کاری مشکل نیست که در آثار عمده گرامشی، تروتسکی یا لوکساج بتوان تصور متعالی و قاطع لنین را یافت.



لنین هنگام صحبت برای کارگران و سربازان

خلاف طبقات انقلابی در اشکال و وجوه تولیدی پیشا سرمایه داری از هرگونه سلطه اقتصادی بی بهره است. مقایسه انقلاب پرولتری در دوران ما با انقلابهای بورژوازی در دوران طولانی انتقال از فئودالیسم به وجه تولید سرمایه داری در اروپا میتواند مساله را روشن کند. بورژوازی پیش از تسخیر قدرت سیاسی، در قلمرو حیات اقتصادی به تولید و باز تولید مناسبات اقتصادی سرمایه داری موفق شده بود، عملاً بخش عمده‌ای از کارکرد زندگی اقتصادی را در اختیار گرفته بود و در زمین حال با تکیه به کار مزدوری بخش عمده‌ای از محصول افزونه اجتماعی را در اختیار داشت. غالبترین نمونه‌های انقلاب بورژوازی چیزی جز تغییر شکل سیاسی - حقوقی جهت تکمیل این روند کسب سلطه نهائی بورژوازی محسوب نمیشوند. در حالیکه کارگران در جامعه سرمایه داری از وسائل زندگی و ابزار تولید بی بهره‌اند و صرفاً قادر به فروش نیروی کار خویش می‌باشند. هیچ روال در خود و مکانیکی تکامل تاریخی ضامن پیروزی جنبش انقلابی آنان نیست و از هیچ پایه و اهرم اقتصادی بهره‌مند نیستند. در آثار مارکس و انگلس نیز این نظر مکانیکی به صراحت رد شده که زندگی روزمره و مبارزه اقتصادی کارگران جهت تحصیل حقوق صنفی آنان خود بخود گونه‌ای آگاهی سیاسی که جهت تخریب نظام بهره‌کشی سرمایه داران لازم باشد را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر در آثار این پیشروان جنبش کارگری بارها به صراحت از این حقیقت که در یک دوران تام تاریخی ایدئولوژی طبقه حاکم، آرمانها و عقاید حاکم بر جامعه را میسازد بیان شده است. به این واقعیات باید این نکته را هم افزود که از خود بیگانگی محصول باز تولید مناسبات تولید کالائی نیز کارگران را (که بهر حال در جامعه سرمایه داری از امکانات انباشت فرسنگی کاملاً بی بهره هستند) از آگاه شدن باز میدارد.

از این رو در نظریه لنین سهم عمده‌ای به پیشروترین اقشار مبارز پرولتاریا داده شده که سطح و تداوم مبارزاتش از حد مبارزه مجموعه طبقه فراتر می‌رود. واضح است که این پیشگام رزمنده خود پیوند ارگانیک با حیات مجموعه اقشار طبقه دارد و تافته جدا بافته‌ای نیست. چه کارگران مبارزی که در این قشر پیشرو جای گرفته‌اند و چه آن روشنفکران - عمدتاً با ریشه خرد بورژوازی - که تحت تاثیر سلطه مبارزه کارگری و یا تدوین نظری مبارزه پرولتاریا به اردوی کارگران پیوسته‌اند. از مجموعه حیات جنبش کارگری جامعه آموزش یافته‌اند. آگاهی آنان (همچنان گنجینه نظریات مارکسیستی) دستامده مبارزه تاریخی - جهانی پرولتاریاست نه محصول فکری یا مادی حیات طبقات دیگر جامعه بورژوازی.

همین نکته به یکی از ستاد اول ترین استقادات به نظریه لنین پاسخ میدهد. لنین غالباً از جانب شبیه مارکسیست‌ها متهم شده است که "به اصل ماتریالیستی برس آمدن آگاهی طبقاتی از زندگی مادی و روزمره کارگران خط بطلان کشیده" چرا که "بدنبال کائوتسکی اعتقاد داشته

همین آثار خود طرح کرده‌است. لیکن این، هنوز طرحی خام و غیر دقیق است و رگه‌هایی را در خود دارد که جهت تکاملی آنان بالقوه امکان فهم روشن تری را میدهند. تاریخ معاصر گواهی میدهد که این رگه‌ها به شکلی یکبه و خارق العاده تکامل یافتند. از این نظر در اوایل قرن، آثار لنین در کل سوسیال دمکراسی روسیه و حتی بین الملل دوم ممتاز هستند. جزد آثار تروتسکی و روزالوکزامبورگ - زحمت میتوان حتی این طرح ابتدائی را در آثار رهبران و نظریه پردازان بین الملل دوم مشاهده کرد.

روش مارکسیستی و دقیقی که لنین در تحلیل تکامل پدیده‌ها داشت به او امکان داد که دائماً خطاهای نظری گذشته را نقد کند، و گونه‌ای تعالی را جهت عقاید خویش تضمین نماید. مثال عمده‌ای که جهت اثبات این حقیقت میتوان زد فهم برنامه‌ای - سیاسی لنین و بلشویکها از مساله ارضی روسیه بود که نه فقط کلیه جنبه‌های خطا را از برنامه آنان زدود بلکه مبداء درک صحیح از تکالیف انقلاب روسیه و از این راستا "مرحله" انقلاب شد که عاقبت بصورت صریح و موجز در تزهای آوریل نمایان گردید. در این رابطه مساله عمدتاً برای پژوهشگران و شاگردان لنین در کتاب وی دو تاکتیک سوسیالیست دیمکراسی روس روش مارکسیستی بحث اوست و نه دقیق ترین و یا جزئی ترین احکام ارائه شده در کتاب (چرا که این احکام صرفاً در پرتو تکامل بعدی اندیشه لنین، رشده مبارزه بلشویکها و تغییرات برنامه‌ای حزب آنان قابل درک است) بهمین شکل برای ما مساله نظریه لنین در مورد عنصر ذهنی، آگاهی طبقاتی و حزب در پرتو تکامل اندیشه لنین مورد بحث است.

اما مهمترین جنبه تکامل فوق، فهم لنین از دوران معاصر به مثابه دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم است. از یکسو تحلیل روشن وی در مورد بازار جهانی، امپریالیسم و مکانیسم تراکم و تمرکز سرمایه (عمدتاً در سالهای جنگ امپریالیستی و پیش از رخداد انقلاب ۱۹۱۷) و از سوی دیگر انکشاف انقلاب جهانی و مختصات آن (عمدتاً در سالهای فوری پس از پیروزی اکتبر) خطوط عمده نظریه او را کامل ساخته است.

مفهوم انقلاب پرولتری بعنوان ضرورت محتوم این دوران تاریخی سهم عمده‌ای از آثار لنین و سپس آثار انقلابیون متشکل در بین الملل سوم را به خود اختصاص داده‌است. دقیقاً در جهت این مفهوم از فعلیت انقلاب سوسیالیستی است که بحث لنین از آگاهی طبقاتی بطور کامل و دقیق خود مطرح میشود.

آنچه در آثار لنین بصورت یک خط سرخ ادامه دارد این نظر اساسی است که انقلاب سوسیالیستی دارای ویژگی و صفت خاص خود است و از کلیه انقلابهای پیشین جداست چرا که انقلابی است آگاه. زمانی هگل به دقت بیان کرده بود که "گذر از محدوده ضرورت به قلمرو آزادی سفری است آگاه" و به راستی پیروزی انقلاب پرولتری به مثابه شرط اساسی این گذر باید آگاهانه انجام گیرد. پرولتاریا بر

و تعالی داد که محور نظام استثمار را در دستور قرار دهد. انکشاف انقلاب بطور مداوم توازن قوا را تحت تاثیر تغییرات آگاهی پرولتاریا، جذب اقشار واپس مانده به رهبری قشر پیشرو، و سرعت رشد اعتماد جنبش کارگری به خود تغییر میدهد. شکل سازمانی این روند چیزی جز حزب نیست. اهمیت نظریات لنین صرفاً در این نیست که این شکل را تشریح کرده او پیش از هر چیز خود این روند را مورد بررسی و شناخت دقیق قرار داده است.

از سوی دیگر آگاهی روزمره طبقه کارگر آگاهی ناموزون است. هر پاره از این طبقه تحت تاثیر مبارزات صنفی و اقتصادی و یا حتی سیاسی خود به درجه‌ای از آگاهی، اعتماد به نفس و درکنش خویش دروند تولید نائل می‌آیند. بعنوان مثال تجربه کارگران کارخانه نورد اهواز که قادر به تشکل شورائی، پیشبرد مبارزه حق طلبانه و استفاده از روش های انقلابی و مبارزاتی شده اند. آنچنان آگاهی سیاسی به آنان داده است که به راستی مشکل نیست به آنان دشمن طبقاتی و ابزار دست او را شناساند. در حالیکه تجربه کارگران در کارخانه یا کارگاهی به مراتب کوچکتر، با تعدادی محدود تر از کارگران روزمزد و سابقه مبارزاتی کمتر، مطلقاً چنین نتیجه‌ای ندارد. به عبارت بهتر شاخه‌ای از طبقه کارگر قادر به جمع بندی مبارزات خود و فهم سیاسی روشن از ماهیت و عملکرد نظام بهره کشی سرمایه هست و شاخه‌ای دیگر چنین توانائی را بواسطه مبارزه روزمره خویش ندارد. کافی است مجموعه این ناموزونی برآمده از مبارزه پرولتاریا را در نظر بگیریم تا عدم توانائی کارگران را در پیروزی توسط فقط آگاهی موجود یا روزمره دریابیم.

حزب انقلابی قادر خواهد بود که به دمکراتیک‌ترین شکلی این تجربه های متفاوت و نظریات گوناگون را جمع بندی و متمرکز نماید و بصورت رهنمود های روشن به کل طبقه باز گرداند. عملاً بر هیچ شاخه‌ای از طبقه کارگر ممکن نیست که به تنهایی بر مجموعه واقعیت نظام استثمار سرمایه داری آگاه شود. صرفاً در حزب انقلابی که دستامده مبارزه مجموعه طبقه کارگر و چکیده تجربیات تاریخی - جهانی پرولتاریاست میتوان درک روشنی از این مجموعه بدست آورد. مفهوم راستین مرکزیت دمکراتیک نیز در این نکته موجود است. این اصلی سیاسی است و به زندگی روزمره طبقه کارگر باز میگردد. نه یک اصل تشکیلاتی که صرفاً به رژیم حزبی رجوع کند و "برای بهتر تصمیم گرفتن در جلسات حزبی" وضع شده باشد. نقطه ضعف استدلال هر دوی منتقدین به لنین و ستایشگران استالینیست او که مرکزیت دمکراتیک را بعنوان اصل تشکیلاتی می‌شناسند، در این است که آنان قادر به فهم این مساله نیستند که اصل فوق محصول تحلیل دقیق لنین از پدیدار شکل گیری و تکامل آگاهی طبقاتی پرولتاریا میباشد. این نکته که استالینیست ها بدین دلیل از لنین تجلیل می‌کنند و منتقدین - عمدتاً بورژوائی - به این دلیل به لنین انتقاد دارند ذره‌ای از این واقعیت کم نمیکنند که روش و نقطه شروع هر دوی این جریان هایکی است.

که آگاهی از خارج از طبقه بدرون طبقه برده میشود. مفهوم "انتقال آگاهی از خارج" که به راستی لنین نه فقط در کتاب چه باید کرد بلکه در آثار دیگری هم بدان اشاره کرده است، آنگاه درک میشود که در نظر بگیریم به غیر از کارگران روزمزد و نیمه پرولتاریا اقشار عمده ای در جامعه هستند که قادرند به طرف طبقه کارگر جذب شوند. بخش عظیمی از این اقشار بدلیل متفاوت (انباشت فرهنگی - تجربه نزدیک با زندگی کارگری - انتقال از تهیدستان شهری به لایه هائی از خرده بورژوازی مرفه و برعکس) میتوانند به برنامه سیاسی حزب کارگری، تاریخچه جنبش انقلابی پرولتاریا، انتقال تجارب پرولتاریای جهانی آگاه گردند و دقیقاً به همان دلائل قادر به آموزش کل طبقه نیز خواهند بود. همانطور که قبلاً یاد شد این جا مفهوم "خارج از طبقه" به معنای دقیق کلمه یعنی "خارج از زندگی اقتصادی و روزمره طبقه" بکار رفته و بمعنای خارج از سلطه جنبش کارگری نیست. از سوی دیگر همانطور که ارست مندل به درستی یادآوری میکند گرچه مفهوم فوق به کل طبقه باز میگردد لیکن در این میان باید به پیشروترین اقشار طبقه کارگر نیز اشاره شود که کاملاً قادرند از متن مبارزات روزمره خویش به آگاهی سیاسی یا بقول لنین به آگاهی سوسیالیستی دست یابند.

لنین در چه باید کرد بدرستی یاد آوری میکند که آگاهی توده کارگران نمی تواند آگاهی طبقاتی واقعی باشد مگر زمانیکه کارگران از حوادث و وقایع ملموس و بالاتر از همه، از حوادث و وقایع سیاسی روز بیاموزند که هر طبقه بایست طبقات اجتماعی دیگر را در تمامی جلوه های فکری، اخلاقی و سیاسی آن در نظر بگیرد. بهمین دلیل لنین به این واقعیت توجه داشت که آگاهی سیاسی طبقه کارگر قادر است تمامی خواست های جنبش های مترقی طبقات دیگر جامعه را در برگیرد.

آگاهی روزمره و ناموزونی آن

تمایزی که لنین میان آگاهی اتحادیهای یا اقتصادی که از زندگی روزمره طبقه کارگر بدست می‌آید با آگاهی سوسیالیستی که امکان تغییر نظام تولیدی را در خود دارا است قائل می‌شود تمایزی صوری و یا خیال بردارانه نیست. تاریخ نیم قرن اخیر بطور کامل ثابت کرده است که آگاهی اتحادیه‌ای طبقه کارگر قادر به گذر از مرحله معین و مفروضی نیست و تبدیل این آگاهی به آنچنان درک تام و جامع طبقاتی که مساله سرنگونی نظام تولیدی سرمایه داری و از میان بردن کامل ابزار آن را در دستور کار بخش های عظیم توده های پرولتری قرار میدهد جز بیماری تشکل انقلابی قشر پیشروی پرولتاریا گرد برنامه انقلابی ممکن نیست.

تاکید لنین در اینجا بر خلاف اتهامی که دائماً او زده میشود در این نیست که جنبه های تشکیلاتی و صوری تمرکز اهمیت کلیدی دارند، کاملاً برعکس، مساله عمده لنین این است که چگونه میتوان آگاهی روزمره پرولتاریا را در یک روند دگرسانی همه جانبه به آنچنان آگاهی سیاسی ارتقا

دولتی و ناموزونی منتج از ترکیب ایران در بازار جهانی امپریالیستی نبود. عالیتترین نمونه آن را رژیم استبدادی شاه به نمایش گذاشته بود و حرکت موجود جامعه نیز صحت این حکم را ثابت میکند که برای بازسازی دولت بورژوازی و تضمین باز تولید مناسبات سرمایه داری راهی جز تشدید خفقان و استبداد حکومتی در مقابل "سازماندهندگان جامعه" نیست.

در مقابل این برنامه و طرح های سلسله مراتب روحانی و خرده بورژوازی، برنامه سیاسی طبقه کارگر شیوه نوینی از سازمان جامعه را متصور میشود. در آثار مارکسیستی بطور عمده عالیتترین تجلی آگاهی طبقاتی پرولتاریا را حزب سیاسی انقلابی این طبقه میدانند. این بیان قطعاً صحیح و غیر قابل انکار است. لیکن باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که بدنبال فعالیت حزب سیاسی در نهاد های خود انگیخته کارگری و واضحاً بدنبال تداوم مبارزات روزمره این نهادها، بتدریج شوراها بصورت اهرم اصلی ابراز وجود طبقه کارگر، به مثابه نهادی از قوای حکومتی کارگری (که در خود نیروی اجرائی و مسلح، نیروی قضائی و نیز مقننه را جمع دارد)، تجلی آگاهی طبقاتی کارگران میگردد. از این رو برنامه سیاسی طبقه کارگر که توسط شوراها این طبقه فعلیت می یابد در خود واکنش شنیدنی بر بربریت و وحشیگری سرمایه داری است. دمکراسی کارگری همچنان که در روند مبارزه طبقه کارگر جهت تسخیر قدرت و یا حتی مبارزه صنفی این طبقه ضرورت تام دارد. پس از پیدایش حکومت شورائی نیز این ضرورت کامل را حفظ میکند.

لنین که در مقابل تلقی مکانیکی رهبران بین الملل دوم از تکامل جوهر راستین مارکسیسم را ارائه کرده و سهم تعیین کننده عنصر آگاهی را در انقلاب سوسیالیستی به بحث گذاشته در عین حال نشان میدهد که دامنه تاثیر این بحث از مقولات محدود مارکسیسم عامیانه و سنتی بسیار فراتر است. نظریه آگاهی طبقاتی نزد بلشویکها در مناسبت نستقیم با نظریه آنان در مورد سازماندهی حزب انقلابی، فعلیت انقلاب کارگری و اشکال حکومتی پرولتاریا قرار دارد. دقیقاً بهمین دلیل این مقاله در سالگرد تولد لنین به این مبحث اختصاص یافت چرا که در خود کلیتی را داراست که از ویژگی های بارز و مشخص اندیشه لنین بود.

مهدی سراج

حزب انقلابی عالیتترین تجلی آگاهی طبقاتی پرولتاریاست "حزب آگاهی و ظرفیت بیان شده طبقه کارگر است" - حزب نشان میدهد که آگاهی تجربی و روزمره طبقه بعنوان جزء ضروری تکامل سیاسی - اجتماعی پرولتاریا مطرح است اما در عین حال حزب به مثابه بیان آگاهی تام و علمی بر اساس ادراک نظری و کامل سیاسی، این را هم نشان میدهد که آگاهی تجربی به تنهایی کافی نیست.

اینجا ضروری است به این نکته اشاره کنیم که به گمان لنین فقط پرولتاریا می تواند در مقابل آگاهی کاذب بورژوازی برنامه سیاسی آن طبقه، برنامه ای منسجم جهت کل زحمتکشان و حل مجموعه مسائل جامعه ارائه کند. تجربه بلشویسم صحت این حکم لنین را اثبات کرده است. در شرایط امروز ایران که روند بازسازی دولت بورژوازی می خواهد از طریق سلسله مراتب مذهبی (بواسطه مجموعه ای در هم از علل تاریخی) انجام شود و جهان بینی و آگاهی کاذب خرده بورژوازی در قالب تعالیم مذهبی به صورت برنامه سیاسی بر زمینگی ویژه ای انجام میشود که در آن از هم گسستگی منافس و آگاهی طبقاتی رو به رشد دارد و آگاهی تجربی و روزمره پرولتاریا هر دم غنی تر میشود. این درک لنین ارزش ویژه ای دارد. لوکاچ در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی بیان می دارد که دقیقاً در این معنا روشنگر است: "بورژوازی و پرولتاریا تنها طبقات ناب جامعه بورژوازی هستند. آنها تنها طبقاتی هستند که هستی و تکامل خود را مدیون و وابسته به طریق تکامل و تکوین تولید مدرن می دانند و صرفاً از دیدگاه این طبقات است که میتوان طرح و برنامه ای را برای سربانندگی کامل جامعه متصور شد. بینش طبقاتی دیگر (خرده بورژوازی یا دهقانان) مبهم است، چرا که هستی آنان بطور کلی به نقش ایشان در نظام تولید سرمایه داری وابسته نیست بلکه به اشکال تولید فئودالی (پیشا سرمایه داری) گره خورده است. از اینرو هدف آنان نه پیشبرد سرمایه داری و نه تغییر ذاتی این نظام است، بلکه متوقف کردن آن و یا حداکثر تاخیر سرعت حرکت آن است. آگاهی طبقاتی آنان در نشانه ها و عوارض تکامل تمرکز یافته و نه در خود تکامل، به عناصری از جامعه وابسته است و نه به سازمان جامعه به مثابه یک کل" (ترجمه انگلیسی ص ۷۹).

برنامه ای که بورژوازی ایران جهت "سازمان جامعه به مثابه یک کل" تا کنون ارائه کرده جز تشدید اختناق



در افغانستان چه میگذرد!

بیانیه بین الملل چهارم درباره افغانستان

حق استفاده از آب را به اجاره می گذاشتند ، بذرو وسایل ابتدایی کشاورزی را تهیه می نمودند و در مقابل دو سوم محصول سالیانه دهقانان را طلب می کردند . بخش سرمایه داری در کشاورزی به اسطه کشاورزی صادراتی در اواخر دوران قبلی توسعه یافته بود .

بخش وسیعی از تولید معیشتی کشاورزی (گندم) بر روی زمین های دیم صورت میگرفت . درصد متناهیی از جمعیت روستایی هیچ زمینی نداشت . حتی دهقانان فقیری که صاحب چند جریب زمین دیمی بودند ، برای تهیه بذر و وسایل کشاورزی ناچار به گرفتن وام بودند . در عرض دهقانان مجبور بودند تا نیمی از محصول خود را به زمین دازان ثروتمند تحویل دهند . همچنین دهقانان مجبور بودند برای پرداخت مخارج دیگر وام بگیرند یا مزارعی برکتشان را به رهن گزارند . مثلا برای پرداخت " شیر بهای عروس " که مقدار آن بیش از آن بود که یک دهقان با سطح پائین کشاورزی معیشتی بتواند پس انداز کند .

بعلاوه ، کشاورزی دیمی کاملا بستگی به باریدن باران داشت . باین ترتیب دهقانان کوچک و بشدت استثمار شده در خطر قحطی دائم قرار داشتند . قحطی به مالکین بزرگ امکان می داد که از موقعیت بهتری جهت احتکار ذخیره های غلات برخوردار شده و زمین های جدید نیز بدست آورند . همانطوریکه در سال ۱۹۷۲ اتفاق افتاد .

بین روحانیت سنی ، مالکین بزرگ و رهبران جوامع روستایی روابط بسیار نزدیک وجود داشت . تعداد ۸۰۰ / ۱۵۰ ملا از طرف حکومت پول دریافت می کردند (بوسیله نمایندگان محلی دولت که به زارعین ثروتمند وابسته بودند) و آنها همچنین از دهقانان هم هدایایی دریافت می نمودند . بسیاری از آنان ثروت قابل توجهی داشتند .

در کشوری که از بقیه دنیا جدا مانده بود ، وسائیل ارتباطی ناچیزی را دارا بود ، در کشوری که وابستگی دهقانان به " اربابان " شدید بود و جامعه روستایی تنها کانون ارتباطی برای بخش عظیمی از جمعیت بود ، اسلام در حیات اجتماعی و فرهنگی آن نفوذ وسیعی پیدا نمود . ملاها از این لحاظ ، قدرت و اعتبار قابل ملاحظه ای کسب نمودند . بر همین ساختارهای اجتماعی یک شبکه موروثی از

۱ - هنگامیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ج - د - خ - ا) در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ قدرت را بدست گرفت ، افغانستان یکی از عقب افتاده ترین کشورهای دنیا بود . جامعه افغانستان وسیعاً روستایی بود . از جمعیت حدوداً ۱۵ میلیون ، تنها ۱۵ درصد شهرنشین شده بودند . بقیه از کابل ، با ۷۰۰ / ۰۰۰ سکنه ، تنها دو شهر با جمعیت بیش ۱۰۰ / ۰۰۰ نفر وجود داشت . ۱۴ درصد جمعیت هنوز خانه بدوش بود .

جامعه افغانستان هنوز در زیر یوغ ساختارهای اقتصادی - اجتماعی پیشا سرمایه داری قرار داشت . بقای این ساختارها و وزنه های که حفظ کرده بودند ، مستقیماً به انزوای افغانستان و عدم آبادی واقعی کشور بستگی داشت . معیشت ، گسترش تجارت و جذب تدریجی اقتصاد افغانستان در بازار جهانی سرمایه داری در طی چند دهه اخیر ، جریان تغییر مالکیت شبه فئودالی به شبه سرمایه داری را به حرکت آورد . این مساله منجر به رشد نابرابری های اجتماعی در روستاها و تسریع مهاجرت دهقانان فقیر بسمت شهرها گردید . بعضی از آنها جذب طبقه کارگر نوظهور شدند (حدود ۱۵۰ / ۰۰۰ کارگر بکار در کارخانه ها و ساختمان سازی اشغال دارند) . اما بیشتر آنها در میان اقشار شبه پرولتاریا که در شهرها افزایش می یافتند بلعیده شدند . دهها هزار کارگر به ایران ، پاکستان یا کشورهای ساحل خلیج فارس مهاجرت نمودند .

علاوه بر بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی سنتسی ، در شهرها بویژه در کابل قشری از مستخدمین دولتی ، افسران ارتشی ، تکنسین ها ، مهندسان ها ، دکتورها و معلمین شکل گرفت . آنها بزودی با فقدان موقعیت های حرفه ای و رکود اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی منتج از انحصار قدرت توسط زمینداران بزرگ و خاندان سلطنتی روبرو شدند .

در روستاها زمینداران بزرگ تقریباً قدرت مطلق را در اختیار داشتند . ثروتمندترین زمینداران نقش رهبران جامعه را در دست گرفتند . آنها بوسیله نظام مزارعه ، اجاره و نزول خواری کنترل خود را بر دهقانان حفظ می کردند . و مامورین دولتی را با رشوه میخربیدند . تمرکز مالکیت بر روی زمین های آبی بسیار بالا بود . مالکین زمین را اجاره می دادند

وجود داشت، در کشوری که تنها معدودی از مدارس در خارج شهر قرار داشتند و میزان مرگ و میر اطفال در آن بالاترین درصد را در دنیا داشت، صاحبان قدرت حاضر به چشم پوشی از مقدار کمی از امتیازاتشان نشدند.

به این ترتیب داوود حمایت آن اقلیتی را که امیدوار بودند اصلاحات بورژوازی موقعیتشان را بهتر خواهد نمود از دست داد. به علاوه داوود با مخالفت بخشی از ملاها، که از هر گونه رشد نهادهای تمرکز یافته بدلیل کم شدن قدرت خودشان در بیم بودند، روبرو گردید.

در اوایل ۱۹۷۵، داوود یک دیکتاتوری واقعی را تحمیل نمود. در همان موقع، رژیم او خود را به ایران نزدیکتر ساخت. در آوریل ۱۹۷۵، داوود قراردادی را با شاه ایران امضاء نمود که تقلیل وابستگی افغانستان در تجارت با اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار داده بود. بر طبق آن قرار داد ۲ میلیارد دلار بمنظور ساختن خط راه آهن میان هرات و بندرعباس به او ارائه می شد. ساواک کمک خود را جهت سرکوبی مخالفان رژیم داوود پیشنهاد نمود. با کشورهای عربستان سعودی، کویت، مصر و حتی پاکستان رابطه برقرار گردید. با پاکستان درباره پشتوستان توافق بدست آمد. رژیم برای تعلیم افسران در مصر و پاکستان برنامه ریزی نمود. در سال ۱۹۷۷ داوود با ایران بر سر تقسیم آب رودخانه هیرمند به تفاهم رسیدند. پیشنهادی که در گذشته مخالفت یخزده قابل ملاحظه‌ای از افسران ناسیونالیست علیه ظهیر شاه را با خود به همراه آورده بود. داوود برای سپتامبر ۱۹۷۸ قصد بازدید از ایالات متحده را داشت.

امپریالیسم آمریکا و متحدینش در منطقه بد نیال افزایش نفوذشان در کشوری بودند که از زمان جنگ جهانی دوم توسط بوروکراسی شوروی در موقعیتی مشابه کشور فنلاند در نظر گرفته می شد.

معهدا، رژیم داوود هنوز روابط نزدیک خود را با اتحاد جماهیر شوروی حفظ نمود. پیمان همکاری ۱۲ ساله در آوریل ۱۹۷۷ منعقد گردید. شوروی مهلتی ده ساله جهت پرداخت بدی ۱۰۰ میلیون دلاری افغانستان قائل شد و پرداخت ۵۰۰ الی ۶۰۰ میلیون دلار بعنوان کمک به آن کشور را تعهد نمود. همزمان با آن خریداری تقریباً تمامی گاز طبیعی افغانستان را عهده دار گردید. علاوه بر آن شوروی به تعلیم درصد عظیمی از افسران ارتش ادامه داد.

همراه با تعمیق بحران رژیم، سرکوبی اعضاء ح. د. خ. و افسران ناسیونالیست هم تسریع گردید. در ۱۷ آوریل ۱۹۷۸، میر اکبر خیبر، روشنفکری که از رهبران اتحادیه ها کارگری و عضوح. د. خ. بود تیرور شد. دو روز بعد هنگام تشییع جنازه او، تظاهراتی با شرکت ۱۵/۰۰۰ نفر بر پا شد که بسوی سفارت خانه آمریکا حرکت کرد. رژیم دستور توقیف رهبران ح. د. خ. را در عکس العمل باین بسیج صادر نمود.

ایلات و عشایر تحمیل شده بود. تشکیلات قبیله‌ای هنوز هم میان کوچ کنندگان و ایلاتی که در کوهستانهای مرزی افغانستان و پاکستان بسر می بردند وجود دارد. باین ترتیب زمینداران و روسای خانه آنها و قبایل به هم پیوند خورده بودند.

بعلاوه، پراکندگی های نژادی و قومی هنوز وجود داشت و به جامعه افغانی شکل می داد. پشتوها که قریب ۴۵ درصد کل جمعیت را تشکیل می دادند، بزرگترین گروه قومی بودند. پشتوها غنی ترین زمین ها را تصویف کرده بودند و بازارها را در تحت کنترل داشتند. "حاکمیت پشتوها" بطور واقعی وجود داشت.

اقلیت های اصلی، که بدرجات متفاوت تحت ستم بودند، از تاجیکها، هزاره ها (که شیعه هستند)، ترکمنها و ازبکها تشکیل می شدند.

تداوم تقسیمات قبیله‌ای به استحکام قدرت محلی، مافذین کمک نمود. همراه با تقسیمات نژادی و قومی، تقسیمات قبیله‌ای معرف مانعی بر سر راه مرکزیت دادن سیاسی کشور بودند. مانظور که تمام تاریخ افغانستان نشان داده است، این تقسیمات می توانستند، مجراهایی برای جنبش هایی شیدا ضد "حکومت کابل" شوند.

در یک چنین جامعه ای، مساله ارضی به دهقانان نقش مهمی در انقلاب دمکراتیک محول می نماید. شرایط باین صورت می باشد هر چند که برای پرولتاریا گرد آوری سیاسی توده های دهقانی بدور خویش جهت پیشبرد وظایف دمکراتیک تا به آخر و تضمین فراروئیدن انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، یعنی جریان انقلاب مداوم، ضروری است.

در ژوئیه ۱۹۷۳، محمد داوود بمنظور حفظ قدرت خاندان سلطنتی، سلطنت لرزان ظهیر شاه را به جمهوری تبدیل نمود. در طی سال های آخر دهه ۶۰، با انفجار تظاهرات دانشجویی پادشاه دانشگاه را بست. طبقه کارگر اولین موج مبارزات خود را، اگرچه محدود، (در سال ۱۹۶۸) براه انداخت. بدنیال دو سال خشکسالی، قحطی شورشها روستایی را برانگیخت. ارتش وحشیانه دهقانان را سرکوب نمود. در صفوف ارتش، مخالفت با رژیم در میان افسران "ناسیونالیست"، که اغلب در آکادمی های شوروی تعلیم دیده بودند گسترش یافت. داوود حمایتی را که برای سازماندهی کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ احتیاج داشت، از میان این افسران، بخشهایی از روشنفکران و همچنین بورژوازی کابل پیدا کرد. جناحی از حزب دمکراتیک خلق افغانستان (ح. د. خ. - ا) که در سال ۱۹۶۵ تشکیل شده بود با رژیم جدید همکاری نمود، یعنی جناح پرچم که توسط ببرک کارمل رهبری میشد.

برنامه نوسازی داوود - اصلاحات ارضی، اقدامات علیه فساد اداری و بازگرداندن حقوق دمکراتیک به مرحله عمل وارد نشد. در کشوری که ۹۰ درصد جمعیتش بیسواد بودند، از هر هشت مدرسه تنها یکی دخترانه بود. در کشور که در مقابل ۲۵۰۰ مدرسه پسرانه فقط ۳۵۰ مدرسه دخترانه

رهبری ح . د . خ . ۱۰۰ بمنظور مصون نگاه داشتن خود در برابر ضربات جدید ، با همکاری افسران عضو ح . د . خ . ۱۰ و افسران " ناسیونالیست " کودتا علیه رژیم پوسیده را سازمان داد . " انقلاب ده ساعته " در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ بوقوع پیوست . اما سرنگونی داوود بیش از آنکه به انقلاب شیبه باشد کودتایی بود که توسط بخشی از افسران وابسته به ح . د . خ . ۱۰ صورت گرفت .

بوروکراسی شوروی مسلما این تغییر سریع را طرح ریزی نکرده بود . اما کودتای ۲۷ آوریل به گرایش بسست امپریالیزم توسط داوود شروع شده بود پایان داد و روابط نزدیک کرملین با افغانستان را همانگونه که در توافق نامه دسامبر ۱۹۷۸ منعکس گردیده ، تضمین نمود . (در مقایسه با توافقنامه ۱۹۷۷) .

جنبش توده ای در طی روزهای قبل از کودتا آشکار بود ، اما کارگران و دهقانان با چشم انداز مبارزه جهت سرنگونی رژیم خاندان سلطنتی بسیج و سازماندهی نکردید ، بودند . این همانقدر انعکاس ماهیت پایه های اجتماعی ح . د . خ . ۱۰ بود که بیانگر جهت گیری سیاسی آن . از سال ۱۹۶۵ و مخصوصا از اوائل دهه ۷۰ ح . د . خ . ۱۰ اکثرا در مناطق شهری و بیشتر در کابل رشد یافت . ح . د . خ . ۱۰ در میان دانشجویان ، " طبقه متوسط " جدید ، معلمین (بخصوص در دبستانها) و ۸۰۰۰ افسر ارتشی پشتو نفوذ داشت . پایگاهش در طبقه کارگر شهری هنوز نسبتا محدود بود . در میان توده های دهقانسی نفوذش ناچیز بود .

ح . د . خ . ۱۰ از زمان تشکیلش به جهتگیری سیاسی که بر ایجاد " حکومت دمکراتیک ملی " و ایجاد جبهه متحد دهقانان ، کارگران ، روشنفکران مترقی ، سرمایه داران ملی ، و خریده مالکین شهری و روستایی تکیه داشت ، شکل داد . به این ترتیب يك " انقلاب ملی و دمکراتیک " بعنصوان مرحله ای در راه سوسیالیسم را خواستار بود .

انشعاب سال ۱۹۶۷ بین جناح پرچم و جناح خلق که توسط نور محمد تره کی و حفیظ الله امین رهبری شد ناشی از اختلافات سیاسی بر سر ویژگیهای جبهه ای که حزب می خواست تشکیل دهد و نقشی را که کارگران در آن می بایست ایفا نمایند ، بود . این اختلافات منجر به شرکت جناح پرچم در رژیم و سر باز زدن جناح خلق از آن ، گردید . اما علاوه بر آن عوامل شخصی و مومی مبارزات جناحی را تشدید نمود . پس از وحدت دو باره در سال ۱۹۷۷ اعضای ح . د . خ . ۱۰ از چند هزار نفر تجاوز نمی کرد .

مادولین اقدام رژیم جدید جمهوری دمکراتیک افغانستان تصویب تشکیل شورای ۳۵ نفری انقلاب با قدرت کامل حکومتی بود . مصوبه دوم ، کابینه بیست نفری وزرا ، مرکب از تعداد زیادی از رهبران ح - د - خ - ا و تعداد متناسبی از نمایندگان نظامی را منصوب نمود . کسانی که اصلا پشتو بودند

اکثریت پست ها را اشغال نمودند .

در طی ماههای اول ، شورای انقلاب يك سبزی اصلاحات ، بانضمام تعویض پرچم سنتی با پرچم سرخ ، را تصویب نمود .

در اواسط ژوئیه ۱۹۷۸ ، مصوبه شماره ۶ محو نزول - خواری و لغو نسبی وامهای رهنی و " رعیتی " ناشی از آن دو را هدف خود قرار داد . دهقانان بدون زمین را از پرداخت کلیه دیون خویش معاف شدند . خرده مالکین با پرداخت بخش کوچکی از وامهای گرفته شده پس از سال ۱۹۷۴ می - توانستند زمین هایی را که در نتیجه عدم پرداخت دیون خویش از دست داده بودند پس بگیرند . و اکثر همان سال ، مصوبه شمار ۷ هدفش دادن حقوق مساوی به زنان بود (عدم تبعیض در امور آموزشی ، از میان بردن ازدواج اجباری ، تقلیل سریع " شیربها " و جهیزیه) .

در ۲۸ نوامبر ، مصوبه شماره ۸ در مورد اصلاحات ارضی اعلام شده بود این مصوبه برای مالکیت زمین در هر خانواده حدی قایل شد . این حد برای زمین های آبی بسیار کمتر بود (۶ هکتار) تا زمینهای دیم . این ضربه مهمی بر زمینداران بزرگ وارد آورد . زمینهای بیش از حد تعیین شده میبایستی بین کشاورزان مستاجر ، دهقانان بدون زمین و عشایر در حال سکنا تقسیم می شد .

تقسیم اراضی بر چند صد هزار خانوار تاثیر گذار (حدود ۵۰۰۰۰۰ خانوار بی زمین وجود داشت) اجاره و یا فروش زمین های تقسیم شده ممنوع اعلام شد . در سال ۱۹۷۶ زمینداران ثروتمند از اصلاحات محدود رژیم داوود با خرید زمین و افزایش املاکشان سود جستند . این اصلاح بعنوان تقسیمات ارضی مرحله اجرا درآمد . اما مصوبه تشکیل شرکت های تعاونی را نیز تشویق می نمود .

بخش های صنعتی و معدنی - که تحت رژیم سابق توسط دولت که اکثریت سهام را در دست داشت کنترل میشد در برنامه ریزی توسعه ، اقتصادی قرار گرفت . تجارت خارجی در کنترل دولت قرار گرفت .

مبارزه علیه بیوادی برای بهار ۱۹۷۹ برنامه ریزی شده بود . مسئولین امور در رژیم جدید برنامه سواد آموزی ۲ / ۵ میلیون کودک و ۵ / ۵ میلیون بزرگ سال را برای يك برنامه ۵ ساله طرح ریزی نمودند . این در سبب نمودن نفوذ مالاها بطور قابل ملاحظه ای موثر بود . اصلاحات محدودی بنفع اقلیت های فرهنگی و قومی ارائه شد . شورای انقلاب محدود نمودن نقش غیر مذهبی مالاها را هدف خود قرار داده بود .

اتحادیه های کارگری تاسیس شدند تا سال ۱۹۷۹ آنها شامل ۱۰۰۰۰۰ کارگر و ۶۰۰۰۰۰ کارمند خند ما بودند . اما اعضای این اتحادیه ها به بهانه آنکه " انقلاب سیاسی به پایان رسیده " و از آنجائیکه " کارگران وسائل مهم تولید را کنترل می کنند ، آنها نیازی به اعتصاب ندارند " حق اعتصاب نداشتند . جنبش اتحادیه ای با این ترتیب بیشتر نتیجه سازماندهی از طرف بالا بود تا يك خیزش واقعی در جنبش

شد. تاثیرات جنگ داخلی و مشکلاتی که اجرای برنامه های اصلاحی با آن روبرو بود. وضع را بدتر نمود. این برخوردها با اختلافات میان جناحهای پرچم و خلق منطبق شدند. اما آنها همچنین در میان جناح خلق نیز گسترش یافتند. دربر خوردها شیوههای مخصوص بورکراسی برای حل اختلافات داخلی با شیوههای سنتی برخورد میان قبایل مختلف ترکیب شدند.

در ژوئیه ۱۹۷۸، رهبران اصلی جناح پرچم بکنار گذاشته شده و به مقامهای سفارت در خارج تبعید شدند. نمایندگان اصلی پرچم در نوامبر ۱۹۷۸ پس از آنکه مجبور به انتقاد علنی از خود شدند، از حزب اخراج گردیدند.

در اوت ۱۹۷۸، افسران ارتشی "ناسیونالیست" اخراج شدند. این، حتی شامل عبدالقادر نیز بود. او نقش مهمی را در ندادن کودتا اجرا نمود و پس از آن به وزارت دفاع منصوب شد. تعداد زیادی از افسران با پرچم رابطه داشتند.

حافظی الله امین رهبر جناح خلق که پیش از این مسول سازماندهی افسران بوده موعبت خود را تحکیم نمود. در مارچ ۱۹۷۹ او تعداد زیادی از مقامات مهم را اشغال نموده بود.

این برخوردها با سرنگونی برهمنی در سپتامبر ۱۹۷۹ به اوج خود رسید. حانشین او امین تا آن زمان ریاست شورای انقلاب مقامات مهم دولتی و دبیران اولی، د - خ - ا را بدست گرفته بود. این تحول برخلاف احساسات کرملین انجام گرفت. اما با این وجود ظکراف تبریک سنتی فرستاده شد. این تصفیه ها و رفایته ها تا درگیری ترین زمان رژیم جدید گسترش یافت. بحران را در پایه های ارتش تشدید کرد. دستگاه اداری را که با تغییرات سریع متزلزل شده بنود ضعیفتر نمود و از آنجا که هر یک از مراحل بحران رهبری را به تقویت شیوه های بورکراتیک و آمرانه سوق می دادند، حیلالت ضد انقلاب را تسهیل کردند. آنها به سوء استفاده های ضد انقلاب از مسئله ملیت ها (حتی در ارتش) کمک نمودند. تعداد زیادی از سربازان از قوم هزاره بودند.

در جامعه های مانند افغانستان، دست زدن با اصلاحات ترقی خواهانه توسط د - خ - ا، مقاومت مسلحانه نیروهای محافظه کار را اجتناب ناپذیر می نمود. نیروهای محافظه کاری که از قبیل استثمار و رنج نوده های زحمتکش زندگی می نمودند و در گذشته بر سر نوشت محروم ترین مردم جهان حاکمیت بلا منازعه داشتند.

علیرغم ماهیت خرد بورژوازی رهبری د - خ - ا، خواست آن برای پیشبرد "انقلاب ملی و دمکراتیک" شیوه های آن جهت اجرای برنامه اصلاحات و وجود دو جبهه متخاصم جنگ داخلی که از بهار ۱۹۷۹ گسترش یافته است، بیانگر متخاصم شدید طبقات ستم دیده و استثمار شده با طبقات حاکم می باشد.

ائتلافی از نیروهای ارتجاعی علیه رژیم جدید بلند شد.

توده ها

تحت شرایط عقب افتاده موجود در افغانستان، چنین اصلاحاتی - گذشته از محدودیت های ذاتی شان - تنها می توانست توسط بسیج و متشکل نمودن توده ها به مرحله اجرا در آمده و تحکیم گردد.

رهبری در افغانستان به ابداع و سازماندهی بسیج توده های علاقهای نداشت. اولویتی هم برای ایجاد تشکیلات دهقانی، که خود به تنهایی قادر به پیشبرد اصلاحات ارضی و تلاشی روابط اجتماعی روستایی که قرنها از عمرش می گذرد بود، قابل نشد. چنین تکالیف مهمی توسط تصویب نامه های دولتی قابل حصول نمی باشند.

رهبران د - خ - ا از آن بیم داشتند که بنا به روی روابط سنتی اجتماعی این جریان می تواند از کنترل آنها خارج شود. استراتژی آنان در مورد "انقلاب ملی و دمکراتیک" و جهت گیری سیاسی آنان که از مکتب استالینیستی کپی شده بود اتخاذ سیاست های: ارائه اصلاحات تحت کنترل دستگاه دولتی و ارتش و با کمک سرکوبها، تحمیل نمود.

بنظور مقابله با قدرت تحریک ساختارهای کهن اجتماعی و کاهش تسلط متنفذین این کاملاً ضروری است که ارجحیت به سازمان دهی توده های دهقانی داده شود. تا آنکه آنها بتوانند مستقیماً در اصلاحات ارضی شرکت نموده و در مقابل کلیه اشکال زور و فشار و اخاذی از جانب زمینداران بزرگ و متحدینشان مقاومت نمایند.

از اینها گذر شده. اقدامات جهت تقسیم اراضی و محو نزول خواری نمی تواند کاملاً موثر واقع شود. مگر آنکه به توده های روستایی امکان دست یابی به سیستم اعتباری (توسط بانک دولتی) و شبکه توزیع بذر، کود شیمیایی، وسائیل کشاورزی و وسائیل آبیاری داده شود. اصلاحات ارضی نیمه کاره نمی تواند از عکس العمل وحشیانه از جانب قشرهای ممتاز برحذر باشد. حتی نمی تواند توده های دهقانی را که مجبورند برای بذر، وام و امثال آن به استثمارگران سابقشان چشم داشته باشند، بظرفداری از خود بکشاند.

جهت گیری و شیوه های د - خ - ا تنها بر مشکلات عینی که اجرای اصلاحات مصوبه شورای انقلاب با آن روبرو بود افزود. آن مشکلات عینی شامل محدود بودن تعداد کادرهای با تجربه در مناطق روستایی، محدودیت زمین بخصوص در استانهای شرقی، خرابکاری های روز افزون زمینداران بزرگ، ترس مداوم دهقانان از آنکه تغییر رژیم در کابل منجر به موج سرکوب توسط مالکین شود و غیره بود.

نبودن طبقه کارگری که بانداره کانی سازمان یافته و قدرتمند باشد - باستانی مبارزه و توانایی جذب توده های دهقانی بسوی خود - به رشد منطق انقلاب مداوم کمک نمی نمود. این واقعیت تنها می توانست تاثیر منفی سیاست های د - خ - ا را تشدید نماید.

بالاخره، ماهها پس از کسب قدرت، رهبری د - خ - ا با برخورد های خشونت آمیز جناحی متزلزل

سیاست همزیستی مسالمت آمیز اهمیت بسیاری قائل می‌شوند .
حفظ کنترل بر جریانهای سیاسی و استراتژیک منطقه
و بهمین منظور روابط نزدیک با رژیمهای موجود در افغانستان
برای بوروکراتهای شوروی بیش از منافع توده های افغانستان
منطرح می‌باشد . همکاری آنها با رژیمهای ارتجاعی پیش
از داوود ، و با خود داوود ، بیانگر همین مساله است .
کرم‌لین جهت سرنگونی رژیم داوود که به ح . د . خ . ۱۰ و
کارگران ضربه می‌زد ، خواستار هیچ گونه بسیجی نبود .
گسترش بسیجهای ضد امپریالیستی و مانورهای واشنگتن
در منطقه توازن کلی را بر هم می‌زد . این مساله بوروکراسی
را مجبور به اقدام جهت بازگردانیدن نفوذ خود در منطقه
نمود .

بوروکراسی شوروی نیروهای خود را به افغانستان
جهت حمایت از بسیج توده ای ، سازمانهای مستقل توده‌های
و تضمین جریان انقلابی نفرستاد . از آوریل ۱۹۷۸ ، آنها
بر راه حلهای " میانه " پافشاری می‌کردند و برای همکاری
با " بخش ملی " تاکید می‌نمودند . در ژوئن ۱۹۷۹ پیشنهاد
کند نمودن اجرای اصلاحات ارضی را مطرح کردند .

با این وجود ، سیاستهای ح . د . خ . ۱۰ کرم‌لین
را به نحوی اجتناب ناپذیر بسمت دخالت مستقیم سوق داد .
نیروهای کرم‌لین برای حمایت از رژیمی دخالت کردند که در
زمانی که می‌بایست با ائتلاف نیروهای مرتجعی که از امپیر -
یالیسم کمک می‌گرفت مقابله نماید ، توسط اختلالات داخلی
تضعیف شده بود ، تا آن رژیم بتواند اصلاحات خود را از بالا
تحمیل نماید . تنها شیوه‌ای که رهبری شوروی جهت مقابله
با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌شناسد ، استفاده از روشهای
نظامی ، گسترش کنترل پلیسی و نابود کردن جناحهای
ضعیفتر می‌باشد . این جهت‌گیری که موافق عمل سازمان
یافته توده ها نبود ، هیچ راه حلی برای بحرانهای
رژیم ارائه نداد . این جهت‌گیری اتنافا راه را برای
سیاستهای امین باز نمود . سیاستهایی که مسکو نسبت به آن
تنها می‌توانست انتقادهای تاکتیکی داشته باشد .

مسکو که با خطر سقوط جمهوری دمکراتیک افغانستان و
امکان پیروزی نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم مواجه
شده بود ، تصمیم به درگیری بیشتر گرفت . او آماده نبود که
استقرار رژیمی متکی بر امپریالیسم را در کنار مرزهای خود
بویژه در کشوری که سنتاً در تحت نفوذ آن قرار داشت همراه
با نتایج ناشی از چنین اتفاقی ببذیرد . بخصوص در زمانی
که تشنجات در منطقه رشد می‌نمودند . مسکو چشم انداز
شرایط پیچیده جنگ داخلی طولانی و گسترش یابنده راد رنظر
نداشت . او از برقراری " جمهوری اسلامی " دیگری و تاثیر آن
بر آن بخش از جمعیت شوروی که از نظر فرهنگی و قومی با
مردم افغانستان و ایران تشابه داشتند هراس داشت .

پس از تدارک تصفیه امین و جایگزینی او توسط بیزک
کارمل ، از آغاز ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ اتحاد شوروی حضور
نظامی خود را از نظر کیفی گسترش داد .

نیروهایی که از زمینداران بزرگ روسای قبایل ، قاچاقچیان ،
سلسله مراتب مذهبی و سرمایه‌داران تجاری و صنعتی
تشکیل شده بودند . وابستگی های روابط سنتی قبیله‌ای ،
عشیره‌ای و شبه فئودالی بین دهقانان و صاحبان قدرت این
امکان را برای آنها ایجاد نمود که برای خود پایگاهی بدست
آورند . از اسلام بعنوان سیما ایدئولوژیک جهت وحدت
افشار مختلف استفاده شد . پراکندگی گروه‌های محافظه‌کاری
که علیه رژیم می‌جنگند در حقیقت انعکاسی است از تشکل آنها
بدور روسای قبایل در مناطق پراکنده .

در میان گروههای ارتجاعی که در میان پشتوها پایگاهی
بدست آورده‌اند روسای قبایلی یافت می‌شوند که به تجارت
سود آور هروئین و دیگر مواد مخدر و میان مرز پاکستان و
افغانستان آلوده می‌باشند (و کوششهای رژیم جهت کنترل
تجارت خارجی برای آنها زنگ خطر را صدا در آورده است) .
همچنین زمین‌داران بزرگی یافت می‌شوند که بارآورترین
زمین‌ها و بهترین چراگاهها را تصاحب کرده‌اند . همینطور
افراد خاندان سلطنتی و بخشی از مدیران و ارتشیان سابق .
دیگر گروهها ، مانند آنهايي که در میان نورستانیها و
هزارهها فعالیت دارند ، مقاومت علیه برنامه‌های اصلاحی را
با مخالفت قومی و فرهنگی علیه رژیمی که بنظر می‌رسد پشتوها
در آن سلطه دارند ، ترکیب نموده‌اند .

طبقات دارا ضد انقلاب را با مخالفت علیه اقداماتی که
منافع آنها را در خطر می‌انداخت متشکل نموده‌اند . بزودی
آنها پشتیبانی پاکستان ، عربستان سعودی و مصر که دولت -
هایشان از جانب امپریالیسم عمل می‌نمودند ، بدست آوردند .
جناحی از سلسله مراتب شیعه در ایران حمایت خود را از
" مقاومت اسلامی " اعلام نمود .

از آوریل ۱۹۷۸ ، افغانستان از جانب امپریالیسم
آمریکا تهدید می‌شد . مسلماً برای واشنگتن تحکیم نفوذ شوروی
در افغانستان مطرح بود . اهمیت از آن امپریالیسم آمریکا
از تاثیر اجتماعی - سیاسی پیشری انقلاب افغانستان در
منطقه و اهمیت داشت . این شامل تجدید حیات جنبش بلوچ
که چارچوبهای دولت پاکستان را در خطر می‌انداخت و در
ایران تاثیر داشت ، می‌باشد .

سرنگونی شاه در ایران در ژانویه ۱۹۷۹ توسط قیام
توده‌های ، آمریکا را بیشتر متوجه خطر نمود . در فوریه ۱۹۷۹
واشنگتن کلیه کمک‌هایش را به افغانستان قطع نمود . پس از
آن امپریالیسم آمریکا (با کمک امپریالیستهای اروپایی) برای
تحکیم مواضع خود در منطقه به حرکت درآمد . این شامل
پاکستان هم می‌شد . کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم آن به
نیروهای محافظه کار در افغانستان بخشی از این عملیات
مرزی بود . از جهت دیگر این کمک‌ها ماهیت طبقاتی جنگ
داخلی افغانستان را تشدید نمود .

— برای بوروکراسی شوروی بیش از هر چیز حفظ
قدرت و منافع خود مطرح می‌باشد . بنابراین آنها برای دفاع
نظامی از مرزهای خود و همچنین ثبات منطقه در چارچوب

از اعتباری نسبی برخوردارند. در این رژیم بیک کارمیل و اسلام وطن جور، افسری که وزرای دفاع و داخلی حکومت ترکی را بزند انداخت، در کنار یکدیگر قرار دارند.

آیا این تغییرات عجولانه به رهبری امکان خواهد داد که آنقدر پشتیبانی توده‌های بدست آورد که هم ارتش را برای مبارزه با ارتجاع تغییر سازمان دهد و هم اصلاحاتی مترقی را آغاز کند؟ رژیم در تضادی بنیادی دست و پا میزند. از یک طرف چنین وانمود میکند که میخواهد با بخش‌هایی از جناح مخالف وارد بحث شود. و حاضر است در زمینه اجتماعی تسهیلاتی برای آنها فراهم کند و اقدامات سرکوب‌گرانه خود را کاهش دهد. از طرف دیگر خودش را به پشتیبانی ارتش شوروی متکی کرده است. آن پشتیبانی مطمئناً برقراری مجدد کنترل بر نواحی وسیعی را برای حکومت آسان تر خواهد ساخت. ولی در عین حال میتواند وحدت بیشتری در میان نیروهای ارتجاعی بوجود آورد. مخصوصاً که این نیروها در پی بهره برداری از سنن قدیمی مبارزه مردم افغانستان برای استقلال هستند.

تتهاجم امپریالیسم اخیرا بر روی دو جبهه متمرکز شده است. یکی تبلیغات گسترده علیه حضور نیروهای شوروی در کوبا، که با استفاده از آن واشنگتن نیروهای خود را در ریای کارائیب مستقر نمود است. این زنک خنجر مستقیم علیه انقلاب نیکاراگوئه می باشد. دیگر تشدید تلبیه علیه انقلاب گسترش یافته ایران از زمان "گروگان کوی" در سفارت آمریکا این با فشارهای اقتصادی و تهدیدات نظامی همراه بود.

تغییر افکار عمومی آمریکا و ایجاد آنچنان فضایی که بتواند عکس العمل نظامی برای حفظ مواضع فعلی را آسانتر نماید اولین هدف امپریالیسم می باشد. با اینکار قصد آنها را دارد که جلوی پیشرفت‌های انقلاب را سد نموده و حتی امتیازاتی در مقابل آنچه که بوروکراسی شوروی بدست آورده، کسب نماید.

علاوه بر آن دولتهای امپریالیستی سعی می نمایند تا با استفاده از تبلیغات گسترده علیه "خطر نظامی" شوروی و قصد (نسبت داده شده) کرملین برای رسیدن به آبهای گرم، کارگران را نسبت به ضرورت تسلیح بیشتر قانع نمایند. هدفی که از مدتی قبل بدنیال آن بودند. در زمانی که آنها به تهاجم وسیعی علیه سطح زندگی دست زده اند، گسترش تسلیحات و در نتیجه افزایش بودجه نظامی، به کمک انحصارات امپریالیستی خواهد آمد.

دولت کارتر مشتاقانه حضور نظامی خود را در صحنه بین المللی از اروپا تا خاور دور تجدید سازمان می دهد. دولت کارتر که با جریانهای ایران و اکنون افغانستان روبرو شده است، بر تقویت نیروی دریائی خود در اقیانوس هند، کسب پایگاههای جدید هوائی و دریائی در منطقه و تحکیم دولتهای دست نشانده (که مهمترین آنها عبارتند از اسرائیل، مصر، مراکش، عربستان سعودی، عمان، پاکستان و ترکیه) تاکید خاصی می ورزد. او قصد دارد تا

۲- تصمیم بوروکراسی شوروی در مورد دخالت در افغانستان (که تنها بخشی از سیاستهای گسترده ترش بود) به همان شیوه‌های که نسبت به سایر مسائل تصمیم گرفته می شود اتخاذ شد. یعنی بدون آنکه احساسات ملی یا دمکراتیک طبقات ستم کشیده و مردم و یا این مساله که آیا طبقه کارگرد سطح جهانی آنها درک خواهد نمود یا نه در نظر گرفته شود.

در مورد افغانستان این کاست محافظه کار به تصادم با ائتلاف ارتجاعی اجتماعی تحت حمایت امپریالیسم سوق داده شد اما نتوانست با انجام اینکار به توده های زحمتکش در سطح جهان این مساله را توضیح دهد که آنها برای پیشبرد مبارزه علیه زمینداران بزرگ، سرمایه داران و امپریالیستها به سازمان های مستقل خود نیاز دارند.

افزون بر این سیاست بوروکراسی شوروی، که پایمال کردن حقوق اقلیت های ملی - و بطور کلی حقوق دمکراتیک است، بدین معناست که مسکونی تواند نمونه ای باشد که توده های ستمدیده گرد آن گرد آیند. و بیاری هم نفوذ "خان ها" و ملاها بر دهقانان فقیر را از میان ببرند.

بوروکراسی بار دیگر ناچار شد برای توجیه اعمال خود به دروغهای بیشمارانه متوسل شود. حال میباید ادعا کند که امین - که قبلا مورد پشتیبانی بوروکراسی بود، چه زمانیکه نقش مهمی در حکومت ترهکی داشت چه موقعیکه خودش حکومت میکرد - آلت دست سیا بوده است. باید تظاهر کند که بنا به دعوت حکومتی که شخص اول آنها فوراً برکنار کرد و بجای او کسی را گذاشت که دوستان عزیز قدیمی اش تبعید کرده بودند، وارد افغانستان شده است.

دخالت بوروکراسی شوروی مستقل از هدفهای مشخص آن بهر حال، آنها در مقامی قرار می دهد که میبایست علیه يك ائتلاف ارتجاعی اجتماعی مبارزه نماید. ائتلافی ارتجاعی که کوچکترین علاقه‌ای به جنبش رهایی بخش ملی نداشته و تنها برای بازگرداندن امتیازات خود و به عقب راندن دست آورد های توده ها مبارزه می نماید.

علیرغم مخالفت سیاسی ما به جهت گیری کلی بوروکراسی نمی بایست از در این حقیقت مشخص و مهم که امروزه بوروکراسی به شیوه های خودش - با ضد انقلاب می جنگد غافل بمانیم. او در افغانستان به ارتجاع و امپریالیسم ضربه نظامی وارد می آورد.

با توجه به موقعیت افغانستان در کنار مرزهای شوروی و مداخله شوروی در جنگ داخلی، مبارزه طبقاتی که در آن کشور جریان دارد بلافاصله ابعادی بین المللی به خود می گیرد و در بر خورد های جاری میان دو کشور منعکس می شود. امپریالیسم به بهانه دفاع از "حاکمیت ملی" به دفاع از زمینداران بزرگ و طبقات صاحب امتیاز برخاسته است. امپریالیسم جهت در هم شکستن خیزش جنبش رهایی بخش کارگران و دهقانان و همچنین برای تغییر مواضع استراتژیک بضرر اتحاد شوروی عمل می کند.

رهبری جدید، که توسط شوروی منصوب شده، از عناصر هر دو جناح پرچم و خلق تشکیل می شود. در میان توده ها

کارگران می بایست تحکیم کردند ، گامهای رادیکال اجتماعی و دموکراتیک برداشته شود و توده های افغان برای دفاع از آنها سازمان یافته و مسلح شوند .

ج - جریان انقلاب مداوم در افغانستان توسط سازماندهی بسیج و عقل مستقل توده ای به پیش می رود . تا آنکه برای بوروکراسی نمی تواند جایگزین آن شود . برای کسب پیروزی دراز مدت علیه ارتجاع و ایجاد زمینه خروج ارتش شوروی جنبش توده ها کاملاً ضروری است .

در حال حاضر هیچ نشانه ای از آنکه مداخله ارتش سرخ "آنجنان بسیج کارگری را بر علیه زمینداران بزرگ و سرمایه داران تشویق کرده باشد ، وجود ندارد . شوروی و ج - د - خ - ا بر حسب مسائل مربوط به امور داخلی افغانستان یا شرایط جهانی ممکن است دست به سازش بزنند . تنها عمل و سازمانهای مستقل توده های زحمتکش می تواند مانع اجرای اینگونه مانورها بشود . چنین سازشهایی اجرا یا تحکیم اقدامات مترقی را در برمی گیرد . همچنین منجر به نفی چشم انداز گسترش این اقدامات جهت دستیابی به حکومت کارگران و دهقانان خواهد شد .

در این محتوی اگر میان کارگران و دهقانانی که جهت دفاع از منافع طبقاتی خود بسیج شده اند و ارتش سرخ برخوردی صورت بگیرد ، ما طرف کارگران و دهقانان را خواهیم گرفت . به ارتش شوروی نیز توضیح خواهیم داد که آنها هم می بایست از مبارزه کارگران و دهقانان حمایت نمایند .

در دراز مدت امکان دیگری نیز وجود دارد که ارزیابی نمی توان آنرا نفی نمود : در شرایطی که نیروهای شبهه فئودالی و سرمایه داری بشدت تضعیف شده اند اگر حضور نیروهای شوروی نیز ادامه یابد ، این واقعیت که بوروکراسی شوروی در دولت کارگری که پس از انقلاب اکتبر مستقر شده است ریشه دارد ، ممکن است منجر به تغییر ساختاری روابط مالکیت در افغانستان شود .

حتی اگر چنین اتفاقی صورت بگیرد ، مواضع ضد امپریالیستی ما که بر دفاع از روابط جدید مالکیت متمرکز خواهد شد ، شامل هیچگونه حمایتی از جهت گیری سیاسی کرملمین در افغانستان نیست . ما با الحاق اراضی جدید توسط کرملمین ، که برای آن هیچگونه رسالت تاریخی قائل نیستیم ، مخالفت خواهیم نمود .

ما برای حق دولت کارگری افغانستان که آزادانه نوع روابط خود را با دیگر دولتهای کارگری در منطقه انتخاب نماید مبارزه خواهیم کرد .

د - در مبارزه میان ائتلاف ارتجاعی و امپریالیسم از یکسو و دولت ج - د - خ - ا و ارتش شوروی از سوی دیگر ، بیان خواست حاکمیت ملی افغانستان به عنوان حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان چیزی جز نقابی دموکراتیک جهت پیشبرد اهداف ارتجاع و امپریالیسم نخواهد بود . خروج نیروهای شوروی ، آزادی تصمیم گیری ملیتهای افغان را در تعیین سرنوشتشان ، بهیچ وجه تضمین نخواهد کرد . این کار صرفاً راه را جهت استقرار رژیم ارتجاعی و وابسته به امپریا -

از تشکیل ائتلاف دولتهای محافظه کار در کنفرانس اسلامی که به واسطه مداخله شوروی در افغانستان تسریع شده بود ، حداکثر استفاده را ببرد . کارتر حتی قصد آنرا دارد که دو باره در ایران جای پای بیابد .

این تهاجم هنوز در مراحل ابتدائی خود می باشد و معلوم نیست که موفق شود . گسترش مبارزه طبقاتی می تواند موقعیت سادات ، ضیاء الحق و دیگران را به خطر اندازد . واشنگتن همچنین کوششهای خود را جهت هماهنگی نحوه رهبری سیاسی امپریالیسم و کسب مجدد نقش رهبری خود تشدید نمود . رهبری که بر اثر نزول نسبی اقتصاد آمریکا و شکستهای آن در هندوچین و ایران تضعیف شده بود .

دولتهای امپریالیستی هم چنین با ایجاد مزاحمت علیه اتحاد شوروی ، از قطع صدور غله و عدم فروش تکنولوژی جدید تا برداشتن گامهایی جهت تحریم المپیک مسکو به انتقام علیه وی دست زده اند . کلیه این اقدامات ، علیرغم موانعی که اختلاف منافع میان قدرتهای امپریالیستی بر سر آنها می گذارد ، اصولاً یک هدف را دنبال می نمایند . هدف آنها - وادار نمودن بوروکراسی شوروی در تغییر روش خود در افغانستان و قبول مصالحه ای جدید برای حفظ ثبات منطقه - می باشد .

بالاخره امپریالیسم آمریکا با استفاده از محکومیت گسترش طلبی شوروی توسط پکن ، از بوروکراسی چین که از استبداد در پاکستان حمایت می نماید ، امتیازات جدیدی کسب نمود است .

۱۹ - مارکسیستهای انقلابی از خواستهای ضد امپریالیستی کارگران و دهقانان افغانستان و اقدامات مترقی که بنفع آنها توسط ج - د - خ - ا انجام یافته حمایت می نمایند . در جنگ داخلی که در افغانستان جریان دارد - علیرغم انتقادهای آنها از سیاستهای رهبری ج - د - خ - ا و کرملمین - آنها در جبهه توده های زحمتکش قرار دارند و برای پیروزی آنها بر نیروهای ارتجاعی و حامیان امپریالیستشان مبارزه می کنند .

ب - انقلابیون از منافع مبارزه جهانی طبقاتی و سازمانهای مستقل کارگران و دهقانان حرکت می نمایند . نقطه شروع آنها با جهت گیری کلی بوروکراسی کرملمین متفاوت است . آنها هیچگونه مسئولیتی جهت مداخله نظامی کرملمین قبول نمی نمایند . آنها کمترین حمایت سیاسی از این مداخله ، که از سیاستهای کلی قشر بوروکراتیک ناشی شده ، نمی کنند . با وجود آنکه این مداخله به نیروهای ارتجاعی ضربه وارد می آورد ولی بهیچ وجه قصد افزایش امکانات عمل مستقل توده های را ندارد .

مارکسیستهای انقلابی هر گونه مواضع بی طرفانه نسبت به این جنگ را رد می نمایند . تا آنجا که ارتش شوروی مشخصاً در برابر دشمنان کارگران و دهقانان ایستاده است ، آنها پیروزی آنرا ترجیح می دهند . برای کسب پیروزی دستاوردهای

شوروی وح - د - خ - ۱ دفاع می‌کنند و آنرا برتر از منافع کارگران و دهقانان افغانستان و پرولتاریای جهانی قرار می‌دهند محکوم می‌نمائیم . مواضع آنها منطقی از سیاستهای بوروکراتیک آنها در تقسیم صفوف کارگران و همکاری آنها با بورژوازی کشور خود شان ناشی می‌شود .

۹ - وظایف عمده مارکسیستهای انقلابی عبارتند از :

• مخالفت با تحریمهای امپریالیستی مانند معلق نمودن صدور غله به اتحاد شوروی یا قطع کمکهای غذایی به افغانستان توسط بازار مشترک اروپا . قطع کمک غذایی به افغانستان علاوه واقعی رهبران بورژوازی را نسبت به سرنوشت مردم افغانستان روشن می‌نماید .

• محکوم نمودن کوششهای فراوانی که جهت اخاذی دیپلماتیک می‌شود .

• فراخوان بسیج علیه کوششهای نظامی واشنگتن ، دولتهای اروپایی و دولتهای ژاپن و استرالیا .

• اعلام خوانست خروج تمام نیروهای امپریالیستی در منطقه و تخلیه پایگاههای آنها .

• محکوم نمودن تبلیغات مزورانه‌ای که جهت پنهان نمودن اهداف سیاسی و نظامی واشنگتن و حامیانش در خاورمیانه آسیای مرکزی ، آسیای جنوب شرقی ، آفریقای جنوبی و آمریکای مرکزی انجام می‌شود . تبلیغاتی که خطر يك جنگ جدید را در بر دارد .

• افشاء کمکهایی که امپریالیسم به ضد انقلابیون افغانستان و رژیم استبدادی پاکستان می‌نماید .

• مخالفت با تحریم المپیک مسکو که از طرف کارتر ، تاجر و دیگران خواسته شده است .

لیسم کمواضع واشنگتن را در منطقه تحکیم می‌نماید باز خواهد کرد . رژیم ارتجاعی که کارگران و دهقانان را سرکوب خواهد نمود .

راه واقعی تعیین سرنوشت تنها از مسیر سرنگونی زمینداران بزرگ و سرمایه داران و شکست امپریالیسم می‌گذرد .

به این جهت ما فکر می‌کنیم آن احزاب اروپایی کمونیست مانند حزب کمونیست ایتالیا و اسپانیا که باخواست خروج نیروها شوروی با دولتهای بورژوازی و سوسیال دموکرات هم صدا شده اند تنها به تبلیغات جهانی بورژوازی کمک می‌نمایند . با انجام این عمل آنها نشان داده اند که حفظ روابط دوستانه با سرمایه داری کشور خود شان برای آنها از منافع توده های افغان و تمام توده های استثمار شده و تحت ستم منطقه بیشتر اهمیت دارد .

۱۰ - انتخاب جبهه مبارزه با امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی به مفهوم صلح یا " اتحاد مقدس " با بوروکراسی شوروی (که جهت گیری ضد انقلابی آن سوسیالیسم را بی اعتبار ساخته ، مانعی اساسی در راه رشد جریان انقلاب جهانی قرار داده و بنابراین دفاع از پایه های مادی دولت کارگری شوراهای را تضعیف نموده) نیست .

مبارزه ما علیه کوششها و تهدیدات امپریالیسم همسراه است با فراخوان جنبش کارگری جهت بسیج علیه اختناق در شوروی و اروپای شرقی . ما از کارگران می‌خواهیم که در دفاع از آزادیهای مدنی ، حقوق ملیتها و حق سازماندهی کارگران مستقل از دستگاه دولتی در سطح صنفی و سیاسی مبارزه کنند . ما به مبارزه خود برای انقلاب سیاسی و سرنگونی بوروکراسی ادامه خواهیم داد . ما آن احزاب کمونیستی را که مانند حزب کمونیست فرانسه و پرتغال ، از روشهای بوروکراسی



"تروتسکیزم"

سقط دیالکتیک لنینی

زیرا تنها سازمانی است که برنامه‌اش در گستره جهانسی پاسخگوی مسائل و مشکلات مبارزه طبقاتی است. بهمین دلیل بسیاری از گرایشهای مخالف بین الملل چهارم بناچار به یاد جنگ با "انحراف تروتسکیستی" افتاده‌اند. اما اغلب آنها، منجمله نویسنده محترم کتاب اخیر، برای جنگ خود به همان زرادخانه پوسیده استالینیسیم متوسل شده‌اند.

اکثر "نقد هائی" که بر علیه تروتسکیسم نوشته شده ربطی به تروتسکیسم ندارد. یعنی تروتسکیسم، همچون کرایشی در جنبش کارگری، که در مبارزه بر علیه انحطاط دولت شوروی و بین الملل سوم و برای پاسخگویی به فاجعه‌هایی که انحطاط رهبری جهانی جنبش کارگری برای کارگران جهان بهمراه داشت و دارد، بوجود آمد. در هیچ کجای این کتابها به واقعیت این مبارزه و دستاورد های آن اشاره‌ای نرفته است و به پاسخ هایی که امروزه جنبش تروتسکی به مسائل مبارزه طبقاتی و انقلاب می‌دهد توجهی نشده است. در اکثر این "نقد ها" همچون بحث های بورکراسی استالینی بر علیه تروتسکی، اگر تهمت و افتراها، از قبیل "جاسوس سیا" را کنار بگذاریم، آنچه باقی می‌ماند عبارت است از بیان غالباً تحریف شده اختلافات بین لنین و تروتسکی (از دوران نوجوانی تروتسکی تا مرگ لنین، یعنی تازمانی که مبارزاتی که "تروتسکیسم" را پی‌ریزی کردند تازه داشت آغاز می‌شد)، و البته سوء استفاده از این اختلافات برای مقابل هم گذاشتن لنین و تروتسکی و تکیه بر عظمت لنین برای کوباندن تروتسکی.

به اختلافات بین لنین و تروتسکی بعد ها خواهیم پرداخت، ولی نخست باید این نکته ایت ای را روشن کنیم که در احزاب انقلابی اختلافات، و بحث و جدل های بسیار تند و گاه بغایت خشن چیزی عادی میان همزمان است و فقط کسانی که در بحث سیاسی درمی‌مانند، این اختلافات را مستمسکی برای طرد یک گرایش و شانه‌خالی کردن از بحث با آن قرار می‌دهند. دقیقاً بهمین دلیل بعد از همه آن اختلافات لنین، بدنیال پیوستن تروتسکی به حزب بلشویک، در جلسه کمیته پروگرام حزب گفت:

در مورد سازش (بامنشویک ها و سوسیال رولوسیونرها) من حتی نمی‌توانم صحبت در این باره را جدی تلقی کنم. مدتها پیش تروتسکی گفت که وحدت محال است. تروتسکی این را فهمید و از آن زمان ببعده بلشویکی بهتر از او وجود نداشته است. (اسناد این جلسه، همانند بسیاری از اسناد دیگر دچار سانسور استالینی شدند. کلیشه اصلی روسی آن، همراه با ترجمه انگلیسی آن در کتاب مکتب تحریف استالین نوشته لئون تروتسکی، صفحات ۱۰۱ الی ۱۲۳

روش کتاب در چند سال اخیر نوشته های زیادی در نقد و رد تروتسکیسم از طرف

گرایشهای مختلف مدعی مارکسیسم در ایران، منتشر شده است. کتاب حزب توده - "لنین علیه تروتسکیسم"، کتاب عد های از هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق - "تروتسکیسم تزی ضد انقلابی علیه لنینیسم"، یا کتاب حمید مومنی - "قدمهای سنجیده در راه انقلاب"، کتاب "تروتسکیسم، ضد انقلاب در پوشش" از انتشارات روزبه، و بسیاری کتب و مقالات دیگر. کتاب "تروتسکیسم سقط دیالکتیک لنینی" فعلاً آخرین نوشته است.

کثرت این کتابها خود بیانی از اهمیت مساله است. به راستی چرا گرایش های گوناگون احساس کرده‌اند که می‌باید به جوابگویی به بخشهایی بنشینند که گمان می‌رفت بوروکراسی استالینی با محاکمات و اعدام های مسکو، با آتش گلوله و انهدام نسلی از رهبران بلشویک (منجمله شخص تروتسکی) در گستره جهانی، و با سالیان دراز تحریف حقایق، جعل اسناد و دروغ پراکنی خاموششان کرده بود؟ در این مورد نویسنده کتاب مورد نظر ما در ابتدای کتاب می‌نویسد:

مسئولیت این امر تا اندازه زیادی متوجه حزب کمونیست شوروی و حاکمیت استالینی آن می‌باشد که بجای طرد و انزوی این گرایش از نظر سیاسی مبادرت به طرد شخصیت تروتسکی و از بین بردن فیزیکی وی نمود. یعنی بجای "تروتسکیسم" به "تروتسکی" پرداخت و با این طرز برخورد باعث شد که "تروتسکی" از بین برود اما "تروتسکیسم" باقی‌ماند.

کاری به "عمق" تحلیل نویسنده نداشته باشیم. اولاً، اگر بورکراسی استالینی می‌توانست تروتسکی را از نظر سیاسی منزوی کند که احتیاجی به چوب و چماق و افترا و روغ نداشت. مگر بورکراسی استالینی، که بیانگر ضد انقلاب سیاسی در کشورها بوده، جز منطق چماق منطق دیگری هم داشت؟ ثانیاً، گوناگون مدعی ماتریالیسم می‌تواند پایداری یک گرایش سیاسی را بخاطر اشتباه یک فرد در مبارزه با آن بدانند. واضح است که باید در زمینه عینی مبارزه طبقاتی دلیل این پایداری را جستجو کرد.

دلیل گسترش روز افزون اهمیت تروتسکیسم را باید در اوگیری مجدد مبارزه طبقاتی یافت. همراه با دوره جدید برخاست انقلاب جهانی از اواخر دهه شصت به بعد بین الملل چهارم موفق به شکستن انزوی چندین ساله خود ورشد زیادی همراه با گسترش مبارزه طبقاتی شده است. ده ها هزار از نسل جوان و مبارزین در سراسر جهان برای یافتن راه پیشبرد مبارزاتشان بسوی این سلمان روی آورده اند.

آمده است، البته قضاوت لنین در باره تروتسکی در وصیتنامه-اش بر کسی پوشیده نیست.

بهر حال، نویسنده کتاب ادعا می‌کند که روش بالارا درست نمی‌داند. بعقیده او نباید "بجای تروتسکیسم" به تروتسکی پرداخت، زیرا "این طرز برخورد باعث شده تروتسکی از بین برود و تروتسکیسم زنده بماند". یعنی هدف نویسنده از نقد نبود کردن قطعی تروتسکیسم است. (ایشان کاری را که تمام دستگاه پلیسی و دروغ پردازی استالین و سرمایه داری جهانی از آن عاجز ماندند، یک تنه برعهده گرفته است.)

ولی آیا نویسنده به این ادعای خود وفادار است؟ نگاهی سطحی به کتاب نشان می‌دهد که چنین نیست. این کتاب هم، چون کتابهایی از قبیل "لنین علیه تروتسکیسم"، تکاری است از بیان اختلافات بین لنین و تروتسکی از دوران کودکی تروتسکی ببعده، بعلاوه تعدادی برکفت‌های پراکنده از کارهای تروتسکی بعد از مرگ لنین، که واضحا فقط بمنظور لوث کردن بحث انتخاب شده‌اند، نه بمنظور روشن کردن آن. شباهت نام این کتاب با دیگر کتب این چنانی تصادفی نیست. دقیقا بعلت اینک نویسنده علیرغم ادعای خود روش سنتی استالینیت‌ها را در پیش گرفته (با کمی تغییر) هنگام جمع بندی می‌بینیم که او نیز عاقبت مسئله را به ارزیابی شخصیت‌ها می‌کشانند. می‌گوید:

"... چنانچه اندیشه و عمل تروتسکی در کنار کسانی چون بوخارین، زینویف و استالین مورد مطالعه قرار گیرد به ارزش و اعتبار واقعی لنین بمثابة ثورسین بزرگ جنبش کارگری جهان و رهبر اکتبر پی خواهیم برد."

به "ذکاوت" مستتر در این جمله پردازی، کسه از "اندیشه و عمل" تروتسکی، بوخارین و استالین به بزرگی لنین می‌رسد، کاری نداریم. هدف این است که نشان دهیم چطور دست آخر بحث حول گرایش‌های موجود در جنبش کارگری به مقایسه شخصیت‌ها کاهش داده می‌شود. آیا رفیق نویسنده، که بخود اجازه داده است در باره تروتسکیسم کتاب بنویسد، هنوز نمی‌داند که بحث پیرامون مساله ارزش و اعتبار واقعی لنین بمثابة ثورسین بزرگ... نیست؟ مساله اینستکه بر سر میراث تئوریک و برنامه‌ای انقلاب اکتبر رهبران کبیر آن چه آمد؟ جمع بندی درسه‌های انقلاب اکتبر و مداخله در جنبش کارگری جهانی در پرتو این درسه‌ها، که با بنیان گذاری بین الملل کمونیست (بین الملل سوم) آغاز شده بود، بکجا رسید؟ چگونه میراث انقلاب با انحطاط دولت شوروی لگد مال شد و در دست بوروکراسی حاکم بردولت شوروی تبدیل به دستاویزی برای وجه معامله قراردادن جنبش جهانی کارگری. سازش با امپریالیسم و خنجرزدن به انقلاب شد؟ کدام گرایش در جنبش جهانی کارگری سعی در حفظ آن میراث و استحکام هرچه بیشترش در پرتو تجربیات جنبش کارگری بعد از انقلاب اکتبر کرده است؟ تحلیل علمی تروتسکیسم تحلیل این جریان است. اما نویسنده، نقسدد "جدید" بر تروتسکیسم، همانند پیشینیانش گویا اصلا متوجه

این جریان نیست. درسه‌های انقلاب اکتبر برای او مطرح نیستند. توگویی از آغاز جمع بندی این درسه‌ها در پرتو جنبش جهانی کارگری در چهار کنگره اول بین الملل کمونیست خبیر ندارد. اینکه بعد از مرگ لنین چه برسر این کار مهم و برسر بین الملل کمونیست و برنامه آن آمد، اصلا برای او مهم نیست. برای نویسنده، محترم سازمان وحدت کمونیستی مطرح نیست که بعد از مرگ لنین دولت شورواها بکجارت، جرات رفت، استالینیسیم چگونه بردولت شورواها مسلط شد، فاشیسم چگونه براروپا مسلط شد، چرا طبقه کارگر نتوانست در مقابل فاجعه فاشیسم مقاومت کند، چرا طبقه کارگر نتوانست در مقابل کوره‌های آدم سوزی، اردوگاه‌های کار اجباری و اعدام میلیونها نفر انسان مقاومت کند و عکس العمل جنبش کارگری باین بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشر، که به فاجعه آمیزترین و جنایت بارترین جنک تاریخ بشر منجر شد، جدا بود. خلاصه تمام آن وقایع و فاجعه‌هایی که جنبش تروتسکیستی جنگجویانه از بطنشان بیرون آمد تا لااقل درسه‌های آن شکست‌های دهشتناک را در پرتو درسه‌های انقلاب اکتبر، برای بشریت زنده نگاه دارد، هیچ کدام مطرح نیستند. آنچه مطرح است اینست که لنین چه گفته بود و تروتسکی چه کرد بود! این نویسنده، محترم، که آنقدر از "تکین بقدرت" می‌نالند که یک فصل تمام کتابش را به آن اختصاص داده است. این چنین گرایش‌های درون جنبش کارگری را به عقاید شخصیت‌های تاریخی کاهش می‌دهد و عاقبت به این نتیجه واهی می‌رسد که آنها طرفدار تروتسکی‌اند و ما طرفدار لنین. پس زنده باد ما! می‌گوید:

"و تقابل نظریات او تروتسکی را هر جا که لازم آید با نظریات لنین که بنظر ما صحیحترین درک مارکسیستی از مسائل مبارزه طبقاتی و انقلابی در عصر انحصاری شدن سرمایه داری و سلطه یلانا ز امپریالیسم است انجام می‌دهیم. ولی لنین کجا بود که انحطاط دولت شورواها را ببیند و نقش این دولت منحط شده را در مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهان ارزیابی کند؟ لنین کجا بود که درسه‌های شکست طبقه کارگر در مقابل فاشیسم را بیان کند؟ لنین کجا بود که جمع بندی‌های پایان نیافته درسه‌های انقلاب اکتبر را ادامه دهد؟ جز تروتسکی، که بقول خود نویسنده همراه با لنین رهبر اصلی انقلاب اکتبر، سازمانده قیام اکتبر و سازمانده ارتش سرخ در جنگ داخلی بود، چه کسی کمر بانجام این کار بست؟ لنین کجا بود که وظائف انقلابیون را در شرایطی که جنبش کارگری در سطح جهانی (بجز چند استثنا) بزیر سلطه احزاب منحط شده، بوروکراتیک و ضد انقلابی رفته بود معین کند؟ لنین کجا بود که وظائف انقلاب نوین کارگران در شوروی را معین کند؟ چه کسی در انجام این وظایف مهم کوشش کرد؟ از نویسنده می‌خواهیم اسم ببرد.

و دقیقا آنجا که لنین نیست قافیه رفیق نویسنده هم تنگ می‌آید. ده‌ها هزار صفحه نوشته‌های تروتسکی (نوشته‌هایی که در قدرت پیش بینی، توانایی ارائه برنامه، ژرفای تحلیل بی‌نظیرند)* در مورد شکست انقلاب‌های اسپانیا، آلمان (که

با پیروزی فاشیسم توأم بود (چین و برنامه انقلاب جهانی را در چند سطر پاسخ می‌دهد :

"بحث ما اینست که سیاست‌های کمینترن هر چند غلط اما نمی‌توانست تاثیر تعیین کننده بر سرنوشت جنبش‌های انقلابی که دارای استحکام داخلی بوده و رهبری قوی انقلابی داشته بگذارد"

یا للعجب! اگر سیاست‌های رهبری که همان کمینترن باشد، غلط بود، پس چگونه جنبش می‌توانست رهبری قوی انقلابی داشته باشد. در هر صورت این چند سطر تمام مطلبی است که نویسنده در مورد وقایع جهان بعد از سال ۱۹۲۹ و مشخصا بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشر درجته دارد. و با آن بی‌جنک تروتسکی و تروتسکیسم رفته است! این سبک مغزی است یا ساده لوحی؟ یا عوامفریبی؟

افزون بر این، نویسنده در مورد بحث‌های تروتسکی پیرامون جنگ افروزی فاشیسم نیز چند کلمه‌ای برای گفتن دارد :

"لکن واقعیات تاریخ پیش بینی‌های انترناسیونال چهارم را رد کردند. اولاً پایان جنگ به بحران‌های اقتصادی شکننده در شرق و غرب آنطور که در برنامه انترناسیونال چهارم پیش بینی شده بود نینجامید. بلکه برعکس از طریق رفرم‌های گسترده... رونق اقتصادی نوینی در پیش گرفت بسیاری از احزاب کمونیست که به غلط از طرف تروتسکی احزاب ۳ استالینیست و آلت دست کمینترن ارزیابی شدند موفق به کسب پیروزی در کشورهای خود شده... نمونه انقلاب چین... و انقلاب ویتنام... از نمونه‌های پارزی هستند که نادرستی ارزیابی‌های تروتسکی را در شرایط جهانی نشان می‌دهند. در مورد شوروی نیز نه تنها پیش بینی‌های تروتسکی مبنی بر شکست آن در جنگ نادرستی خود را نشان داد، بلکه با کمک نظامی شوروی اروپای شرقی نیز از زیر یوغ فاشیسم نجات پیدا کرد..."

پس بزم نویسنده تروتسکی نمی‌توانست رونق اقتصادی بعد از جنگ را پیش بینی کرده باشد، نمی‌توانست بقدرت رسیدن احزاب استالینیست را در چین و ویتنام پیش بینی کرده باشد، نمی‌توانست پیروزی شوروی در جنگ را پیش بینی کرده باشد، و رفرم‌هایی که شوروی در اروپای شرقی انجام داد را هم همینطور همه جا عکس آنرا پیش بینی کرده است.

به واقعیات نگاه کنیم. در باره آینده اقتصادی اروپا تروتسکی چه گفت. او گفت که بحرانی که اروپا درگیر آن شده آنرا بورژوازی بحران‌های انقلابی عمیق خواهد کشاند (همانطور که در بازگفت‌هایی که نویسنده آورده نیز مستقراست)، طبقه کارگر در آستانه پیروزی قرار خواهد گرفت و شانس در دست گرفتن قدرت را بدست خواهد آورد، ولی اگر طبقه کارگر نتواند از این اوضاع استفاده کند و قدرت را در دست بگیرد (و بزرگترین مانع در راه این کار، رهبران خیانتکار جنبش کارگری هستند) آنوقت سرمایه داری خواهد توانست بر پایه کشتار میلیون‌ها نفر و بزرگ سلطه کشیدن جنبش کارگری وارد مرحله نوینی از گسترش اقتصادی شود (دقیقا آنچه در واقعیات

اتفاق افتاد)، مثلاً نگاه کنید به گزارش تروتسکی به سومین کنگره بین الملل کمونیست در باره بحران اقتصادی جهانی و وظایف جدید ما. ثانيا در مورد بقدرت رسیدن احزاب استالینیست. چرا راه دور می‌رویم؟ به برنامه انتقالی برنامه بنیادی بین الملل چهارم نگاه کنیم.

"آیا ایجاد چنین حکومتی" (حکومت کارگری) "بوسیله سازمان‌های سنتی" (رفرمیست‌ها و استالینیست‌ها) "عملی است؟ همانطور که گفته شد، تجربه گذشته نشان می‌دهد که دستکم احتمال چنین عملی بسیار کم است. لکن نمی‌توان امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد. که تحت شرایط کاملاً استثنایی (از نوع جنگ، شکست... فشار انقلابی توده‌ها، ...). احزاب خرد بورژوازی، منجمله استالینیست‌ها در راه بریدن از بورژوازی از آنچه خود می‌خواهند پارا فتراسر بگذارند."

پس تروتسکی معتقد بود که این احزاب، مخصوصاً در دوران جنگ، ممکن است حکومت کارگری تشکیل دهند.

یا اینکه گویا رفیق نویسنده گمان می‌کند که تروتسکی پیش بینی کرده بود که شوروی در جنگ شکست می‌خورد. و یا اینکه نمی‌توانست رفرم‌های اقتصادی و سیاسی که رژیم استالینی در اروپای شرقی انجام داد را پیش بینی کند. نمی‌دانیم رفیق نویسنده بر چه اساسی چنین حرف‌هایی را می‌زند. آنچه می‌دانیم اینست که تروتسکی در بحث پیرامون نظر خود راجع به دولت شوروی (که بنظر او اگرچه دولتی منحط شده ولی هنوز دولتی کارگری است) با کسانی که مانند رفیق نویسنده گمان می‌کردند نظام حاکم در شوروی نظام سرمایه داری است، دو نکته علمی را مطرح می‌کرد. یکی اینکه اگر کشورهای اروپای شرقی تحت تسلط شوروی در آیند استالین نظام سرمایه داری را در آنجا برخواهد انداخت. چون نظام کارگری (اگرچه منحط شده) حاکم در شوروی

نمی‌تواند با سرمایه داری همزیستی کند، ثانيا با آنکه شوروی از لحاظ نیروی اقتصادی و نظامی از امر بالیسم جهانی خیلی ضعیف تر است، قوی تر از آنچه وارد جنگ شده از جنگ خارج خواهد شد، زیرا روند جنبش کارگری در سطح جهانی بر ضد فاشیسم است. و شوروی نیز رژیمی کارگری و در تحلیل نهایی مبارزه اش بر علیه فاشیسم است (و این بحث‌ها را زمانی می‌کرد که استالین و هیتلر قرارداد عدم تجاوز امضاء کرده بودند!)

پس می‌بینیم تروتسکی هرگز چنان پیش بینی‌هایی نکرده بود*، این همه دروغ در یک پاراگراف!؟

* مثلاً به بازگفتی که خود نویسنده از تروتسکی در مورد جنگ آورده توجه کنید :

"... سرنوشت شوروی در طولانی مدت نه در نقشه‌های ستاد فرماندهی بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد. فقط پرولتاریای اروپا، که قاطعانه مخالف بورژوازی و در اردوی آنها، یعنی دوست داران صلح قرار گرفته قادر است شوروی را از نابودی یا از خنجر از پشت زدن این متحدین" ◊

سرمایه داری در عصر امپریالیسم است. این که در عصر امپریالیسم، سرمایه داری علیرغم قدرت اقتصادی عظیمی که در اختیار دارد، نظامی پوسیده است. و پوسیدگی آن روزافزون است. و از این نظام پوسیده دیگر جز ضجه‌های مرگ چیزی نخواهیم دید. سرمایه داری دیگر نه قادر به انجام اصلاحات پیشرو و دگرگون کننده در هیچ جای دنیا نیست، بلکه با ازتجاج هرچه بیشتر و استبداد هرچه بیشتر همراه خواهد بود. و در حالیکه در بستر مرگ دست و پا می‌زند، برای نجات خویش از هیچ جنایتی روی گردان نخواهد شد. و هر نیرویی که حرکت خود را بر مبنای حفظ نظام سرمایه داری قرار دهد، بناچار در همین منجلاب دست و پا خواهد زد. و این اصل ندهنهاد، کشورهای پیشرفته که مراکز ادای سرمایه داری جهانی اند، بلکه در سراسر جهان سرمایه داری صادق است. مشخصاً در کشورهای عقب مانده اقشار گوناگون طبقه بورژوا که منافع شان حفظ نظام سرمایه داری را ایجاب می‌کند، نه تنها هیچ کدام قادر به ارائه برنامه انقلابی و رهبری مبارزه انقلابی نیستند، بلکه بعزت ماهیت شان، نه ایثاراً ازتجاج را در پیش خواهند گرفت.

نبول این اصل ویژگی‌هایی به انقلاب در کشورهای عقب مانده می‌دهد که روند آن انقلابها را معین می‌کند. در این کشورها هنوز آن تکالیف دمکراتیک، که بورژوازی در کشورهای پیشرفته بانجام رسانده (کسب آزادی‌های سیاسی و حقوقی دمکراتیک، تقسیم زمین بین دهقانان، آزادی سلطه‌ها و غیره) حل نشده‌اند. و مسایل عمده انقلاب در آغاز کار همین‌ها هستند. ولی مانع عمده سر راه حل این تکالیف و چون خوب روابط سرمایه داری است (نه روابط فئودالی مانند اروپا)، و برای رسیدن به اهداف دمکراتیک فوق نهایتاً روابط سرمایه داری باید سرنگون شوند. مساله عمده استراتژی انقلاب در کشورهای عقب مانده دقیقاً همین جاست. از یک طرف مسائل دمکراتیک عمده هستند، از طرف دیگر برای حل مسائل دمکراتیک باید سرمایه داری را سرنگون کرد. ولی بجز طبقه کارگر اقشار و طبقات دیگری که برای مسائل دمکراتیک مبارزه می‌کنند (یعنی دهقانان، خرده بورژوازی، آگاهانه ضد سرمایه داری نیستند. هرچند که با دولت سرمایه داری تضاد پیدا می‌کنند، اما خود بخود، سرمایه داری و مناسبات سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی‌دهند. و ساختن تنها دولتی که می‌تواند این مناسبات را سرنگون کند، یعنی دولت کارگری را هدف قرار نمی‌دهند. حل این مشکل انقلاب بدون طبقه کارگر است. یعنی تنها طبقه ستدیده‌ای که مبارزه اش آگاهانه ضد سرمایه داری است، و روند عینی مبارزه اش نیز نه تنها بر علیه دولت سرمایه دار بلکه بر علیه مناسبات سرمایه داری است، و تنها طبقه ایست که رسالت ساختن دولتی را دارد که می‌تواند سرمایه داری را سرنگون کند (دولت کارگری، یا دیکتاتوری پرولتاریا). این وظیفه استراتژیک طبقه کارگر است که مبارزات ستدیدگان را به این مجرا بیان دازد. و مبارزات همه ستدیدگان را به گسرد برنامه خود (نه برنامه ایشان)، که همان جایگزینی دولت

با این مقدمه امیدواریم روشن شده باشد که چرا رفیق نویسنده علیرغم خواست خود بعوض تروتسکیسم به تروتسکیسم پرداخته است. زیرا اگر می‌خواست به آنچه خود گفته وفادار باشد باید اول تروتسکیسم را، همچون گرایش در مبارزه طبقاتی، می‌شناخت (که بنظر می‌رسد نمی‌شناخت)، ثانیاً در آن صورت بجای آنکه لنین را در مقابل تروتسکیسم بگذارد، باید "لنینیسم" را در مقابل "تروتسکیسم" می‌گذاشت. آن وقت باید نشان می‌داد کدام گرایش در جنبش کارگری جهانی کنونی معرف "لنینیسم" است و با طرح این سؤال مجبور بود اذعان کند که ایشان پرچمدار شعار "لنینیسم مرد، زننده باد لنینیسم" هستند!!

انقلاب مداوم و سوسیالیزم در یک کشور

تئوری انقلاب مداوم یکی از اساسی ترین دستاوردهای تئوریک انقلاب روسیه، و مارکسیسم انقلابی است. که روند انقلاب را در کشورهای عقب مانده (و بطور کلی در کشورهای عقب مانده) که تکالیف دمکراتیک انجام نشده، و بورژوازی هم قادر به انجام آن نیست (تعیین می‌کند. و این تئوری مخصوصاً برای انقلابیون ایران ارزشمند است. که در اینجا با روشنی در مورد صف بندی‌های طبقاتی و تکالیف انقلاب تاکنون به اشتباهاتی عمده از طرف نیروهای انقلابی و چپ منجر گردیده است. پایه و اساس نظری انقلاب مداوم، احتضار و پوسیدگی

(متحدین شوروی در جنگ یعنی متفقین در جنگند نماید...) و نظر تروتسکی در باره "نقشه مبارزه طبقاتی" واضح است. برخاست انقلاب در سراسر جهان از دید او امری مسلم بود. در باره پیش بینی‌های تروتسکی در باره وقایع بعد از جنگ به مصاحبه با مندل، در همین شماره نگاه کنید. و البته همانطور که تهمت‌هایی از قبیل "عامل سیاه" تازگی ندارد و از زرادخانه جعل و افترای استالینی‌بعاریت گرفته شده، این بحث‌های رفیق نویسنده نیز تازگی ندارد. و تمام خرده بورژواهای رادیکال در غرب، که پاسخی در مقابل برنامه انقلابی بین الملل چهارم ندارند، ستیز خود با بین الملل چهارم را به این بهانه، که فلان پیش بینی تروتسکی درست از آب در نیامد توجیه می‌کنند! این است "بحث" آنها با "تروتسکیسم". ولی اگر رفیق نویسنده معتقد است بجای "تروتسکی" باید به "تروتسکیسم" پرداخت، کلیه قطعنامه‌های بین الملل چهارم در مورد جنگ جهانی موجودند. چرا رفیق آنها را مطرح نمی‌کند و به نقد نمی‌کشد. چرا در لابلای مقالات بی شماری که تروتسکی، اینجا و آنجا بمنظورهای متفاوت و در محتواهای متفاوتی نوشته، به شکار بازگفت پرداخته است. تازه اگر این کار را هم خود شکرده بود باز خوب بود. ماهی‌هایی را که دیگران گرفته‌اند درست و پوست نکنده می‌خواهد بنور خواننده بدهد. برای اثبات این امر، به مصاحبه با ارزست مندل، در همین شماره، رجوع کنید، که همین سئوالات را، اگرچه به نحوی معقول تر، و نه اینقدر زرمخت و آما تورم آب، مطرح کرده است.

کردن کشاورزی و صنعتی کردن سریع شوروی مربوط می‌شود. تروتسکی درکنگه دوازدهم حزب، که بدون حضور لنین برگزار شد به حزب هشدار داد که اگر دولت شوروی سیاست صنعتی کردن سریع کشور، و تقویت طبقه کارگر در مقابل دهقانان را در پیش نگیرد، و با اتخاذ سیاست اشتراکی کردن دواطلبانه زمین‌های دهقانان کنترل دولت و طبقه کارگر را بر امر کشاورزی تقویت نکند، دهقانان مرفه برای ثروتمند تر شدن سیاست ضد کارگری و بر علیه دولت در پیش خواهند گرفت و اقتصاد شوروی را بخطر خواهند انداخت. بهمین دلیل بر علیه سیاست رسمی حزب (سیاست استالین - بوخارین) که "کولاکها ثروتمند شوید" و "سوسیالیسم با سرعت لائپشت" بود، سیاست صنعتی کردن سریع و آغاز اشتراکی کردن کشاورزی را مطرح می‌کرد. در مقابل این بحث، رهبری استالینیستی حزب، بجای بحث سیاسی، مطابق روش همیشگی‌اش به تهمت و افترا متوسل شد. و آن این بود که تروتسکی همواره به نقش دهقانان در انقلاب کم‌بها می‌داده، و حتی بدتر از آن، دهقانان را طبقه‌ای ضد انقلابی می‌دانسته است.

چندین سال بعد کولاکها آغاز به احتکار گندم برای کسب حقوق مالکیت بیشتر و بالا بردن قیمت گندم، کردند، و چنان اقتصاد شوروی را بخطر انداختند که رهبری استالینی حزب بوخست افتاد. چرخش به چپی ناگهانی کرد، و سیاست

(۱) مثلا حمید مومنی، استالینیست دپش، در اثر بی نظیرش، "قدمهای سنجیده در راه انقلاب"، که موبه مسو تحریفات استالینیستی کهنه شده را تکرار می‌کند، در مورد تز انقلاب مداوم تروتسکی می‌نویسد:

"تروتسکی که جزء دارودسته منشویکها بود... می‌گفت دهقانان مخالف پرولتاریا هستند. از طرف دیگر در روسیه پرولتاریا آنقدر نیرومند نیست که بتواند دهقانان را شکست دهد. بدین جهت انقلاب سوسیالیستی در روسیه بدون کمک پرولتاریای سایر کشورها ممکن نیست... او می‌خواست امکان پیروزی انقلاب ۱۹۰۵ و بطور کلی امکان انقلاب مستقل در روسیه را نفی کند (!!) و برآستی که دروغ‌پردازی از این بی‌مهیا تر ندیده بودیم. در ضمن برای روشن نمودن سبک مغزی بی‌حد و حساب نویسنده که گمان می‌کند اگر کسی در سال ۱۹۰۵ گفته باشد که انقلاب سوسیالیستی در روسیه بدون حمایت پرولتاریای جهان ممکن نیست، چنین شخصی ضد انقلابی است، کافی است ذکر کنیم در سال ۱۹۰۵ دقیقا موضع بلشویکها این بود که عبور از مرزهای بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه ناممکن است، مگر در صورتی که تاثیر انقلاب روسیه بر اروپا باعث بحرکت درآمدن جریان انقلاب و بقدرت رسیدن طبقه کارگر در غرب شود (مثلا نگاه کنید به دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، کلیات، جلد ۹، ص ۲۸ بزبان انگلیسی).

لازم به تکرار نیست تروتسکی در آن زمان از مخالفین سر سخت منشویکها بود، و انقلاب سوسیالیستی در روسیه را نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر می‌دانست.

سرمایه دار با دولت کارگری است بکشد. برای این کار طبقه کارگر نه تنها نباید با جناحی از بورژوازی سازش کند، بلکه باید مبارزه همه ستم‌دیدگان را به مجرای ضد سرمایه‌داری (ضد بورژوازی) بکشد. باید سیاست دفاع از منافع همه ستم‌دیدگان را در پیش گیرد. و پیگیرترین مدافع منافع آنان باشد. با نشان دادن اینکه خودش قاطع‌ترین مبارز در دفاع از منافع ستم‌دیدگان و برنامه‌اش قاطع‌ترین برنامه برای حل مسایل ستم‌دیدگان است، آنان را به پشتیبانی از مبارزات خود در جهت نهادن دولت کارگری بجای دولت سرمایه دار جلب کند. با مطرح کردن شعارهایی که حل قاطع مسایل آنان را در بردارد (مثلا حق تعیین سرنوشت برای ملیتها، ویا مجلس موسسان برای حاکمیت مردم ۱۰۰۰) به مبارزات آنان مضمونی انقلابی (و نهایتا ضد سرمایه داری) بخشد. باین ترتیب مسئله استراتژیک انقلاب، از دیدگاه پیشگامان انقلابی، قبل از هر چیز بسیج کارگران بدور برنامه انقلابی طبقه کارگر، یعنی قاطع‌ترین راه حل مسایل کلید ستم‌دیدگان، و شرکت با این برنامه در مبارزات همه ستم‌دیدگان، پشتیبانی بی‌قید و شرط از مبارزات دمکراتیک همه ستم‌دیدگان و مبارزه برای تشکیل دولت کارگری برای سرنگونی قاطع سرمایه داری و کسب قطعی حقوق دمکراتیک است. یکی از اساسی‌ترین دست آورد های انقلاب اکبر همین برنامه است. که جمع بندی آن مانند بسیاری وظایف دیگر بدوش لئون تروتسکی افتاد، که آنرا تحت عنوان برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی (احتضار سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم) تدوین کرد.

اینسها خطوط کلی نظریه انقلاب مداوم بود. بنظر خیلی ساده و روشن می‌نماید. ولی بنظر رفیق نویسنده چنین نیست. بنظر او با آنکه نظریه انقلاب مداوم بد رستی ضرورت سوسیالیستی بودن انقلاب را مطرح می‌کند، ولی نقایص عمد های دارد. و مهمترین آنها اینست که تروتسکی به نقش دهقانان کم‌بها می‌داده است. و البته چند بازگفت نامربوط نیز برای اثبات این امر از کتاب تروتسکی آورده است. و ابراز چنین امری در مورد تروتسکی که در همه جا، دهقانان را ستون فقرات انقلاب روسیه و کشورهای عقب مانده ارزیابی می‌کرده، و بخش عمده‌ای از مبارزه‌اش در مورد انقلاب چین مبارزه برای تشکیل شوراهاز. دهقانی بوده، قدری عجیب است. عجیب تر اینکه هنگامی که تروتسکی، ۷۵ سال پیش، تئوری انقلاب مداوم را تدوین کرد، بحث های زیادی بر علیه آن، منجمله از جانب لنین صورت گرفت. ولی هیچکس این اشکال را در آن تئوری ندید، که تروتسکی به نقش دهقانان کم‌بها می‌دهد. حالا چطور شده که رفیق نویسنده متوجه این اشکال شده است.

واقعیت اینست که رفیق نویسنده خود متوجه چنین امری نشده است (زیرا در آثار تروتسکی نشانه‌ای از این مسئله دیده نمی‌شود)، بلکه ایشان، علیرغم ظاهر ضد استالینیست و دمکرات‌شان همان مزخرفات و تهمت های دارودسته استالین بر علیه تروتسکی را موبه تکرار می‌کند. جریان این اتهام به تروتسکی به همان مسایل اشتراکی

زانو در آورد . نتیجه این مبارزه خارج از این نمی‌تواند باشد که یا سرمایه داری جهانی انقلاب را خفه خواهد کرد و دولت کارگری مستقر شده تبدیل به دولتی بورکراتیک ، منجمد ، ضد کارگری ، غیر انقلابی ، ضد انقلابی ، و سازشکار با امپریالیسم جهانی خواهد شد (بلایی که بر سر دولت های شوروی ، چین و غیره آمده) یا آنکه انقلاب به پیش خواهد رفت ، و کارگران جهان ، تحت رهبری پرولتاریای قدرتمند با وارد آوردن ضربات پیاپی بر پیکر سرمایه داری و امپریالیسم جهانی تضاد را بنفع خود حل خواهند کرد و نهایتاً سرمایه داری جهانی و امپریالیسم نابود خواهد شد . و باین ترتیب راه برای رسیدن به سوسیالیسم واقعی باز خواهد گشت . همزیستی مسالمت آمیز بین دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و سرمایه داری جهانی ناممکن است . این است پایه مادی انترناسیونالیسم پرولتری ، و شعار معروف بیانیه کمونیست : " کارگران جهان متحد شوید " . و بهمین دلیل بود که انقلاب جهانی از همان آغاز کار در برنامه کار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه انقلابی قرار داشت . و لنین آنرا در اولین برنامه حزب بعد از انقلاب ، که برای تصویب به مجلس موسسان ارائه شده ، چنین درج کرده :

" وظیفه اساسی دولت جدید عبارتست از " استقرار سازماندهی سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در تمام کشورها " .

باین دلیل تئوری انقلاب مداوم لازم می‌آورد که پرولتاریا در هر کشور بعد از رسیدن به قدرت و استقرار دیکتاتوری طبقاتی در کشور خویش از طریق کمک هرچه بیشتر مادی و معنوی به مبارزه طبقاتی زحمتکشان در سراسر جهان پیروزی انقلاب جهانی را در زمره مهمترین اهداف خود بشمار آورد . و بداند که هرچه مبارزه طبقاتی زحمتکشان جهان بیشتر بالا بگیرد خودش بیشتر مصون از گزند خواهد بود .

بدین مفهوم ، تئوری انقلاب مداوم درست نقطه مقابل تز " سوسیالیسم در یک کشور " استالین بخوارین است . که مفهوم واقعی آن اینست . آینده انقلاب ما بستگی به پیروزی یا شکست انقلاب جهانی ندارد . ما خود در شوروی سوسیالیسم را خواهیم ساخت . این تئوری در واقع انعکاس ایدئولوژیک تغییراتی بود که در زیربنای دولت شوروی صورت پذیرفته بود : خارج شدن دولت از کنترل طبقه کارگر و تحکیم و تثبیت قدرت بوروکراسی و کنترل آن بر دولت (یعنی از بین رفتن دمکراسی کارگری در روسیه شوروی) . بوروکراسی حاکم که برای حفظ منافع خویش وارد معامله و سازش با سرمایه داری جهانی شده بود به انقلاب جهانی و منافع تاریخی طبقه کارگر پشت کرد . بدین مفهوم ، مبارزه ایدئولوژیک ما بین " انقلاب مداوم " و " سوسیالیسم در یک کشور " بیان ایدئولوژیک مبارزه بین پیشگامان پرولتاریا و بوروکراسی به قدرت رسیده بود . اینکه چرا در این مبارزه بوروکراسی پیروز شد مسئله ایست که باید در مقاله ای دیگر بدان پرداخت . علل آن باختصار عبارتند از کشته شدن بخش عمده ای از مبارزین و پیشگامان پرولتاریا در جنگ داخلی ، فروکش جنبش کارگری بععلت شکست های پیاپی انقلاب جهانی در آلمان و ... ، تضعیف روحیه مبارز مجری

صنعتی کردن سریع و اشتراکی کردن با سرعتی گنج کنند - آغاز شد . این سرعت گنج کننده البته ضربات زیادی بر پیکر اقتصاد شوروی وارد آورد . بسیاری پروژه های اقتصادی را ناچاراً میان راه رها کردند ، بسیاری پروژه ها بد از کار درآمدند ، مهر عدم ظرافت فنی از همان زمان بر صنایع شوروی خورد . و اشتراکی کردن سریع را هم با زور سرنیزه کشتار دهقانان و فرستادن عده کنیری به اردوگاه های کار اجباری جلو بردند . حالا اگر رفیق نویسنده ، در بحث خود در مورد صنعتی کردن گمان می‌کند این برنامه همان برنامه پیشنهادی تروتسکی بوده ، قضاوت با خوانندگان است . تروتسکی پنج سال قبل ، وقتی حزب هنوز مستحکم بود ، برنامه ای دراز مدت برای اینکار پیشنهاد می‌کرد . حزب پنج سال بعد تحت فشار احتکار و قحطی ، همان برنامه را سعی کرد در نصف مدت زمان پیشنهادی انجام دهد . در هر صورت ریشه این شایعه ، که تروتسکی به نقش دهقانان کم بها می‌دهد اینجاست . ولی تئوری انقلاب مداوم جنبه دیگری نیز دارد ، و آن جنبه جهانی آن است . که مربوط می‌شود به استراتژی انقلابی بعد از پیروزی انقلاب ، و قدرت رسیدن پرولتاریا در یک کشور . بنا به نظریه انقلاب مداوم ، با آنکه سرنگونی مناسبات سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور انجام شدنی است ، ولی رسیدن به سوسیالیسم (یعنی جامعه بی طبقه ای که کلیه تضاد های جامعه سرمایه داری را حل کرده باشد) در یک کشور انجام شدنی نیست . و برای پیروزی نهایی انقلاب و رسیدن به سوسیالیسم لازم است که انقلاب بسط پیدا کند و به کشورهای دیگر گسترش یابد . انقلاب سوسیالیستی در یک کشور آغاز می‌شود ولی در آنجا به پایان نخواهد رسید . مسئله انقلاب در برابر ضد انقلاب ، بعد از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور هنوز مطرح است . ولی در بُعدی جهانی . مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری هنوز به پایان نرسیده و مبارزه سرمایه داری بر علیه طبقه کارگر نیز همینطور . سرمایه داری نظامی است جهانی . و در عصر امپریالیسم ، یعنی در عصر غالب شدن مناسبات سرمایه داری در سطح جهانی ، دیگر اقتصاد ملی ، به مثابه واحدی خود کفا از میان می‌رود . اقتصاد هر کشوری بخشی از اقتصاد جهانی خواهد بود و با هزاران بند (تجارت خارجی ، مواد اولیه ، تکنولوژی ، قطعات پیش ساخته شده و غیره و غیره) با کشورهای سرمایه داری دیگر جهان ، و مخصوصاً مراکز اصلی صنعتی جهان سرمایه داری ، ارتباط خواهد داشت . بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور این پیوند و وابستگی از میان نخواهد رفت ، بلکه به جنگی طبقاتی و اصیل بین پرولتاریا ، که قدرت را کسب کرده و سرمایه داری جهانی دامن خواهد زد . جنگ پرولتاریا با امپریالیسم فقط در آن زمان (بعد از تسخیر قدرت در سطح ملی) ابعاد واقعی خود را آشکار خواهد ساخت . سرمایه داری جهانی خواهد کوشید با استفاده از وابستگی های اقتصادی دولت کارگری را بزیر سلطه خود بکشد . پرولتاریا در قدرت خواهد کوشید با کمک به جنبش انقلابی کارگران و ستم دیدگان در سطح جهانی و اعتلاء و ارتقاء مبارزه طبقاتی شان سرمایه داری را به

که همراه لنین سرسخت ترین مدافع کنترل دولت بر تجارت خارجی (در مقابل استالین، بوخارین و...) بود، چگونه ممکن است اهمیت آنرا درک نکرده باشد.

ولی اگر انسان واقعیات را بداند، از خواندن جملات رفیق نویسنده خنده اش خواهد گرفت. چون این جملات، کلمه به کلمه، جمله ایست که سیدنی وب، یکی از بورکراتها سند یکاهای کارگری انگلستان، در انتقاد به مارکس ادا کرده بود. مبنی بر این که علت اینکه مارکس به امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور معتقد نبوده اینست که از اهمیت اهرم نیرومند انحصار تجارت خارجی آگاه نبوده است. اینکه رفیق نویسنده این جمله را دست اول از بورکرات فرصت طلب انگلیسی به عاریت گرفته یا دست دوم از جایی دیگر و یا از خود تروتسکی، که بآن جواب داده است. (این آخری از همه محتمل تر است چون از آن کتاب تروتسکی بازگفت های بیشماری در کتاب نویسنده هست !!) بر ما معلوم نیست در هر صورت در اینکه نظرات تروتسکی در این مورد، در عمل صحت خود را اثبات کردند شکی نیست. دولت کارگری در شوروی، همچون یک دولت کارگری، انقلابی اصیل فنا شد و دولتی بورکراتیک، مستبد، و ضد انقلابی برجای آن نشست. ولی نویسنده ادعا می کند که این نظر تروتسکی درست نبوده. اگر او شخص صادقی بود می باید موضع خود را در باره این سؤال روشن می کرد. آیا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا که در اکثریت بوجود آمد، باقی ماند یا از بین رفت و منحل شد. رفیق نویسنده، مطابق معمول خود، اینجامه، مثل هر جاکه قضیه قدری غامض می شود، گریبان خود را با سکوت رها می کند !! ولی آنان که منکرند بگو روبرو کنند شاید نویسنده می خواهد اینطور وانمود کند که معنای مخالفت تروتسکی با تز سوسیالیسم در یک کشور این بوده که شوروی در جنگ جهانی دوم شکست خواهد خورد. اما بحث تروتسکی هیچ ربطی باین مطلب نداشت. ولی در هر صورت نظرات نویسنده در این مورد هم شنیدنی است. از تروتسکی بازگفت می آورد:

" آیا می توانیم انتظار داشته باشیم که شوروی در جنگ بزرگ شکست نخواهد خورد؟ به این سؤال ما به صداقت اینطور جواب می گوئیم، اگر جنگ فقط در حد یک جنگ باقی بماند، شکست شوروی اجتناب ناپذیر خواهد بود. از لحاظ تکنیکی، اقتصادی، نظامی امپریالیسم بمراتب قوی تر می باشد. اگر از طریق انقلاب غرب فلج نشود امپریالیسم رژیم انقلاب اکثریت را نابود خواهد ساخت. سرنوشت شوروی در طولانی مدت نه در نقشه های ستاد فرماندهی، بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد."

ولی این سخنان نه علامت شکست که نوید پیروزی شوروی در جنگ است (همانطور که می دانیم برخاست انقلاب در اروپا و سراسر جهان در دوران جنگ از نظر تروتسکی امری مسلم بود) و چه کسی می تواند در صحت این تحلیل شک کند. چه کسی می تواند در مقابل آن حیران نشود. در شرایطی که هیچکس، منجمله استالین، خواب پیروزی شوروی را هم نمی دیدند، تروتسکی نوید پیروزی را می دهد. و چه کسی

کارگران بعلت جنگ، قحطی، و پیروزی ارتجاع در اروپا و غیره.

رفیق نویسنده در این جنگ طرف کی را می گیرد؟ مطابق معمول وسط دو صندلی می نشیند و با هر دو مخالفت می کند. و برای توجیه این موضع، مطابق معمول بجای بحث در باره محتوای اصلی این مبارزه و مسائل مطروحه در آن بحثی نامربوط، مجرد و آکادمیک را پیش می کشد و آن اینکه مقصود از سوسیالیسم چیست؟ و یا پیش کشیدن این سؤال به طوری معجزه آسا تئوری انقلاب جهانی را رد می کند! به نمونه ای از "استدلالات" او توجه کنید:

"اگر مقصود از سوسیالیسم همان جامعه کمونیستی یعنی جامعه بدون طبقه... باشد، پس بد رستی این جامعه فقط در مقیاس جهانی قابل حصول بوده... پس در این صورت تز سوسیالیسم در یک کشور... تزی غیر علمی و غیر مارکسیستی بوده و... البته بنظر ما آنطور که شواهد نشان می دهد منظور تروتسکی از سوسیالیسم جامعه بدون طبقه نبوده... در یک مجموعه جنبش کمونیستی در جهان و نیز سنت خود حزب بلشویک... چیز دیگری را بنا نشان می دهد و آن این که برداشت از سوسیالیسم نه بمثابه جامعه بی طبقه... بلکه به مثابه حامدای که مستقیماً از درون جامعه سرمایه داری حاصل می شود، - یعنی اولین شکل جامعه نوین (لنین) بود."

سفاقت مندرج در این عبارت پردازی بی حد و حصر است، در واقع می گوید تروتسکی، بمثابه عضو یک دولت کارگری، در جامعه ای که سرمایه داری را سرنگون کرده، معتقد بوده است که پیدایش "اولین شکل جامعه نوین" (که تروتسکی خود یکی از بنیان گذاران آن بوده) در شوروی ناممکن است!! این تناقض آشکار ناشی از موضع بینابینی رفیق است، که برسم سنتی خرده بورژوازی، می خواهد وسط دو صندلی بنشیند.

ولی چند سطر بعد لغزش فریادی رخ می دهد، و نویسنده تعریف من در آوردی خود را از سوسیالیسم فراموش می کند:

"تصور استقرار جامعه بی طبقه در یک کشور یک اتوبی و خیالی خام بیش نیست اما کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه بی طبقه در یک کشور تلاشی راستین بوده، و با تئوری علمی... در انطباق کامل قرار دارد (!!)"

(تاکید از ماست و بر منکرش لعنت)
و البته نویسنده برای نشان دادن اینکه نظریه تروتسکی در عمل غلط از آب درآمده یک سلسله بحث هایی که بشوخی بیشتر شباهت دارد نیز آورده است، باز هم به یک نمونه اکتفا می کنیم:

"کنترل دولت بر تجارت خارجی یکی از عوامل مهم تنظیم کننده روابط اقتصادی شوروی با جهان سرمایه داری و بعبارت دیگر یکی از عوامل بازدارنده فشار بازار جهانی بر بازار داخلی شوروی بود - مسئله ای که اساساً مورد توجه تروتسکی واقع نشد."
اگر انسان واقعیات را بداند تعجب خواهد کرد که تروتسکی

خواهد کرد ارزیابی کرده بود . ولی از ارزیابی ماهیت طبقاتی انقلاب از دیدگاه لنین چیزی ننوشته است . واقعیت اینست که لنین ماهیت انقلاب را بورژوازی ارزیابی می کرد ، یعنی معتقد بود انقلاب ، از تکالیف بورژوازی فراتر نمی توانست برود . بهمین دلیل هم می گفت حکومت انقلابی در روسیه ، دیکتاتوری دمکراتیک ، نه دیکتاتوری کارگری خواهد بود :

"مارکسیست ها کاملا به ماهیت بورژوازی انقلاب روسیه ایمان دارند . این یعنی چه ؟ یعنی اینکه اصلاحات دمکراتیکی که در نظام سیاسی ما ، و اصلاحات اقتصادی اجتماعی که برای روسیه لازم شده اند ، بخودی خود با سرمایه داری تضادی ندارند . بلکه برای اولین بار راه را برای گسترش واقعی سرمایه داری ... باز می کنند . برای اولین بار امکان اینکه بورژوازی همچون یک طبقه واقعا حکومت کند را فراهم می آورند ."

"ما نمی توانیم از مرزهای بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه خارج شویم ..."

"انقلاب ما سرمایه داری را نه تضعیف که تقویت خواهد کرد ..."

(نگاه کنید به دواکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

کلیات لنین جلد ۹)

پس اختلاف بطورکلی در این بوده که به پیش بینی تروتسکی انقلاب روسیه سرمایه داری را از میان می برد ولی به پیش بینی لنین شرایط گسترش سرمایه داری را برای اولین بار در روسیه فراهم می سازد . و آنچه مسلم است از این دیدگاه پیش بینی تروتسکی به واقعیت نزدیک تر بود . اما بحث لنین دیاکتیکی در خود دارد ، که به بحث تروتسکی می رسد . زیرا لنین معتقد بود که رهبری انقلاب بدست پرولتاریاست . ولی اگر چنین است ، پرولتاریا که در رهبری انقلاب قرار گرفته و به قدرت می رسد ، دلیلی ندارد خود را در چارچوب دمکراتیک محدود کند ، و در مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی تصرف نکند . بهمین دلیل ، بعد از سرنگونی تزاریسم ، در فوریه ۱۹۱۷ ، لنین در تزه های آوریل عملا تر انقلاب سوسیالیستی را مطرح می کند . و به بلشویکهای قدیمی ، از قبیل استالین ، که بر اساس چشم انداز انقلاب دمکراتیک می خواستند بامنشویکها وحدت کنند می تازد . بنا براین دیاکتیک درونی نظر لنین باعث می شود که بموقع بلشویکها به تر انقلاب سوسیالیستی ، که همان نظر تروتسکی بود برسند . بهمین دلیل می بینیم که نظر تروتسکی در این مورد نه تنها سقط دیاکتیک لنینی نیست ، بلکه دقیقا منطبق بر آن است . و این امر در همه موارد صادق است^۱ . و بهمین دلیل نیز تروتسکی

(۱) مثلا در مورد تر "سوسیالیسم در یک کشور ، مطالعه نظرات لنین و تروتسکی ، حتی از روی همان بازگفت های نویسنده (اگر یکی دو بازگفت آخر لنین که از مقالاتی مربوط به موضوع هایی کاملا متفاوت برداشته شده اند را در نظر بگیریم) نشان می دهد که نظرات هر دو عملا یکی بوده است .

می تواند در این شك داشته باشد که اگر جنبش گسترد مقاومت ضد فاشیستی تمام جهان و اروپا را در برنگرفته بود و فاشیسم را از نفس نیانداخته بود ، شوروی در جنگ پیروزی شد . آنانکه پیروزی شوروی (و همه دستاوردهای انقلابی بعد از جنگ را) نه دستاورد مبارزات طبقاتی و جانفشانی های کارگران و زحمتکشان جهان ، بلکه نتیجه مهارت نظامی استالین و بوروکراسی شوروی می دانند ، همان تلخ اندیشی روشنفکرانه و بی اعتمادی به کارگران و ستمدیدگان را به نمایش می گذارند (اگر از جهل مسلم از حقایق تاریخی صحبتی نکنیم) ، که ویژگی نمایی استالینیسیم است .

نکته ای درباره دیاکتیک لنینی

رفیق نویسنده اسم کتاب خود را "تروتسکیسم سقط دیاکتیک لنینی" گذاشته است . مقصود او از دیاکتیک لنینی چیست ؟ در مورد این سوال ، جز تعریف و تمجید از شخص لنین ، و چند نقل قول پراکنده و خارج از محتوا ، در کتاب چیزی بچشم نمی خورد . ولی اگر مقصود او از دیاکتیک ، معنای واقعی این کلمه ، یعنی نگریستن به پدیده ها در حال شدن و تکامل باشد ، باید گفت چنین کوششی بهیچوجه در کتاب دیده نمی شود . برای محکوم کردن تروتسکی نظرات لنین نیز اغلب ناصدا قانه و بدون در نظر گرفتن منطق درونی کامل شان مطرح شده اند . در اینجا یک نمونه بارز این روش را در مورد ماهیت انقلاب روسیه و تر انقلاب مداوم می آوریم . نویسنده بدستی تفاوت بین بینش منشویکها و بلشویکها را در باره ماهیت انقلاب روسیه ، که در پرتو تجربیات انقلاب ۱۹۰۵ تدوین کردند نشان می دهد : "نظر بلشویکها ... برای این پایه بود که بعلت ضعف تاریخی بورژوازی و به پایان رسیدن رسالت انقلابی آن رهبری و هدایت انقلاب بورژوا - دمکراتیک ناگزیر برعهده پرولتاریا قرار می گیرد . پرولتاریا می بایستی که از طریق اتحاد با دهقانان به طرد قاطعانه تزاریسم وریشه کن ساختن همه نهاد های فئودالی در جامعه پرداخته و شرایط آزادبها ، دمکراتیک را در کلیه شئون جامعه مستقر سازد ." حال آنکه منشویکها به رهبری بورژوازی معتقد بودند بسیار عالی . ولی وقتی به تروتسکی می رسد دو باره همان تحریفات آغاز می شوند :

"تروتسکی از تر بلشویکها ... دفاع می نمود لیکن در ارتباط با نیروهای اجتماعی انقلاب تکیه را فقط بر کارگران گذاشته نقش سایر نیروهای اجتماعی متحد کارگران ، بویژه دهقانان را بفراموشی سپرده بود " و بنظر نویسنده جوهر اختلاف لنین و تروتسکی در همین بود . در بالا دیدیم که اینکه تروتسکی به نقش دهقانان اهمیت نمی داد افتزایی بیش نیست . پس این سوال پیش می آید که اگر لنین و تروتسکی هر دو معتقد به رهبری طبقه کارگر در انقلاب بودند ، اختلاف آنها در چه بود . اختلاف در ارزیابی ماهیت طبقاتی انقلاب بود . نویسنده کتاب می نویسد که تروتسکی بدستی ماهیت انقلاب روسیه را نهایتا سوسیالیستی ، یعنی انقلابی که پرولتاریا را بدرت خواهد رساند و سرمایه داری را سرنگون

وقتی به بلشویکها پیوست فوراً به عضویت کمیته مرکزی و کمیته سیاسی حزب بلشویک رهبر ارتش سرخ، کمیسر امور خارجه (یعنی حساس ترین پست دولتی در حکومت شوراهها) انتخاب شد، و همراه بالنین پایه گذار اصلی بین الملل کمونیست و نویسنده مهمترین قطعنامه های آن بود.

تروتسکیسم چیست؟

مقدمه:

بحث بدرازا کنید ولی هنوز از "تروتسکیسم" هیچسوزن گرایشی در جنبش انقلابی طبقه کارگر که وجود دارد می‌زرد، و برای بردن سنن اصیل مارکسیسم و بلشویسم در جنبش کارگری تلاش می‌کند حرفی بمیان نیامده است. و این بعلاوه اشکال اساسی کتاب مورد بررسی ماست، که برخلاف قول خودش، به جای "تروتسکیسم" به تروتسکی پرداخته است و برای پرداختن به مسایل اساسی "تروتسکیسم" لازم بود ابتدا مهمترین مسایلی را که نویسنده مطرح کرده از سر راه برمی‌داشتیم. بحث مسایل اساسی تروتسکیسم را به دنباله این مقاله در شماره آتی ماکول می‌کنیم. و در اینجا به ذکر فهرست وار آن بسنده می‌کنیم:

وظیفه اساسی هر مارکسیست انقلابی، حرکت از منافع واقعی طبقه کارگر و نه از طرحهای ذهنی پیش ساخته از انقلاب و مرحله آنست. منافع تاریخی طبقه کارگر در عصر حاضر نه سازش با بورژوازی، یا جناحی از آن، بلکه حرکت در مسیر سیاست مستقل طبقه کارگر (که متمایز و مخالف سیاست های همه جناحهای بورژوازی است) و تسخیر قدرت است. تروتسکیسم به این اصل اساسی انقلاب مداوم معتقد است و پیگیرانه آنرا دنبال می‌کند. حل مسائل و بحرانهای کنونی بشریت تنها یک راه دارد آنهم تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. تروتسکیسم نه تنها

پیگیرترین گرایشی است که باین اصل لزوم انقلاب سوسیالیستی پایبند است، بلکه تنها گرایشی است که برنامه تسخیر قدرت توسط پرولتاریا را، که ارمغان انقلاب اکثریت به کارگران جهان است، دست نخورده و اصیل حفظ کرده و تکامل داده است: برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، برنامه بنیادی بین الملل چهارم، چنین برنامه ای است.

آغاز از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و نه طرح های پیش ساخته از مرحله انقلاب، ایجاب می‌کند که تمام جوانب منافع جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در برنامه گنجانده شوند. مثلاً سیاست جبهه واحد، نباید اجازه داد وحدت عمل طبقه کارگر و ستم‌دیدگان در مقابل حملات سرمایه، بعلاوه شکاف در راستای خطوط ایدئولوژیک از بین برود. باید در هر مورد از حمله طبقه حاکم به حقوق زحمتکشان بر لزوم وحدت حول مسایل عملی مبارزه در آن مقطع مشخص تاکید گذاشت و همه

سازمان‌هایی را که زحمتکشان، برای دفاع از منافع خود گرد آنها جمع شده‌اند به این وحدت فرا خواند. در این وحدت و جدت در عمل باید بر ضرورت استقلال سیاسی پرولتاریا از بورژوازی تاکید گذاشت، یعنی بر ضرورت تشکیل صف مستقل پرولتاریا. باید با تمام قوا شکاف‌هایی را که در جنبش کارگری، در راستای ملیت و قومیت بوجود آمده (در اثر سیاست سرمایه داری جهانی) پر کرد و فعلاً نه در جهت وحدت مبارزه زحمتکشان جهان بر علیه سرمایه داری جهانی کوشید، یعنی در جهت انترناسیونالیسم پرولتری و ساختن بین الملل کارگری، و غیره و غیره. "تروتسکیسم" تنها گرایشی است که تمام این جوانب را پیگیرانه در برنامه خود می‌گنجاند، و پیگیرانه در جستجوی ابعاد تازه آن و غنی کردن برنامه مبارزه طبقه کارگر از این طریق است.

و در خاتمه چند کلام راجع به دمکراسی کارگری و مفهوم ما از دیکتاتوری پرولتاریا. اگر از منافع خود طبقه کارگر نه طرحهای پیش ساخته حرکت کنیم، دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حکومت طبقه کارگر و ستم‌دیدگان بر جامعه، یعنی حکومتی که مستقیماً تحت کنترل دمکراتیک کارگران و زحمتکشان بر جامعه، همه مسئولین حکومتی (مفنه، قضائیه و اجراییه در شوراهای کارگری) را کارگران خود انتخاب می‌کنند و خود می‌توانند عزل و نصب کنند. همه کارگران می‌توانند بطور آزادانه منافع طبقاتی خود را پیش بگذارند و آزادانه برای آن، در چارچوب دولت کارگری، مبارزه کنند. آزادی های سیاسی، منجمله آزادی مطبوعات، اجتماعات، تشکیلات احزاب و غیره باید برای همه کارگران و زحمتکشان رعایت شود. دیکتاتوری واقعی پرولتاریا، آنطور که کمون پاریس نویسنده می‌داد، و آنطور که بعد از اکتبر در روسیه برقرار شد، هیچ شباهتی با نظام منجمد، تک حزبی، بورکراتیک، دیکتاتوری خارج از کنترل طبقه کارگر، و تحت کنترل بورکراسی محافظه کار ممتاز، یعنی مدل استالینیستی ندارد. تنها تضمینی که دولت کارگری مدافع واقعی منافع واقعی کارگران باشند اینست که تحت کنترل مستقیم و دمکراتیک خود کارگران (سازمان های کارگری) باشد. آن مدل استالینی، تصویر دولت کارگری مسخ شده و منحط شده ای است که باید با انقلابی نوین سرنگون شود و دمکراسی شورایی در آن احیا شود.

وبالاخره منافع طبقه کارگر جهانی ایجاب می‌کند، که با آنکه با سیاست های ضد انقلابی بورکراسی های دول کارگری منحط شده قاطعانه مبارزه می‌کند، از این دولت هاد مقابل امپریالیسم دفاع کند، و در برخورد های این دولت ها با امپریالیسم از آنها جانبداری کند. زیرا این دولتها، علیرغم اینکه منحط شده‌اند، هنوز ماهیت طبقاتی شان کارگری است.

اینها هستند آن مسایل اساسی که باید به بحث بگذاریم و در شماره آینده آنها را خواهیم شکافت.



تروتسکی و دوران بعد از جنگ

سؤال:

به مساله ديگري توجه كنيم . در آستانه جنگ جهاني دوم تروتسكي ، علاوه بر ارائه تحليل از ماهيت تصادمي كه در شرف وقوع بود ، چند پيش بيني نيز در باره سير وقايع پايان جنگ عنوان كرد . تقريباً تمام اين پيش بيني ها غلط از آب درآمد . در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه دمکراسی شورائی ، از طریق انقلاب سیاسی پیروزمند برقرار شد ، نه سرمایه داری از طریق ضد انقلاب پیروزمند مستقر گشت (دو بدیلی كه تروتسكي پيش بيني کرده بود) . برعكس استالینيسم ، نه تنها از جنگ جان سالم بدر برد ، بلکه از برخی لحاظ قوی تر شده و گسترده تر شد . در همان زمان ، باز برخلاف پيش بيني های تروتسكي دنياي سرمايه داری مرحله نوینی از گسترش سریع اقتصادی بخود دید ، و انقلاب کارگری در هیچيك از کشورهای پیشرفته غرب به پیروزی نرسید . آیا يك چنين اشتباهات دامنه داری در پيش بيني بيانگر نقض تحليل ثئوريك نيست ؟ آیا ميتوان بدون مورد سؤال قرارداد ان كل تحليل ماركسيستی واقعيّت اجتماعی امروزی ، آنها را توضیح داد ؟

جواب:

بطور کلی اظهار نظرهای سیاسی کلاسیك ماركسيسم را می توان بدودسته تقسیم كرد . اول آنهايي كه می توان نام پيش بيني های کوتاه مدت بر آنها نهاد . دوم تلاش های نظري برای پدیده برداشتن از روندهای اساسی انكشاف ، یا بعبّارت ديگر كوشش جهت درك ماهيت درونی دوران تاریخی و تضاد های عمده ای كه آنها معین می كنند . در دسته اول ميتوان اشتباهات بشماري توسط ماركس ، انگلس ، لنين و تروتسكي و هر كس ديگر یافت . مثلاً بخاطر بیاوریم كه در اواخر سال ۱۹۱۶ لنين نطقی در گرد هم آئی كارگران سوئیس ایراد كرد كه در آن ترازنامه تاريخ و بد بينانه ای از اوضاع ، بعد از شكست انقلاب ۱۹۰۵ كشيده ، در واقع ، درست دو ماه قبل از انفجار فوریه ۱۹۱۷ او استدلال می كرد كه با آنكه ۱۹۰۵ رندی را بحريان انداخته كه بالاخره به انقلابی نوین منجر خواهد شد ولی با احتمال زياد نسل او انقلاب را نخواهند دید . لیست اینگونه اشتباهات را می توان ، تا دلتان بخواهد ، دراز كرد . منشاء اصلی آنها اینست كه در کوتاه مدت جريان وقايع نه فقط توسط روندهای تاریخی عظیم ، بلکه با مجموعه ای كثیر از عواملی فرعی معین میگردد كه نه تنها نمی توان آنها را بحد کافی ، در تحليل

جامعی از اوضاع گنجانند ، بلکه غالباً حتی نمی توان از قبل آنها را دانست . چون اطلاعات كامل در دست نیستند . تروتسكي نيز ، همچون ماركس پيش از خداد ، اغلب گوشزد می كرد كه كار كرد تحليل ثئوريك غيب گوئی ماتريالیستی نيست . هر چند كه چنین چیزی اساساً ضد و نقیض گوئی است . كار كرد تحليل ثئوريك معین كردن مسیر روندهای تاریخی است . با وجود این پس چرا می بینیم كه ، نه فقط تروتسكي بلکه بقیه ماركسيست ها ، اغلب به كار پيش بيني های کوتاه مدت می پردازند ؟ ریشه این علاقه ظاهراً سیرانی ناپذیر برای پیشگویی چیست كه علیرغم همه عوامل باز دارنده ادامه دارد ؟ این قبل از هر چیز نتیجه منطقی سیاست انقلابی است . اگر انقلابیون می خواهند دنيا را تغییر دهند و بالاخره كار اصلی آنها هم همین است . پس می باید در محدوده يك سلسله اجتهالات کوتاه مدت و متوسط المدت عمل كنند تا بتوانند خط مشی واقعی خود را تعیین كنند . ثئوری انقلابی روندهای دورنی اساسی و تاریخی را تعیین می كند . ولی عمل انقلابی در چارچوب واقعيّت حاضر صورت می پذیرد . برای حل این مشكل از دیدگاه منطقی ، لازم است ما بين بیان قوانین علمی انكشاف ، شیوه های تولیدی با صورتبندی های اجتماعی مشخص بكمك ماركسيسم انقلابی و مطرح كردن نظراتی كه تنها می توان نام انگاره های عملی در باره تحولات کوتاه مدت وقايع ، و نه قوانین علمی ، بر آنها نهاد ، تمایز قائل شد . بدون يك چنین انگاره های عملی در باره تكامل کوتاه مدت ، عمل كردن غیر ممكن است . همین و بس . ولی در عین حال تصحيح دائمی این انگاره ها در فرایند واقعيّت لازم است ، تا اینها را باندازه كافی متكي بر واقعيّتات و مناسب برای عملی درست بسازد . بدین معنا این پيش بيني های کوتاه مدت ، هر چند كه در بسیاری از موارد غلط از آب در می آیند ، لازمه عمل انقلابی هستند . بشرطی كه بر اساس تجربه مداوم تصحيح شوند . و با آنكه نمی توان انكار كرد كه خطرناكند ولی بدون آنها فقط ثئوری گسترده تاریخی وجود خواهد داشت ، نه عمل انقلابی .

این حاشیه روی برای این لازم است كه معنای این ادعای ظاهراً متناقض را بفهمیم كه ، درك تروتسكي از خطوط اصلی انكشاف قرن ما ، نه تنها درست بود ، بلکه آنچنان روشن و دقیق بود كه پيش بيني های کوتاه مدت ناقص او اغلب بعثت همین روشنی فوق العاده او در باره روندهای دراز مدت تاریخ بودند . از زمانیکه فروكش انقلاب جهانی ،

از فعالیت سیاسی، در سراسر جهان، بلکه در تهدید محیط زیست، چپاول کورکورانه منابع طبیعی، سایه افکندن خطر جنگ سوم بر جهان و گسترش بیسابقه سلاح های هسته ای تکنولوژی اسلحه سازی و غیره.

سوم آنکه از یک طرف، بناچار خیزش های مداومی از مبارزات انقلابی خواهیم داشت و از طرف دیگر پرولتاریا با دشمنی روبروست که کاملاً قادر به دفاع از خود است و بسط نظامی حکومت میکند که خود بخود و بعلت تضاد های درونی خویش متلاشی نخواهد شد، حتی اگر این تضادها حدت و شدت زیادی پیدا کنند. پس مساله مرکزی استراتژی انقلابی چیست؟ جواب تروتسکی اینست: مساله رهبری سیاسی پرولتاریا و انقلاب، مسائل تاکتیکی و استراتژیکی مربوط آگاهی طبقاتی زحمتکشان، مسائل میرم تاریخی دوران ما خواهند گشت. و در حقیقت تروتسکی معتقد بود که بحران بشریت خود، نهایتاً به بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر کاهش میابد. و این نه فقط به معنای سازمانی آن بلکه به مفهوم گسترده تر سیاسی کلمه. در محتوای بحران تاریخی جامعه ای که در حال انحطاط است ولی خود بخود در مقابل برخاست مبارزات انقلابی توده های، برخاستی که مستقیم الخط یا نا محدود نیست، از بین نمی رود. بیروزی یا شکست این مبارزات برای کل نوع بشر حیاتی است، و خود بستگی به ساختن یک رهبری بسنده انقلابی دارد. اگر این مبارزات به پیروزی نرسد ضجه های مرگ جامعه بورژوا بد رازا خواهد کشید. و اگر چنین شود، نتایج پاسخ ما به سؤال دوم واقعیت خود را روز بروز بیشتر نشان خواهد داد.

این سؤال سومی مضمی هم دارد که تروتسکی از آن بخوبی آگاه بود. در بیانیه کنکره فوری بین الملل چهارم، که در ماه مه ۱۹۴۰ برگزار شد (و میتوان آنرا از بعضی لحاظ وصیتنامه سیاسی تروتسکی بحساب آورد)، تروتسکی چنین نوشت. در جواب باین سؤال که آیا فرصت های انقلابی که با جنگ جهانی دوم گشوده میشوند، بدست تشکیلات بورکراتیک سنتی هدر خواهند رفت یا نه، باید گفت که این سؤال خوب بیان نشده است.

و ادامه داد: برخاست انقلابی یک واقعه کوتاه مدت نیست، بلکه روندی است که سالها، و حتی ده ها سال ادامه خواهد داشت. فراز و نشیب ها، جنگها، انقلابها، آتش بس ها و باز هم جنگها خواهد بود. و چنین دورانی — و اینجا تروتسکی از دهه ها صحبت میکند و نه فقط چندین سال بعد از جنگ — برای ساختن سازمانهای انقلابی مناسب خواهد بود. این پیش بینی هم، در مقیاس تاریخی درست از آب درآمد.

پس اینطور جمع بندی میکنم که در مورد سه مساله، که جهت درک دورانی که در آن زندگی میکنیم و تعیین کننده بودند: تروتسکی بهیچوجه در اشتباه نبود. برعکس، او نشان داد که روش تحلیل مارکسیستی صرفنظر از بد بینی ها یا خوشبینی های کوتاه مدت، قادر به درک روند های کلی انکشاف تاریخی میباشد. پس عیب و اشکالی در تحلیل نظری نبود. و جریان تاریخ از جنگ جهانی دوم بیعده بهیچوجه دلالت بر این نمی کند که تحلیل مارکسیسم انقلابی از واقعیت

در اواخر دهه بیست و دهه سی مسلم گشت. زمانیکه فاشیسم و استالینسم ابعادی سخت حیوانی، و روز بروز درنده تر، پیدا کردند مارکسیست های انقلابی نیز بین با سه سرش زوبیز بودند. که برای تعیین تکامل دراز مدت دوران ما اساسی هستند.

اول آنکه آیا انقلاب جهانی شکستی مهلك و بسا خورده بود و آیا دنیا میرفت تا در دورانی طولانی از سبعت غوطه ور شود؟ یک چنین سئوالی ممکنست امروزه توس از اشباح بنظر بیاید، ولی در دهه سی سئوالی بود که بسیاری از خود میپرسیدند میتوان لیست شگفت انگیزی از بازگفتها از بسیاری مارکسیست ها، از اصلاح طلبانی همچون رودولف هیلفردینگ آخرین نظریه پرداز بزرگ سوسیال دمکراسی، تا بسیاری تروتسکیست های سابق، که معتقد شده بودند هیتلر جنگ جهانی دوم را خواهد برد و اروپا برای یک قرن یا بیشتر زیر سلطه فاشیسم بسر خواهد برد، جمع آوری کرد. ولی تروتسکی جواب این سئوالها را طور دیگری میداد. و استدلال میکرد که شکستهای انقلاب جهانی، گرچه ننگین، ولی از لحاظ زمانی محدودند. میگفت بناچار در پایان جنگ موج نویی از مبارزه انقلابی طبقه کارگر، و خلق هگمتدیده، بلند خواهد شد. پیش بینی می کرد که نه هیتلر، موسولینی، نه دیکتاتوری ژاپن، و نه رژیم چیان کای چک، و نه استالین، و نه امپراطوری های مستعمراتی امپریالیست ها هیچکدام در مقابل جنگ و وقایع بعد از آن دوام نخواهند آورد. با استثنای استالین پیش بینی های او همه درست بودند. برخاست جدید انقلاب جهانی بعد از جنگ جهانی دوم واقعیتی است انکار ناپذیر.

و اما مساله دوم: آیا دوران فوق العاده ارتجاع و انحطاط نه تنها جنبش کارگری بلکه تمام دستاوردهای تمدن بشر (که مظهر آنها جنایات دهشتناک آشوتیز و هیروشیما است) صرفاً حادثه های اتفاقی در تاریخ است؟ در این مورد نیز پاسخ تروتسکی روشن بود، و تاریخ آنرا تأیید کرد. نه این اتفاقی نبود. پوسیدگی جامعه بورژوازی و از هم گسیختن شیرازه شیوه تولید سرمایه داری که غنا، دستاوردهای تکنولوژیک و پیشرفت های مادی بیسابقه ای برای دو قرن بشریت را به پیش راند با ارتجاعی مشخص میشود که همراه با زمان وخیم تر و وخیم تر میگردد. هر چه حیوان زخم خورده نیرومند تر باشد، بهمان میزان ضجه های مرگش دیوانه وار تراست، و نتیجش برای نوع بشر فاجعه آمیز تر. بجای پذیرفتن خوش بینی فرخنده اصلاح طلبان تکامل گرا، که گمان میکردند همه چیز خود بخود درست خواهد شد بر قیمت فوق العاده ای که بشریت برای باقی ماندن نظام سرمایه داری میبایست بپردازد تأکید میگذاشت. اینجا هم حق با او بود. امروز، علیرغم بیست سال گسترش نیروهای مولده، و افزایش دائمی تولید مادی، بخش بزرگتر و بزرگتری از پیشگامان کارگران و روشنفکران از این خطر آگاهند. خطری که اشکال مختلف بخود میگیرد — نه فقط رژیم های فاشیستی یا دیکتاتوری های نظامی حیوان صفت، نه فقط گسترش هراس انگیز استفاده از شکنجه، همچون نوعی عادی و رسمی

اجتماعی معاصر نقص اساسی داشته است . ولی این در واقع فقط بخشی از پاسخ به سؤال شماست و این حقیقت هنوز باقی است که بسیاری از پیش بینی های کوتاه مدت تروتسکی در واقع کاملا اشتباه بودند . اشتباه او چه بود و ریشه خطا در کجا بود ؟ در اینجا آن اشتباهاتی را که با او می بندند ، و در واقع برکنار هم چیدن ناصادقانه بازگفتهای پراکنده متکی است ، بکنار میگذاریم . مثل این ادعا که تروتسکی پیش بینی کرده بود ، کشور اتحاد شوروی بناچار در جنگ شکست خواهد خورد . در حالیکه نوشته های او نشان میدهد که از چنین موضعی دفاع نمیکرد . در مرتبه اول او کوبش (تاثیر) کوتاه مدت برخاست نوین انقلاب جهانی بر آگاهی پیشگامان پرولتاریا را بیش از آنچه بود فرض میکرد . در اینجا راهنمای او تشبیه تاریخی بود : انفراد عده قلیلی انترناسیونالیست در جنبش کارگری در سال ۱۹۱۴ راه را برای افزایش خارق العاده قدرت انترناسیونالیست ها در روزهای آخر جنگ جهانی اول ، و مخصوصا بعد از پیروزی انقلاب اکتبر باز کرد بود . در بیان این تشابه ، تروتسکی شدیداً تاثیر بیست سال شکست پیاپی نه فقط انقلابهای کارگری ، بلکه بطور کلی سازمانهای متشکل جنبش کارگری ، را که رفته رفته روی هم انبار شده بود ، دست کم گرفت . و این خود حیرت انگیز است چون او هنگام بررسی اوضاع کشورهای مشخص مثل آلمان و روسیه چنین اشتباهی نکرد . او هیچگاه چنین موضعی نگرفت که نازیم مدت کوتاهی دوام خواهد آورد ، و سپس برخاست سریع و جدید جنبش کارگری آلمان را ، به سطحی ماوراء جنبش های ۱۹۲۳-۱۹۱۸ ، بدنیال خواهد داشت . برعکس او بر تاثیرهای دراز مدت پیروزی هیتلر ، همچون عاملی که روحیه کارگران را خرد میکند و آگاهی آنها را پائین میآورد ، تاکید میگذاشت . او مطمئن بود که بالاخره برخاست نوینی در جنبش پیش خواهد آمد ، ولی در شرایطی بمراتب مشکل تر از آنچه قبل از برخاست فاشیسم حاکم بود .

تحلیل او از روسیه از اینهم تیزتر بود . او به تاثیرات فاجعه آمیز وقایع اواخر دهه ۳۰ و پراکنده شدن توده های روسی ، بر سطح متوسط آگاهی کارگران روس و مشکلات فوق العاده در باز سازی نیروهای طبقه بعد از سرخوردگی تاریخی حاصل از پیروزی بورکراسی استالینیستی اشاره میکرد . در هر دو مورد تروتسکی قاطعانه استدلال میکرد که ترور و سرکوب های بعد از آن ، و از بین رفتن کادرها ، اگر چه اوضاع را خیلی وخیم کرده اند ، ولی علت اصلی اشکالات ظهور نیرومند جنبش انقلابی نبودند . بنظر او موانع اصلی عبارت بودند از فقدان چشم انداز ، سرخوردگی سیاسی ، و فقدان اعتماد بنفس طبقات اجتماعی ، که شکست های تاریخی ای به عظمت فاشیسم یا استالینیسم را متحمل شده بودند .

مشکل اینجاست که تروتسکی ارزیابی های بسیار گوناگون و متفاوتی در سطح ملی و بین المللی مطرح کرده است . در تحلیل کشورهای مشخصی چون آلمان و روسیه تحلیل او بسیار روشنتر است . از طرف دیگر در پیش بینی های بین المللی خود بخطا رفت چون مبنای استدلال خود را این فرض قرار

میداد که دوران بعد از جنگ جهانی دوم خیلی مشابه با دوران بعد از جنگ جهانی اول خواهد بود .

بعد از جنگ جهانی دوم خیزش انقلابی در سطح جهانی بوقوع پیوست . که از بعضی لحاظ ، مثلا انگلیس را انگلیس را جزو کشورهای بحساب آوریم که در آن کارگران در سالهای ۴۵-۱۹۴۴ نشان دادند خواهان دگرگون کردن سوسیالیستی کشور هستند ، از موج مبارزات سالهای ۱۹۲۳-۱۹۱۸ هم گسترده تر بود . اما این نیروها از نظر سیاسی خیلی گیج تر و ناروشن تر بودند . و بنا بر این تشکیلات سنتی آسان تر میتوانستند آنها را آلت دست خود سازند . نتیجه در هم رفتن این دو عامل این بود که خیزش انقلابی خیلی سریعتر متوقف شد و دامنه سیاسی خیزش های قبلی را پیدا نکرد . بعبارت دیگر تروتسکی به عاقلی که من اسمش را گسترش تداوم سوسیالیسم انقلابی میگذاریم کم بها میداد . در اینجا تفاوت بزرگ اوضاع سالهای ۴۵-۱۹۴۴ و سالهای ۱۹-۱۹۱۸ خیلی آشکار بود . در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انقلابیون به زبانی صریح میگفتند که سادگی برای توده کارگران متشکل قابل فهم بود . بدون مثال ۱۹۱۲ صوفیا توقفی بود در روند رو به بالای عموماً آگاهی طبقاتی . توده کارگران اروپائی در سال ۱۹۱۴ معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی بزودی بوقوع خواهد پیوست . آنها بر همان روال رهبرانی چون لوکزا سورک ، کارل لیبکنر و لنین یا تروتسکی و سایر انترناسیونالیستهای روسیه و آلمان دو سنن مشترک داشتند . انترناسیونالیستها در هیچگاه ، حتی بعد از سال ۱۹۱۴ ، و نیز دورانی از اواخر سال ۱۹۱۶ ، پیوند خود را با توده ها از دست ندادند . پیوند حتی بعد از سال ۱۹۱۶ ، جناح سانترست ، سه سال دیموکراسی ، که مخالف ادامه جنگ امپریالیستی بود ، از اوضاع خارج طلبان و طر کراحت اقتصاد ، حتی مشکلات سرمداران کائوتسکی در کنفرانس ریموالد شریف کردند و توانستند قطعنامه تروتسکی ، و من مخالف قطعنامه لنین را رای دادند . این تداوم در مورد حساب آلمان از همه جای تراست . بجز در دو سال اول جنگ اسپارتاکیست ها بطور کلی در موقعیت خوبی بودند . تصمیم آنها مبنی بر پیوستن به حزب مستقل سوسیال دمکرات که در سال ۱۹۱۷ پایه گذاری شد ، تصادفی بود . نیت اشتباه تاکتیکی . بلکه نتیجه این واقعیت بود که اسپارتاکیست ها با بسیاری از مارتین و حتی تعداد زیادی از رهبران حزب مستقل سوسیال دمکرات که از انقلاب روسیه پشتیبانی میکردند ، زبان مشترکی داشتند . مدت کوتاهی بعد احزاب سوسیالیست در تعدادی کشورها که در آنها سنن انقلابی آنها هم قوی و ریشه دار نبود تقاضای عضویت در بین الملل کونیست را کردند . مثلاً احزاب سوسیالیست ایتالیا و چکسلواکی ، و فراموش نکنید که اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه درکنگره ۱۹۲۱ در مورد بین الملل کونیست رای موافق داد .

بنا بر این موقعیت انقلابیون در سالهای ۱۹۴۴ کاملاً با سالهای ۱۹۱۸ متفاوت بود . آنها در جنبش کارگری ، که سنن انترناسیونالیستی آن مدتها قبل از هم گسسته بود ، منفرد

www.hks-iran.org

روسیه پشتیبانی کرد و با تمام قوا اعتصابی را که بر علیه آن صورت گرفته بود تخریب کرد. در همان زمان حزب سوسیال دمکرات، که با تمام قوا بر علیه کمونیست ها پیکار میکرد، با تمام وجود از خط مشی امپریالیست های غربی دفاع میکرد. بجز سازمان دادن چند شورش که بیشتر ملی گرایانه بودند تا چپی، نتیجه هم آنها بر طبقه کارگری که بنفد از ضربات فلج کننده وقایع سالهای ۳۳-۱۹۲۹، و سالهای کشتارهای نازی ها، جنگ و تجزیه بخود میپیچد، قابل محاسبه نبود. تراز نامه کلی این تحلیل چیست؟ کاهش دادن آن به عبارت "امپریالیسم و استالینیسم انقلاب آلمان را خفیه کردند" ساده گرایی است. معنای چنین نظری اینست که تروتسکی و بین الملل چهارم به ظرفیت ضد انقلابی امپریالیسم و استالینیسم کم بها دادند. در صورتیکه اینطور نیست. واقعیت اینست که ما علیه اینها انتظار انقلاب در آلمان را داشتیم. آنچه این انکاره عملی را از محتوا خالی ساخت در هم آمیختن شرایطی است که توصیف کردم (و پیش بینی آنها در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۳ خلتو مشکل بود). شرایطی که امکان خیزش را در تابستان ۱۹۴۲ از بین برد (جالب اگر چه بیهوده خواهد بود، اگر تنها کنیم که اگر سران ارتش آلمان روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۴ خود را از سر هیتلر خلاص کرده بودند، و جنگ بسرعت خاتمه یافته بود، همیشه در هر صورت پیش نیامدن انقلاب در آلمان، و یا حتی برخاستن انقلابی محدود تری مانند آنچه در فرانسه، ایتالیا یا یونان بوقوع پیوست، تاثیر عمیقی بر جریان وقایع هم در اروپا و هم در سراسر جهان گذاشت.

عامل دومی که تروتسکی و تروتسکیست ها پیش بینی نکرده بودند این بود که احزاب کمونیست، بعزت نقشی که اتحاد شوروی در شکست فاشیسم بازی کرد و حتی بعزت دگرگونیهای اجتماعی در اروپای شرقی، جاذبه زیادی برای طبقه کارگر اروپا داشتند. در سالها ۴۹-۱۹۴۸ بسادگی نمیشد به مبارزین کمونیست توضیح داد که استالین کوشش کرد نظام بورژوازی را در خارج از محدوده شوروی حفظ کند، کارگران متشکل و جوانان به اشتباه پیروزی انقلاب یوگسلاوی و چین را به ارتش سرخ نسبت میدادند. سپس، در دوران اوج جنگ سرد، از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲، اغلب افشار رادیکالیزه شده کارگران و جوانان خود بخود به احزاب کمونیست و استالینیست جلب میشدند. نه بخاطر سیاستهای سازش طبقاتی این احزاب بلکه بعزت تقسیم سیاسی جهان به دو اردوگاه که جنگ سرد ایجاد کرده بود.

در این مورد لازم است توجه کنیم که بین الملل چهارم اولین نیرویی در جنبش کارگری بود که از زمان سومین کنگره جهانی اش در سال ۱۹۵۱- فهمید که تحکیم و گسترش استالینیسم امری ظاهری است. و این حتی در مورد نواحی جغرافیایی که زیر کنترل ارتش شوروی آمده بودند هم صادق است. واقعیت مخلوط بر تناقضی از گسترش حکومت بوروکراسی شوروی به ماوراء مرزهای آنجوش، سرو نمونه هایی از انقلابهای سوسیالیستی واقعی بود که بالاخره به ریشه های استالینیسم تیشه میزدند و بحران تاریخی جهانی

با وجود اینکه با تقابل رادیکالیزاسیون کارگران از یک طرف و سیاست و استالینیست ها از طرف دیگر روبرو بودیم، باین ارزیابی بودند: سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست و سوسیالیست دیگر یک انحراف چهار ساله نبود، بلکه نقطه اوج یک روند تکاملی لااقل بیست ساله بود (اگر سال ۱۹۲۷، سال اخراج اپوزیسیون چپ از حزب کمونیست شوروی را آغاز ریشه کنی انترناسیونالیسم بحساب آوریم. اگر چه تاریخ آنرا باید چند سال بعقب برد). در این شرایط انقلابیون امکانات ناچیزی برای افزایش نیروهای شان داشتند. حتی نادرست از قابلیت انقلابیون جهت نفوذ در خیزش انقلابی بعد از جنگ باید دو عامل اضافی را نیز که نقش مهمی در تحلیل های هم شخص تروتسکی و هم بین الملل چهارم داشت علاوه کرد - دو عاملی که مهمند ولی اگر جدا از محتوای عمومی د نظر گرفته شوند، به بحث دوری خواهد کشید.

اولین این دو عامل اتفاق نیفتادن انقلاب در آلمان در پایان جنگ جهانی بود. انقلاب آلمان جایگاه و بسطی در تمام پیش بینی های تروتسکی و بین الملل چهارم داشت. البته در آلمان با نزول آگاهی طبقاتی طبقه کارگر روبرو بودیم، ولی در عین حال نفوذ تشکیلات سنتی طبقه کارگر در میان طبقه بطور کیفی نقصان یافته بود. این موقعیت امکانات انفجارهای خود انگیزه توده های را فراهم کرده بود که بسرعت از کنترل احزاب سوسیالیست و کمونیست خارج میشدند. (من خود، همچون یک زندانی سیاسی، بآنجا تبعید شده بودم و مدتی در یکی از کارخانه های عظیم تولید سرخت در ورسلینگ نزدیک کولونی کار میکردم). من هنوز معتقدم که این چشم انداز از آنچه بنظر میرسد واقع بینانه تر بود. لااقل تا سال ۱۹۴۴ چنین بود. ولی در مرحله معینی از هم پاشی اجتماعی بر جوحاکم شد. توده تولید کنندگان در آنجا در واقع عبارت بودند از زندانیان جنگ، زندانیان سیاسی، اسرای اردوگاه های کار اجباری و کارگران خارجی تبعید شده. از هم پاشی زندگی جمعی تقریباً کامل بود، حتی همکاری ساده در محل کار از بین رفته بود. در چنین شرایطی چشم انداز خیزش انقلابی در آلمان، بعزت مجموعه ای از علل عینی، شروع به محو شدن کرد: "بسج همگانی" و کشتارهای تشدید شده نازی ها، مشخصاً بعد از ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴، بمباران گسترده شهرها توسط نیروی هوایی انگلیس، تاثیر وحشتناک ارباب، همراه با اشغال و تجزیه آلمان، نابود شدن وسائل ارتباطی.

به همه اینها باید نتایج شکست را برای مردم اضافه کرد: قحطی، بدبختی، پراکنده شدن جمعیت شهری، نتایج سیاسی استالینیسم و فرمیسیم نیز بهمان اندازه خانمان برانداز بودند. حزب کمونیست آلمان هنوز کاد رهای کارگری بیشتری از آنچه میشد فکرش را کرد داشت. ولی با آنکه حزب در آغاز آنقدرها هم قوی نبود ولی ناچار بود سیاست های استالین را بپذیرد، و این به معنای پشتیبانی از ارتجاعی ترین سیاستهای قابل تصور بود. مثلاً حزب کمونیست آلمان از اوزاق کردن کارخانه های رور و انتقال آنها به

نقد به نظرات "راه کارگر"

درباره ماهیت طبقاتی دولت

حسین الهی
۵۸/۱۲/۱۷

جناب ما هرگز ادعای خطانا پذیری نکرده است . ما ، همانند اسقف های اعظم استالینیسیم حقایق پیش ساخته را شکل وحی الهی دریافت نمی کنیم . ما مطالعه می کنیم بحث می کنیم ، نتیجه گیری هایمان را در پرتو تجربه می آزماییم ، آشکارا اشتباهات پذیرفته شده را تصحیح می کنیم و به پیش می رویم هوشیاری علمی و دقت و سخت گیری شخصی از بهترین سنن مارکسیسم لنینیسم اند . ما امیدواریم از این جهت به آموزگاران صادق بنائیم .

(تروتسکی : دولت کارگری و مساله ترمید ورو بنا پارتنیم)

نقل قول فوق جهت انتقاد از خودویا تصحیح موضع یا تحلیل نادرستی آورده نشده است . بلکه منظور یادآوری شیوه برخورد مارکسیستی به مبارزینی است که معتقدند برای انقلابیون دو راه ، دو شیوه برخورد بیشتر وجود ندارد : شیوه چماق و مشت و توده چرب زبانی . و به نقل قولی از استالین استناد می کنند که : "لنین اغلب می گفت که بسیاری شولر است مساله ای را با چماق و مشت به انقلابیون تحمیل کرد ، ولی گاهی بسیار آسان می توان با چرب زبانی آنان را جذب کرد ، رفا این حقیقت لنینی را نباید هرگز فراموش کرد . نمی دانیم لنین در کجا و چه وقت چنین اندوزی به استالین داده است . اما می دانیم که فقط و فقط استالین آنرا شنیده است . استالین در تخیلات خویش ، محتملاً لنین را به هیئت آنچه که خود می خواسته ، تصویر می کرد . است . بهر رو ، به حقیقت دیگری نیز آگاهیم که استالین بدیل چماق و مشت را برگزید و در این بهگزینی نیز برآستی همتا نداشت . از سوی دیگر می توانیم حدس سزیم که قاعدتاً هنگامیکه چرب زبانی کاری از پیش نبرد . به ناچار چماق و مشت به کار خواهند آمد ، و این دو دو روی یک سکه اند و آنها سکه استالینیسیم که خود نمایانگر عقب ماندگی دیوان سالاری (بورکراسی) است . اما این شیوه برخورد بین انقلابیون ، به روشنی ، نه شیوه مارکسیستی - لنینیستی بلکه ماکیاولیستی است . و ماکیاولیسم ناب ! استالین چنان پای بند اصل چرب زبانی و مشت و چماق بود که ابتدا اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک را با چرب زبانی و سپس با مشت و چماق ، و آنها مشت و چماق ناب ، از تهمت و افتراهای بیشرمانه

نا تبعید به سیبری و سپردن به جوخه های اقدام نابود کرد و جنبش کارگری را به ورطه هلاکت کشاند . و اکنون جای تعجب و تاسف است که تئوری کاسیکارانته فوق ، و اینهم باز تحت عنوان لنین ، پس از فجایع تاریخی ، از قلم کسانی که خود را گویا در معرض چنین برخوردی می بینند ، تکرار می شود . در نتیجه جهت برخورد سالم و مسموم نکردن فضای مبارزه ایدئولوژیک بایسته است که حقیقت استالینستی فوق فراموش شود . ردیف کردن یک سلسله اتهامات . . . و مسموم کردن فضای مبارزه ایدئولوژیک با روحیه غیر کدنیستی و تعالیات گروه - مدارانه می تواند بزرگترین ضربه را به مبارزه ایدئولوژیک سالم و کمونیستی وارد آورد . . . و "بررسی و نقد مواضع و تحلیل های سازمان های سیاسی گوناگون چه در صف انقلاب ، و چه در خارج آن می تواند بسیار آموزنده باشد و بیک مبارزه ایدئولوژیک سالم و انقلابی در میان مبارزان دامن بزند ."

"راه کارگر" به کدام شیوه پای بند است بشیوه ماکیاولیستی ، کاسیکارانته ، استالینستی چرب زبانی و مشت و چماق ، یا بشیوه برخورد سالم . . . ؟ امیدوارم که دومی باشد . هر چند که "راه کارگر" در ضمیمه شماره ۱۲ به هر دو شیوه ابراز علاقه کرده است . برسیدنی است شیوه ماکیاولیستی - اپوزتونیستی در بحث سیاسی چیست ؟ این شیوه "شاهانه" را حزب توده ایران و استالینیسیم در سطح جهانی بدرون جنبش کارگری آوردند . و متأسفانه بخش اعظم چپ ایران از این نالودگی پالوده نشده است . جنبه های خشن و قرون وسطایی اش را می توان به روشنی در حزب توده دید و جنبه های سایه روشن و ضعیفتر آنها در کسانی که علیه ادعای خود به "بحران هویت" دچار شده اند .

بنابراین در اینجا به انتقاد نظرات "راه کارگر" پرداخته خواهد شد . برخوردی یکسره جدا از چرب زبانی و مشت و چماق . انتقاد به جنبه های از دیدگاه و خط (؟) "راه کارگر" پیرامون ماهیت دولت و انقلاب ایران . مساله چیست ؟ مساله درباره شناخت ماهیت طبقاتی دولت است : "ماهیت طبقاتی دولت کنونی چیست ؟ جهت تبیین و شناخت ماهیت طبقاتی دولت بطور کلی باید دید که از منافع طبقاتی - تاریخی کدام طبقه علیه

طبقه دیگر اجتماعی دفاع می کند . به عبارت دیگر مثلاً در دولتی مفروض آیا قوانین انکشاف وجه تولید سرمایه داری متحقق میشوند و رژیم مزبور در چنین جهتی گام برود دارد ، یا توسط رژیم نادیده گرفته میشوند ؟ اگر قوانین انکشاف وجه تولید سرمایه داری متحقق میشوند رژیم سرمایه داری است و در نتیجه آنچه ضروری است مالکیت خصوصی و امکان انباشت سرمایه و تحقق ارزش اضافه است .

کارنامه دولت "جمهوری اسلامی" در یکسال اخیر براساس حکایت از سرکوب کارگران و زشت کشان و دزدان سرمایه می کند . باز کشتار و سرکشی خلق کرد در سندان حمله به حقوق زنان ، بار سازی از پیش شاهنشاهی تحت نام اردشیر اسلامی ، کشتار خفقهای ترکمن عرب ، کرد ، بلک و به کلوازه ستن کارگران اعتصابی و بیکار ، کشتار و اذیتگران پسر در انزلی ، وغیره گرفته تا سلسله ماکیت از مردم در تمام سطوح و سیاستهای اقتصادی از قبیل استغاثه ، الما ، نذر ، بیار ، بدرگاه سرمایه داران ، ملی کردن بانکهای ورشکسته ، تخم اندوزده اخیر جناب بنی صدر مبنی بر ملی کردن تجارت خارجی و نقول بر بهره بانکی ، طرح اجهد سازندگی شلاق رد در خورد فروشان بجزم گرانفروشی و . . . و . . . بیابانگرایی - تحقیق است که دولت جمهوری اسلامی از منافع سرمایه داران و زمینداران دفاع میکند . اما بخش وسیعی از چپ ایران در جواب به سوال بنیادی فوق مطلقاً نه تنها نشان داد که از مارکسیسم لنینیسم فقط اسم آنرا بلغور می کند ، بلکه شکافی آور اینکه ، تحلیل طبقاتی را یکسره فراموش کرده و حتی قادر به شیوه درست طرح مساله هم نیست . سوال بنیادی ماهیت طبقاتی دولت چیست ؟ بدینگونه طرح شد : آیا دولت خلقی و ضد امپریالیست است یا ضد خلقی ؟ ملی است یا ضد ملی ؟ وغیره . در نتیجه سوال بدرستی طرح نشده و هنگامیکه سوال بدرستی مطرح نشود بناگیزر جوابها نیز بی اعتبارند . مانند سئوالاتی که در قرون وسطی برای کشیشان و اسکولاستیکها مطرح می شد ، از جمله اینکه "بر سر هر سوزن چند نفرشته جای میگیرد ؟"

و اما فراتر از این ، شیوه برخورد و تحلیل نیز دست کمی از شیوه اسکولاستیکها ندارد . مثلاً در زمینه علم طب و تشریح و کالبد شکافی ، استاد بر بالای کالبد می ایستاد و

اینها بر میانگیختند . بحرانی که به از بین رفتن تد ریجی کنترول بوروکراسی کرمین بر بخش های عمده ای از نواحی تحت تسلط آن منجر میشد . ولی این دو عامل پیشامدی فقدان انقلاب آلمان و تحکیم ظاهری استالینسم در جنبش کارگری جهانی - بعلمت محتوای عمومی نزول آگاهی طبقاتی توانست چنین آثار فاجعه آمیزی بر زوند انقلاب، مخصوصا در کشورهای غربی بگذارد . اگر مثلا بسیج های توده ای از تحت کنترول احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه خارج شده بودند ، آنطور که بعد از سال ۱۹۱۸ از کنترول احزاب سوسیال دمکرات، آلمان خارج شدند ، تاثیر متلاشی کننده ای بر استالینسم میگذاشت . ولی این اتفاق نیفتاد . زیرا بعد از تاثیر مجموعه ۲۰ سال شکست، خودانگیختگی و ظرفیت خود سازماندهی طبقه کارگر از آنچه ما در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۴ پیش بینی کرده بودیم کمتر بود .

علت اصلی محدودیت های برخاست انقلابی سالهای ۴۸-۱۹۴۴ در اروپا را باید در برآیند مجموعه این عوامل جستجو کرد . و اینرا هم میخواهیم روشن کنم که منظور من

اینها بر میانگیختند . بحرانی که به از بین رفتن تد ریجی کنترول بوروکراسی کرمین بر بخش های عمده ای از نواحی تحت تسلط آن منجر میشد . ولی این دو عامل پیشامدی فقدان انقلاب آلمان و تحکیم ظاهری استالینسم در جنبش کارگری جهانی - بعلمت محتوای عمومی نزول آگاهی طبقاتی توانست چنین آثار فاجعه آمیزی بر زوند انقلاب، مخصوصا در کشورهای غربی بگذارد . اگر مثلا بسیج های توده ای از تحت کنترول احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه خارج شده بودند ، آنطور که بعد از سال ۱۹۱۸ از کنترول احزاب سوسیال دمکرات، آلمان خارج شدند ، تاثیر متلاشی کننده ای بر استالینسم میگذاشت . ولی این اتفاق نیفتاد . زیرا بعد از تاثیر مجموعه ۲۰ سال شکست، خودانگیختگی و ظرفیت خود سازماندهی طبقه کارگر از آنچه ما در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۴ پیش بینی کرده بودیم کمتر بود .

علت اصلی محدودیت های برخاست انقلابی سالهای ۴۸-۱۹۴۴ در اروپا را باید در برآیند مجموعه این عوامل جستجو کرد . و اینرا هم میخواهیم روشن کنم که منظور من

تاریخی "خرده بورژوازی تنزل نخواهد داد . بلکه در مبارزه طبقاتی ، سیاسی ، هژمونی کسب کرده و خرده بورژوازی را به پیروی از برنامه خود متقاعد خواهد کرد . پرولتاریا برنامه های گنج وایده آلیستی و تخیلی خرد ه بورژوازی را قبول نخواهد کرد بلکه در برابر آن برنامه مستقل و سوسیالیستی خود را پیش میگذارد . و بکامک دهقانان دیکتاتوری پرولتاریا رانه بر خرده بورژوازی ، بلکه بر بورژوازی اعمال میکند . سازمانهای سیاسی کارگری نباید تحت عنوان "برنامه حداقل" ، مرحله انقلابی و غیره پرولتاریا را بدنبال توهمات مذهبی و غیر مذهبی سازمانهای خرده بورژوازی (از قبیل سازمان مجاهدین خلق) بیاندازند . چشم انداز این سیاست دنباله روی و شکست است . آیا "راه کارگر" و دیگر سازمانهای مدعی سوسیالیسم خواهان انتقال گنجی خرده - بورژوازی به پرولتاریا هستند ؟

نقد به نظرات

زد . شهید ستان شهری را اگر پرولتاریا بدنبال خود نکشد نمیتواند موفق بشوند . (لازم به تذکر است که شهید ستان شهری بیش از چهل درصد جمعیت شهری را تشکیل میدهند) و مهمتر از همه دهقانان فقیری زمین که جزو متحدین پرولتاریا و یاری در انقلاب سوسیالیستی هستند .

پرولتاریا باید برنامه مستقل خویش را که از ضروریات مبارزه و تحلیل مارکسیستی از جامعه و مبارزه طبقاتی و قانونمندیهای آن بدست آمده پیش بگذارد و خرده بورژوازی شهر و ده رابد ور خود متشکل نماید . این خرده بورژوازی راه حل مستقلی برای حل جامعه ندارد . پرولتاریا با خرده بورژوازی به تساوی درد و ملت شرکت نخواهند کرد و خود را به "گنجی" و "کودنی

سازش طبقاتی که دنبال نموده است . اعطاسا میشود . بنابراین اینکه چرا خرده بورژوازی در جنبش اخیر هژمونی را به پرولتاریا نداد . شاید ، نتیجه يك اتفاق و تصادف نامیمون بوده باشد . بررسی کنیم .

برنامه خرده بورژوازی سنتی (مرفه و غیر مرفه ، خوشحال و غیر خوشحال) در تحلیل نهایی چیزی نیست بجز برنامه بورژوایی یعنی تقویت سرمایه‌داری خصوصی و دفاع از مناسبات تولید کالایی و حراست از سرمایه . آشکار است که برنامه خاص خرده بورژوازی اساسا وجود ندارد و هنگامیکه پرولتاریا یا خرده بورژوازی يك " بلوک سیاسی " را تشکیل میدهد ، بدین معنی است که پرولتاریا برنامه خود را به سطح برنامه بورژوایی تقلیل میدهد . چرا که در غیر اینصورت " بلوک سیاسی " شکسته میشود و این گناه کبیره است زیرا نه تنها با کتاب استالین مطابقت ندارد بلکه به مذاق " راه کارگر " نیز خوش نمی آید . یعنی " گروه هدایت کننده " که همان پرولتاریا باشد نمیتواند تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی متحدانش را نادیده بگیرد و گرنه بلوک سیاسی متلاشی خواهد شد . " از سوی دیگر این " بلوک سیاسی " در انقلاب دمکراتیک توده‌های قرار است سلطه امپریالیسم را از ریشه برکنند و بر طبق تئوری نیز " مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه طبقاتی جدایی ناپذیر است " (یعنی تصادف کار و سرمایه است) . در نتیجه " راه کارگر " پرولتاریا را به چاه و بن می اندازد . که نه میتواند مبارزه ضد امپریالیستی بکند ، چراکه با مبارزه طبقاتی علیه سرمایه عملا علیه خرده بورژوازی و برنامه وی مبارزه کرده و " بلوک سیاسی " شکسته میشود . و اگر بخواهد " بلوک سیاسی " را نگه دارد نمیتواند مبارزه ضد امپریالیستی بکند . زیرا ، مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری جدا نیست .

" راه کارگر " از پرولتاریا ، شتر مرغ ساخته است . درود بر " راه کارگر " .

جنبه دیگری را در نظر بگیریم . فرض کنیم که برنامه خرده بورژوازی ، يك برنامه بورژوایی نیست و موافق مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه است (للعجب !) و فرض کنیم هنگامیکه " راه کارگر " میگوید : " گروه هدایت کننده نمیتواند تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی متحدانش را نادیده بگیرد " مقصودش اینست که تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی پرولتاریا و متحدانش (یعنی خرده بورژوازی) همراه و همیشه یکان است . و طبقه کارگر هم در این " بلوک سیاسی " هژمونی کسب میکند (چطور معلوم نیست . شاید خرده بورژوازی به پرولتاریا میگوید چون شما پرولتاریا هستید و هوادار " راه شتر مرغ " و قرار است که هژمونی داشته باشید ، بفرمائید اینهم هژمونی ") . بیائید باز هم فرض کنیم که این " بلوک سیاسی " گذاشتن

تغییری نمیدهد که ، حداقل به ریشه بحران ایدئولوژیک پی نبرده است و دقیقا به همین دلیل خود به این بحران شدیداً مبتلا است . زیرا از یکسو بحران ایدئولوژیک را محصول تفکر پوپولیستی میدانند و " سازمان پیکار " نیز به این بیماری مبتلاست . اما چنانکه دیدیم ، " راه کارگر " با تفکر " سازمان پیکار " تا نقطه ای موافق است . و ریشه و مدت بحث را پذیرفته است . بررسی خواهیم کرد .

" راه کارگر " معتقد است بحران ایدئولوژیک در سه ساله مرتبط بهم مشهود است که یکی " در مورد وظایف تاریخی انقلاب ایران (که دوری چشم گیر از مارکسیسم - لنینیسم در زمینه تحلیل ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه ، موجب آشفتگی ها و تناقض گویی میگردد) " است . بپینیم ، آیا مثلا ، در این مورد " راه کارگر " دچار آشفتگی و تناقض گویی و در نتیجه دچار بحران ایدئولوژیک نیست

" راه کارگر " معتقد است " مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه طبقاتی جدایی ناپذیر است " (رژیم کنونی از آنجا که از سرمایه داری وابسته ، یعنی از سلطه سرمایه در مناسبات سرمایه داری وابسته دفاع میکند نمیتواند ضد امپریالیست باشد) . مضافا اینکه در جامعه سرمایه داری ایران " سرمایه داری ملی " اساسا وجود ندارد . بنابراین طبقه و اقشار انقلابی عبارتند از طبقه کارگر (ناگفته پیداست که رهبری را بعهده دارد) ، و اقشار مختلف خرده بورژوازی شهر و روستا . و انقلاب آینده در نتیجه ، " انقلاب دمکراتیک توده ای " است و دولتی که بوجود خواهد آمد قاعدا " دولت دمکراتیک توده ای " باید باشد (البته در هیچ جا از " دولت دمکراتیک توده ای " نام نبرده اند و این نامی است که منطقی باید بر آن دولت بگذارند) ، عبارت دیگر يك " بلوک سیاسی " از پرولتاریا و خرده بورژوازی .

اما بپینیم معنای واقعی رهبری پرولتاریا در " بلوک سیاسی " از دیدگاه " راه کارگر " چیست؟ ضمیمه شماره ۹ " راه کارگر " ، مفهوم " بلوک سیاسی " را بدین ترتیب روشن میکند : " از اینرو در هر بلوک سیاسی يك طبقه و يك يك تشریح اجتماعی نقش هدایت کننده را دارد . در اینجاست که مساله " هژمونی " مطرح میگردد . در هر بلوک سیاسی طبقه یا تشریح " هژمونیک " سمت تاریخی و وظایف سیاسی آن بلوک را تعیین می کند . البته روشن است (صد البته مثل روز) که گروه هدایت کننده نمیتواند تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی متحدانش را نادیده بگیرد و گرنه بلوک سیاسی متلاشی خواهد شد . " راه کارگر " چه میگوید ؟ اگر عبارات فوق را بشکافیم به این نتیجه میرسیم که میگوید ، " هژمونی " پرولتاریا در انقلاب و دولت حرف مفت است . " هژمونی " پرولتاریا از اینقرار به مانند مدالی از سوی خرده بورژوازی ،

کتاب " از استاتید طب باستان را با صدای بلند " میگرد و دانشجویان نیز همگام با او به تشریح کالبد می پرداختند و هر کجا که عضوی از ارگانسیم بدن با رهنمود های کتاب فوق مطابقت نداشت ، ایراد را از کالبد می گرفتند و نه از کتاب .

بعبارت روشنتر شروع بررسی نه واقعیت بلکه پیش فرضها ، دگم ها و ایده ها هستند . مساله این نیست (برای آنان ، اسکولا ستیکها) که ماهیت طبقاتی دولت را توضیح دهیم بلکه مساله اینستکه " ما " میگوئیم باید دولت " ضد خلقی " سرنگون شود ، حال آیا این دولت ضد خلقی است یا خلقی ؟ در اینجا روشن شدن ماهیت " خلقی " یا " ضد خلقی " بودن دولت جهت اعتبار بخشیدن و ابقا تئوریهایی از پیش داده شده و در ضمن ورشکسته بکار می رود . و تمام این شیوه ها بنام مارکسیسم - لنینیسم و ماتریالیسم علمی ارائه می شوند .

" راه کارگر " بنظر می رسد که حداقل باین مساله واقف شده است که بحران ایدئولوژیک بعنوان " حقیقتی تلخ " ، ولی بهر رو ، وجود دارد و گویا کوشش می کند که این بحران را حل کند . " حقیقتی است تلخ ، اما در هر حال يك حقیقت است " که " راه کارگر " بعنوان بخشی از چپ ، دنبال یافتن ریشه این بحران و رفع نمودن آن نیست و دقیقا به همین دلیل خود نیز گرفتار همین بحران ایدئولوژیک نیز هست ، اگر چه بصورتی دیگر . اگر به برداشتی پوپولیستی (خلق گرا) از دولت حمله می کند ، خود درك رقیق تری از آنرا ارائه می دهد . چنانکه به کسانی که دولسترا " خلقی " می دانند ، انتقاد می کند ، اما خود معتقد است که دولت " ضد خلقی " است .

در ضمیمه " راه کارگر " شماره ۸ می نویسد : " برخی از سازمانها با مشاهده اقدامات ضد خلقی و ضد انقلابی دولت ، حاکمیت کنونی را کاملا بحق ضد خلقی ارزیابی میکنند . اما از آنجا که معتقدند روحانیت نماینده خرده بورژوازی سنتی مرفه است " " (تاکید از نویسنده) . دقیقا اشکال بر سر " اما است . تمام انتقاد " راه کارگر " به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر " در این خلاصه می شود که " پیکار " ، " مساله نمایندگی " را نفهمیده است . و اگر " مساله نمایندگی " را بفهمد دیگر مساله ای وجود ندارد . برسیدنی است که چگونه درك " پوپولیستی " ، عامیانه و اکونومیستی از آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم صرفا با فهم " نمایندگی سیاسی " به درك واقعا مارکسیستی - لنینیستی تبدیل میشود ؟ شاید مقصود " راه کارگر " از بکار بردن مفاهیم " پوپولیستی " ، " عامیانه " و " اکونومیستی " چیزی به غیر از مفهوم رایج و علمی آن ها در ادبیات مارکسیستی باشد ؟ اگر نیست چگونه این استحاله ممکن است ؟ اما بهر رو ، پاسخ

از انقلاب موفقیت آمیز "دمکراتیک تود" ای تشکیل میشود. بسیار خوب گویا تمام مسائل دیگر به میمنت و مبارکی پیش میرود. اما برسیدنی است که دیگر تمایز بین طبقه کارگر و خرده بورژوازی چیست؟ و چرا دیکتاتوری خرده بورژوازی دیکتاتوری پرولتاریا نیست؟ و چرا انقلاب سوسیالیستی نیست؟

اما موضوع به اینجا ختم نمیشود. ما با مساله جدی تر و عمیقتری مواجهیم. اساسا برسیدنی است که چرا پرولتاریا می باید با قشر و یا طبقه ای دیگر وارد یک "بلوک سیاسی" بشود. "راه کارگر" جواب خواهد داد: زیرا مرحله "انقلاب دمکراتیک توده ای" است. چرا چنین است؟ لابد زیرا پرولتاریا باید با خرده بورژوازی وارد "بلوک سیاسی" بشود. ضمیمه "راه کارگر" شماره ۹ که اختصاصا به روشن کردن مفهوم "بلوک سیاسی" دارد به وقایع قرن نوزدهم می پردازد و به مثالهای امپراطوری آلمان تحت رهبری بیسمارک، دولت ژاپن، انگلیس (رابطه توی ها و ویگ ها) در جریان انکشاف مناسبات تولید بورژوازی پرداخته و بلوکهای سیاسی که بورژوازی خواسته یا دیگر اقشار و طبقات جامعه برای تقابله با پرولتاریا علیه وی تشکیل میداد، روشن میکند. و حال که مفهوم "بلوک سیاسی علیه پرولتاریا" روشن شد، به بلوک سیاسی که پرولتاریا و خرده بورژوازی میتواند تشکیل بدهد می پردازد. "بلوک سیاسی" در دولتهای قرن نوزدهم، شاید "راه کارگر" را به این نتیجه میرساند که پرولتاریا نیز ناچار است در مبارزه سیاسی خویش "بلوک سیاسی" بسازد. "راه کارگر" کیفیت کاملاً متمایز انقلاب پرولتاری را با انقلابات بورژوازی و کیفیت متفاوت مبارزه پرولتاریا را با مبارزه بورژوازی برای بدست گرفتن قدرت نمی بیند. جهت اثبات این ساختمان منطقی و تئوری مزبور، که "راه کارگر" بنا نموده است، بناچار مفاهیم نوینی از طبقه کارگر و خرده بورژوازی میسازد. در بالا دیدیم که از پرولتاریا شتر مرغ ساخته شد و اکنون ببینیم این خرده بورژوازی چه پدیده ای است که پرولتاریا ناچار است خود را برایش به هیات شتر مرغ در بیاورد.

"راه کارگر" در ضمیمه شماره ۱۰ می نویسد: "..... بلوک سیاسی" در یک وضعیت تاریخی بیان کننده قرابتها و همسویی های طبقاتی معین جامعه است. همسویی از منافع عینی طبقات تشکیل دهنده "بلوک سیاسی" ناشی میگردد و یک امر تصادفی نیست. بنابراین بلوک سیاسی بر منافع واقعی طبقات استوار است و نه بر توهمات آنها. مثلاً دهقانان از لحاظ تاریخی با پرولتاریا همسو هستند. و "پرولتاریا و دهقانان میتوانند بلوک سیاسی پایداری تشکیل بدهند، چرا که میتوانند در کنار هم زندگی کنند و رشد

یکی بمعنی تضعیف و نابودی دیگری نیست." (تاکید از نویسنده)

تصور نکنید که این جملات را یک سوسیا لیست تخیلی نگاشته است. ابداً این تحلیل بر جسته (؟) مارکسیستی - لنینیستی از قلم کسانی تراوش میکند که مدعی حل بحران ایدئولوژیک چپ هستند. به رفقای "راه کارگر" رفیقانه توصیه می کنیم که بیانیسمونیست "را یک بار دیگر (شاید برای هزار یکمین بار) با دقت بخوانند و بعد بگویند که آیا رشده پرولتاریا بمعنای تضعیف دهقانان (خرده بورژوازی) نیست؟ آیا منافع عینی خرده بورژوازی و پرولتاریا یکسان است؟ خیر و هزار بار خیر. پرولتاریا خواستار نابودی مالکیت خصوصی است و خرده بورژوازی خواستار سیستم بهره کشی - بهره دهی است. پرولتاریا خواستار تغییر بنیادی روابط تولید کالایی تعمیم یافته است. در حالیکه خرده بورژوازی خواستار آن نیست. حال چطور منافع ایندو میتواند یکسان باشد. مگر اینکه رهبری سازشکاری بتواند پرولتاریا را تحمیل کسره و تحت نام منافع تاریخی به سازش نه تنها با خرده بورژوازی که با بورژوازی و بکشاند رفقا مگر شما نبودید که در جزه "فاشیسم" نوشتید که "فاشیسم" (بمثابه جنبش توده ای خرده بورژوازی) غالباً بر آغاز نمودهای تند ضد سرمایه داری دارد.

لیکن این ضدیت با سرمایه بزرگ از لحاظ تاریخی سترون است. چرا که میخاهد سرمایه بزرگ را بصورت یک شر اخلاقی بکوبد در حالیکه مالکیت خصوصی را حفظ کند. (تاکید از نویسنده) حالا چطور شد که خرده بورژوازی با پرولتاریا از لحاظ تاریخی دارای منافع یکسانی شد؟

اما بیایید فرض کنیم هنگامیکه "راه کارگر" از منافع یکسان تاریخی و واقعی پرولتاریا و خرده بورژوازی صحبت میکند منظورش اینست که چرن "انقلاب دمکراتیک توده ای" است در نتیجه نفع پرولتاریا (؟) اینست که فعلاً با خرده بورژوازی "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد. اما از این دیدگاه نیز مساله منتفی است. زیرا "راه کارگر" چنین منظوری ندارد و مکرراً اعلام میکند که بلوک سیاسی پرولتاریا و خرده بورژوازی پایدار است و ایندو تضاد آنتاگونیسمی نیستی با یکدیگر ندارند در حالیکه پرولتاریا و بورژوازی دارای تضاد آنتاگونیستی هستند و نمیتواند "بلوک سیاسی پایدار بسازند" (لابد موقت و ناپایدار مجاز است، ؟)

اما بگذارید از هفت خوان اشتباهات تئوریک و اغتشاشات فکری تفکر "راه کارگر" بگذریم و ببینیم بالاخره در خوان هفتم پس از پیروزی "انقلاب دمکراتیک توده ای" و استقرار دولت پایدار "دمکراتیک توده ای" چه اتفاقی می افتد. بزعم "راه کارگر" این "دولت نوین" پایدار خواهد بود. اما برسیدنی است که

ماهیت طبقاتی این دولت چیست؟ و ارایین دولت، دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا نیست (که بر اساس تئوری رفقا نیز نمیتواند باشد) طبقه کارگر چگونه و چه وقت دیکتاتوری خود را برقرار میکند؟ "راه کارگر" نه تنها سخنی از دیکتاتوری پرولتاریا نمی گوید بلکه ماهیت طبقاتی "دولت نوین" را نیز توضیح نمیدهد. هنگامیکه می گوید "دولت نوین" دولتی پایدار است و تضادهای آنتاگونیستی وجود ندارند، میتوان نتیجه گرفت که "دولت نوین" که حاصل انقلاب سوسیالیستی نیست، میتواند بطور مسالمت آمیز، شاید آنهم اگر ضروری باشد، بدل به دولت کارگری شود و ضرورتی هم بالطبع به انقلاب سوسیالیستی نیست. آیا نمیتوان نتیجه گرفت که "راه کارگر" به منجلاب رفرمیسم در غلطیده است؟ آیا نمیتوان نتیجه گرفت که "راه کارگر" تئوریهای رفرمیستی قدیم را تحت پوشش جدید تئوری مبتذل تری احیا کرده است؟ آیا تئوری مزبور تفاوت کیفی با تئوری حزب توده دارد؟ تفاوت تحلیل حزب توده با "راه کارگر" فقط اینست که حزب توده خمینی را نماینده خرده بورژوازی میشناسد. اما "راه کارگر" وی را نماینده خرده بورژوازی ندانسته بلکه از هنگام به قدرت رسیدنش نماینده بورژوازی انحصاری و غیره میدانند. در غیر اینصورت "راه کارگر" چنان میکند که حزب توده میکند. اختلاف بر سر یک ارزیابی است و بس.

راه کارگر در جزه "فاشیسم" که توسط دانشجویان هوادارشان در نیر ماه چاپ شد می نویسد: "..... مبارزان چپ و کمونیست در کاریکاتورهای از تحلیل طبقاتی نرو میغلتنند غالباً همدیگر را متهم به انحراف در فهم ماهیت دولت کنونی و سازش با نیروهای ارتجاعی میکنند. لیکن دعوا بر سر نحوه کنار آمدن با بلوک حاکم است. نه بر سر نفس کنار آمدن" (تاکید از نویسنده).

"راه کارگر" با نفس کنار آمدن مخالف است. بسیار خوب اما چنانکه خود گفتید و نشان داده شد با نفس کنار آمدن با خرده بورژوازی موافقت. و دقیقاً این سیاستی است که حزب توده، سازمان فدائیان سعی میکنند دنبال کنند. آنها نیز با نفس کنار آمدن با خرده بورژوازی موافقت. اما دست بر قضا مساله "نمایندگی سیاسی" را نفهمیده اند و با بورژوازی مشغول کنار آمدن هستند.

اما "معضل" خرده بورژوازی (بزعم فدائیان) گریبان "راه کارگر" را ول نخواهد کرد. "راه کارگر" معتقد است که چشم انداز واقعی آینده، یا محتمل ترین چشم انداز فاشیسم است و خرده بورژوازی فاشیسم را بر خواهد گردید. برسیدنی است که حال که بزعم "راه کارگر" این خرده بورژوازی (بنابینه دلایلی که خود قبول دارند و ما نداریم) بخاطر دلایل عینی و ذهنی چنان پایدار

است که قادر به پیروزی در این نبرد طبقاتی است و میتواند بچنگند . طبقه کارگر همومونی را بدست میگیرد و ماموریت خود را با کمک توده های دهقانی و خرده بورژوازی به انجام می رساند . همانطور که بورژوازی در زمان خویش با کمک خرده بورژوازی ماموریت خود را به انجام رسانید . پرولتاریا باید خرده بورژوازی را رهبری کند ، ورا به درون جنبش بکشاند و او را به موفقیت برنامه های خود علاقمند کند . اما هرگز نمیتواند باوی "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد . در انقلاب ایران پرولتاریا رهبر است و نه در حرف که در عمل . و رهبر باقی میماند . این دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان و خرده بورژوازی است . برتری برنامه کارگری بر برنامه بورژوازی (خرده بورژوازی) .

"راه کارگر" به روابط طبقاتی ، دینامیسم مبارزه طبقاتی و منطق مبارزه سیاسی نمی پردازد و در محاسبات خود این عوامل تعیین کننده را در نظر نمی گیرد . لاسال در سال ۱۸۵۹ به مارکس نوشت :

"در انقلاب غریزه توده ها بطور کلی بمراتب مطمئن تر از هوش خوب روشنفکران است دقیقاً فقدان تعلیم و تربیت توده ها است که آنها را از نتایج رفتار هوشمندانه محافظت میکند در تحلیل نهایی ، انقلاب تنها با کمک توده ها و اشتیاق از خود گذشتگی آنها میتواند انجام شود . ولی توده ها ، تنها بدلیل "جهل" شان ، تنها بدلیل فقدان تعلیم و تربیت ، مطلقاً ناتوان از درک امکان گرای هستند و چون مغز تعلیم نیافته صرفاً نهایت ها را تشخیص میدهد . فقط آری و نه را میشناسد . به این دلیل آنها به نهایت ها ، گرانها توجه ندارند که بی واسطه و کل است . بالاخره این بدین معنی است که دیکتاتوران با هوش و روشنفکر انقلاب در عوض اینکه دشمنان حیل گز را در برابر خود و دوستانشان را در پشت خود داشته باشند ، برعکس ، تنها دشمنان را در برابر خود دارند و ابداً کسی را در پشت خود ندارند . از اینرو آنچه در ظاهر نقل سلیم تر بنظر می آید در عمل حماقت ناب از آب درمی آید ."

دیکتاتوران با هوش و روشنفکر انقلاب ما بدینگونه دست به تدوین "خط" جدیدی در جنبش و تدوین تئوری انقلاب میزنند . و فی البداهه و بطورزی خلق الساعه تئوری می سازند . حقیقت اینست که تا مادامی که اکثریت چپ ایران و منجمله "راه کارگر" به برخورد انتقادی و ریشه ای از انگاره ها و ایده های از پیش قبول شده خویش نبردازند ، در این بحران ایدولوژیک دست و پا می زنند و تحلیل شتر مرغی ارائه خواهند کرد . اکنون از بررسی طراز نوین "راه کارگر" بگذریم و ببینیم در باره دولت و دینامیسم

دلیل بجای شروع از واقعیت و تناسب نیروهای طبقاتی و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص از مفاهیم تجریدی شروع میکنند . روش متدولوژیک جالبی است و گاهی شاید جنبه های از حقیقت را بنمایاند . اما مارکسیستی نیست . پراگماتیسم است .

"راه کارگر" خود معتقد است که : "مفهوم بلوک سیاسی" و "همومونی" کمک میکند که این ماهیت طبقات را بطور انتزاعی و در خلا بررسی نکنیم . با کمک این مفاهیم میتوانیم روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه را بعنوان یک مجموعه و در یک وضعیت سیاسی و افق تاریخی مشخص ارزیابی کنیم ."

"راه کارگر" چه میگوید ؟ میگوید که از مفهوم "بلوک سیاسی" میتوان "روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه را بعنوان یک مجموعه و در یک وضعیت سیاسی و افق تاریخی مشخص ارزیابی کرد . اما کسانی که به الفبای مارکسیزم آشنا باشند میدانند که روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه و در یک وضعیت تاریخی مشخص دقیقاً از تحلیل عینی و مشخص از شرایط مشخص ناشی میشود . به عبارت دیگر نقطه حرکت ماتریالیستها نه مفهوم انتزاعی "بلوک سیاسی" بلکه واقعیت مشخص است .

بهر رو "راه کارگر" صرفاً تحلیل مارکسیستی را به ابتذال میکشاند . مقایسه های تاریخی را بجای تحلیل مشخص جا میزند .

مفهوم "بلوک سیاسی" اولین بار بطور مبهم توسط کمینترن استالینیستی تدوین شد و در انقلاب دوم چین بطور بیگیر به مرحله اجرا درآمد که باعث شکست انقلاب دوم ۲۷ - ۱۹۲۵ و متلاشی شدن سازمانهای کارگری چین در شهرهای شانگهای و غیره ، و کشتار کمونیستهای چین گردید . سیاست مزبور مبنی بر ضرورت تشکیل بلوک چهار طبقه (طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی) و عدم اتخاذ سیاست مستقل کارگری استوار بود . و پس از آن در کشورهای اروپایی بعنوان "جبهه خلقی" تجویز شد که به سرنوشتی مشابه انقلاب دوم چین دچار گردیدند . و اکنون "راه کارگر" سعی میکند با تئوریزه نمودن این سیاست سازش طبقاتی تحت مفهوم "بلوک سیاسی" تئوری مزبور را اعتبار ببخشد . منتها با یک تفاوت در معادله فوق . اینکه چون در ایران بورژوازی ملی وجود ندارد ، در نتیجه معادله جبری "بلوک سیاسی" = (طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) تبدیل به "بلوک سیاسی" = (طبقه کارگر ، دهقانان و خرده بورژوازی) میشود . لیکن منطق همان منطق سازش طبقاتی است و منطق "استالین کیبر رهبر پرولتاریای جهان" ؟

گفتنی است که پرولتاریا با هیچیک از اقلات و طبقات اجتماعی بلوک سیاسی نمی تواند ببندد . زیرا که تنها طبقه ای

شعاعی جنبش فاشیستی را تشکیل خواهد داد و باز بزم "راه کارگر" با پرولتاریا از نظریه به "زقابت" بر خواهد خواست (یعنی زمانهای کارگری را داغان خواهد کرد و باز دلالی) ، چرا پرولتاریا باید با چنین سری "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد . پرسیدنی است که چه لزومی دارد که پرولتاریا با خرده بورژوازی که در نتیجه کودنی تاریخی خود ر جنبش فاشیستی بدترین نوع گول و فریب پذیرا میشود . تنگ نظری و کودنی تاریخی عالی ترین شکل خود در فاشیسم متجلی می گردد "بلوک سیاسی" ببندد ؟ پر واضح است "راه کارگر" ابداً و مطلقاً قبول ندارد که میتوان با رهبری جنبش فاشیستی "بلوک سیاسی" ساخت . بسیار خوب . بنا براین بنا بر "راه کارگر" باید دو راه را انتخاب کند : یا نکه معتقد باشد اساساً انقلاب برای پرولتاریا رد ستور روز قرار ندارد ، و باید از انقلاب ست بشوید ، زیرا که خرده بورژوازی به جلاب فاشیسم در غلطیده و امکان ساختن بلوک سیاسی با وی نیست . و یا اینکه قلاب برای پرولتاریا در دستور روز قرار دارد و این وظیفه تاریخی را بدون خرده بورژوازی ، به فاشیسم مبتلا شده انجام دهد . کدامیک "راه کارگر" قبول دارد ؟ بنظر میرسد که اولی را ؟ و به این مورد بیشتر پرداخته خواهد شد .

"رفقا شما موظفید به سئوالات فوق صریحاً جواب بدهید . اختراع و تدوین "تئوریهای طراز نوین" بطور مصلحت آمیز نه تنها بحران ایدولوژیک را حل نمیکند بلکه آنرا حادثه سرینماید . و نشانگر برخورد غیر مسئولانه نسبت به انقلاب و پرولتاریای ایران است .

پرسیدنی است که چرا "راه کارگر" خود را به بنین چاه ویلی انداخته است و آسمان و زمین را بهم می باند و تناقض می گوید ؟ جواب داده است بخاطر اینکه تئوری استالینیستی "بلوک بندی و سازش طبقاتی حفظ شوند" . پراگماتیسم به گفته استالین (صد البته رهبر سیار بسیار کبیر پرولتاریای جهان) پرولتاریا اید با دیگر اقلات و طبقات غیر پرولتری وارد بلوک سیاسی بشود و هر که گفت نه تروتسکیست خائن است . "راه کارگر" بصورت جبری دریافته است که این دولت ، دولت صوبی نیست ، ضد امپریالیست نیست ، خلقی نیست ، چنین و چنان نیست . پس باید سرنگون بشود . اما اگر قبول کنیم که "خرده بورژوازی در قدرت" است بناچار نمی توانیم سرنگونش کنیم ، زیرا "رفیق استالین و پس از او رفیق مائو گفته اند که خرده بورژوازی خلقی است . خوب و مردمی است . "راه کارگر" برای آشتی دادن تجربه دم خود به این نتیجه میرسد که این "دولت خرده بورژوازی" نیست و چیز دیگری است . و آنوقت سعی در توضیح و تبیین آن میکنند . دقیقاً بهمین

بازرجه طبقاتی چه میگویند " راه کارگر " در تعیین ماهیت طبقاتی دولت آنرا بد رستی برزوازی ، سرمایه داری ، از زیایی نموده و ارگان برزوازی برای سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان میدانند . و چنانکه میدانیم سلطه اجتماعی یک طبقه ممکن است اشکال سیاسی نهایتا متفاوتی بخود بگیرد . این موضع توسط تمامی تاریخ برزوازی از قرون وسطی تا عصر کنونی تأیید میشود . بنا بر تیسیم ، فاشیسم ، دیکتاتوری نظامی ، بورژوا دمکراسی ، غیره ، انواع مختلف دیکتاتوری طبقاتی و یاسلطه اجتماعی برزوازی هستند . پس باید روشن کنیم که شکل سیاسی سلطه اجتماعی برزوازی در ایران چگونه است و چیست . بعبارت دیگر گرایش عمده تعیین کننده در واقعیت ایران کدام است و بکدام سوی رود .

" راه کارگر " معتقد است که چشم انداز واقعی ، نه انقلاب پرولتاریایی (از نوع دمکراتیک توده ای ، دمکراتیک " خلقی " بانوین و غیره) و مسلما نه انقلاب سوسیالیستی ، بلکه فاشیسم ، یعنی تقویت ضد انقلاب است . در جزوه " فاشیسم " صفحه ۲ بخش فاشیسم چشم انداز واقعی " مینویسند : " کمونیستها در مجموع برنامه و تحلیل روشن و دقیق انقلابی از وضع کنونی ندارند . مقاله حاضر سعی میکند نقطه درچارچوب تحلیل موقعیت اجتماعی - سیاسی کنونی در حد توانایی پاسخی به مسائل جنبش و وظایف کمونیستها بدهد . " پاسخ چیست ؟ اینکه فاشیسم در راه است .

در بالا گفتیم مبارزه طبقاتی در محاسبات خود از آنچه که رخ خواهد نمود ، رادرنظرنگیریم . در نسبت تسلیم سرنوشت شده شیوه طرح مساله و جواب به آن و تحلیل قدری گویایانه وفاتالیستی خواهد بود .

اینکه " راه کارگر " اینقدر خوشبین است که فاشیسم خواهد آمد و پرولتاریا سازمانهای سیاسی اش از جمله " سازمان راه کارگر " کت بسته تسلیم فاشیسم خواهند شد مساله ای است که در اینجا فعلا بدان نمی پردازیم و در جواب این فاتالیسم زمخت و خشن ، نقلی قولی از لنین رادرجواب به این سوال که آیا بحران سرمایه داری بعد از پایان جنگ باید ضرورتا به انقلاب کشیده شود ، در کنفرانس بین الملل کمونیستی ، می آوریم . لنین میگوید " به این سوال فقط بصورت تئوریک نمیتوان جواب داد . این نوع جواب دادن ، حرف مفت زدن و اسکولاستیک است . جواب این سوال راتنها مبارزه واقعی میتواند بدهد . وظیفه احزاب کمونیستی این است که این مبارزه راتاحد ممکن خوب تدارک ببینند . " (تاکید از نویسنده)

این درک فاتالیستی راماز بر خورد " راه کارگر " باخرد و برزوازی و نقش خرد و برزوازی در انقلاب و متعاقب آن در مساله فاشیسم مشاهده کردیم و دیدیم که اینکه چشم انداز واقعی فاشیسم است ، حرف مفت زد و اسکولاستیک است ، به

گورسپردن انقلاب است . خواننده نباید دچار تعجب شود . حقیقتی تلخ است ولی بهر روز حقیقت دارد که " راه کارگر " انقلاب را به گور سپرده است و آنهاهم بخاطر خرد و برزوازی ، در ضمیمه " راه کارگر " شماره ۱۱ ظفر مندانه اعلام میکنند : " انقلاب مرد ، زنده باد انقلاب ! " عبارت فوق یعنی نقل قولی از کتاب جنگ داخلی در فرانسه اثر مارکس ، بنامند یک شعاع بزرگ یک صفحه را اشغال میکند . ممکن است گفته شود که رفقای " راه کارگر " قصد دارند ادای مارکس را در بیاروند و صرفا از زیبایی عبارت مزبور خوششان آمده و برای خالی نبودن عریضه آورد هاند . اظهار چنین حکمی ، اگرچه نیمی از حقیقت رادربزندارد ، واقعا بی انصافی در حق " راه کارگر " است و به " راه کارگر " به مثابه یک گروه و روزنامه جدی که سخنان قابل تعمق است برخورد نمیکنند . برعکس " راه کارگر " راز تئوری نوین خود را آشکار میکند . راز تئوری مزبور دست شستن از انقلاب است . " انقلاب مرد " آنچه که نباید بشود شده است و آب رفته رابجوی نمیتوان بازگرداند . چنین میگویند . اما " راه کارگر " میگوید اگر " انقلاب مرد " ولی نفس انقلاب کردن هنوز نمرده است . پس " زنده باد انقلاب " در این زمینه چپ ایران به رفقا واقعا مدیون است . " راه کارگر " میگوید ، دلخور نباشید ، مساله ای نیست اگر فاشیسم آمد و جنبش کارگری و سازمانهای سیاسی اش را بدون مقاومت متلاشی و خرد کرد . زنده باد انقلاب . روزی ، روزگاری انقلاب خواهد شد . و چپ حق دارد جواب دهد : **پایادست مریزاد !**

راه کارگر و مسئله فاشیسم

چنانکه دیدیم ، " راه کارگر " معتقد است فاشیسم چشم انداز واقعی است حال ببینیم فاشیسم چیست و درک " راه کارگر " از فاشیسم چگونه است و چرا چشم انداز محتمل آینده را فاشیسم می بیند .

پیروزی فاشیسم را باید به مثابه محصول روابط اقتصادی ، سیاسی واید تئوریک بین طبقات سرمایه داری پسین در نظر گرفت . فاشیسم محصول سرمایه داری محتضراست . " آخرین و در ضمن فاسد ترین شکل قدرت حکومتی برزوازی در مرحله ای است که جامعه برزوازی بطور شدیدی توسط انقلاب کارگری تهدید شده و برزوازی تمام نیروی خود را بخاطر دفع این یورش مصرف کرده است . " فاشیسم دیکتاتوری عریان سرمایه داری است . هنگامیکه کارکرد - های عادی اقتصاد با اختلال عمیق روبرو بشود ، جامعه برزوازی ، فاشیسم راجونان غذای هضم نشده واستفراغ میکند . تضاد های روابط تولید سرمایه داری گاهی بچنان درجه ای رشده میکنند که راه گریزی برای برزوازی باقی نمیماند مگر اینکه هستی سیاسی اش رافدای هستی

اجتماعی خود نموده و قدرتش رابدسته عناصر لومین و دسته های جدا شده از طبقه خویش دسته های اوباش هیتلر ، موسولینی و فرانکو بدهد . عملکرد تاریخی تسخیر فاشیستی قدرت عبارت است از تغییر ناگهانی و خشن شرایط تولید و تحقق ارزش اضافه بنفع گروههای قدرتمند سرمایه انحصاری . در هنگامیکه شرایط واضع عینی تولید و تحقق ارزش اضافه دچار بحران شده است . یعنی یک بحران عمیق ساختاری که با بحرانهای ادواری سرمایه داری فرق دارد . فاشیسم هم تحقق و هم نفی گرایش سرمایه انحصاری در جهت توتالیتری " سازمان دادن " کل زندگی اجتماعی خویش است . لیکن سرمایه داری انحصاری نمیتواند در شرایطی که طبقه کارگراز تشکیلات و قدرت (سازمانهای سیاسی و صنفی ، اتحادیه های کارگری و غیره) قابل ملاحظه ای برای بالا بردن سطح زندگی خود و مبارزه علیه فشارهای از بحران برخوردار است ، یک سیستم متمرکز ایجاد نماید . در نتیجه ضروری است که مقاومت طبقه کارگراگاه و تشکیلاتش تماما نباشد و این پیش فرض ضروری تمام اقداماتی است که جهت نجات هستی اجتماعی برزوازی لازم است باید برای مدت زیادی طبقه کارگراگاه را (بنا میلیونها نفر) امتیزه و نا امید کند بطوریکه ابتدائی ترین فرم مبارزه نیز امکان تجلی نیابد . چنین هدفی توسط دیکتاتوری نظامی ، غیره دست آمدنی نیست . بلکه فقط و تنها از طریق یک جنبش توده ای امکان پذیر است . چنین جنبش توده ای فقط بر پایه خرد و برزوازی که شدیدا از تورم ، ورشکستی و فلاکت صدمه دیده میتواند بوجود بیاید .

افشار مختلف خرد و برزوازی در این شرایط از بحران شدید و ساختاری که نظام سرمایه بدان دچار شده ، شدیدا آسیب مینیند . در این هنگام دو طبقه اصل اجتماعی ، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار بایکدیگر در حالت جدال دائمی بسر میبرند و جدالی سخت . طبقه کارگر بدلیل داشتن تشکیلات در مقابل هجوم سرمایه داری مقاومت میکند . اما خرد و برزوازی قادر به مقاومت نیست . از سوی دیگر خرد و برزوازی تصحیر تمام بدبختی ها و فلاکتی که دچار شده است راجنبش کارگری متشکل میدانند و در نتیجه به آن کاملا خشمگین است . نفهمیدن این عنصر جنبش فاشیستی میتواند نتایج کاملا اشتباهی رادربرداشته باشد و مثلا پرونیسیم با فاشیسم مشابه انگاشته شوند . تا هنگامیکه جنبش فاشیستی که جنبش کاملا خرد و برزوازی است ، جنبش کارگری راباخاک یکساکند ، نه از پامینشند و نه نقش تاریخی خود رابه انجام رسانیده است . دیکتاتوری فاشیستی پس از سرکوب نمودن کارگران است که استوار میشود . در نتیجه پیروزی فاشیسم از لحاظ تاریخی نمایانگر ناتوانی جنبش کارگری در حل بحران ساختاری سرمایه داری پسین بنفع خویش و جهت هدفهای خود میباشد .

نمایانگر بحران عمیق انقلابی
 داری پسین است طبقه کارگر
 در برابر تضییقات بورژوازی مقاومت میکند
 بدین جهت از نظر عینی طبقه کارگر میتواند بحران
 جامعه را برفع خود حل کند. اما اگر بدلیل ضعف
 و خیانت رهبری نتواند به چنین مهمی
 دست یابد. جنبش فاشیستی تشکیلات صنفی
 و سیاسی طبقه کارگر را نابود خواهد نمود. پس
 از خرد کردن تشکیلات طبقه کارگر، جنبش
 توده‌های بورژوازی شد و ارگانهای رهبری در
 ماشین دولتی بورژوازی ادغام میشوند. این
 امر هنگامی میسر است که ایدئولوژی فاشیستی که
 مبنی بر عوام فریبی‌های از نوع ضد سرمایه داری
 و حیات از تهیدستان بود و جنبش فاشیستی. به
 مثابه یک جنبش توده‌های آنرا سرلوحه هدفهای
 خود قرار داده بود. از ایدئولوژی رسمی و
 دولتی فاشیسم پس از به قدرت رسیدن ناپدید
 گردد. این حقیقت نشان میدهد که ماهیت
 دیکتاتوری فاشیستی با ماهیت جنبش توده‌های
 فاشیستی یکسان نیست. دیکتاتوری فاشیستی
 با انگرمنافع تاریخی سرمایه انحصاری است. و
 جنبش توده‌های فاشیستی نمایانگر منافع خرده -
 بورژوازی است.
 هنگامیکه این ادغام صورت می‌پذیرد
 ارگانهای جنبش فاشیستی. یا صف مستقل
 خرده بورژوازی "تغییر شکل میدهند. باند های
 ضربت فاشیستی تبدیل به جزیی از پلیس دولت
 بورژوازی میشوند. لومپن پرولتاریا که در دسته
 های ضربت فاشیستی سازمان یافته‌اند.
 بورژواهای جدا شده از طبقه خود. میباشان
 فاسد. قماربازان و غیره. بعلاوه اشراف جدا
 شده از طبقه خود. در دستگاه دولتی بورژوازی
 ادغام میشوند.
 ماتریالیسم تاریخی به بهترین وجهی کمک
 میکند تا این فراشد تاریخ فاشیسم را دریابیم. از
 هنگامیکه بنانند جنبش توده‌های شروع میشود و به
 نرزا ضحلال خود بعنوان دولت فاشیستی
 میرسد - که در این موقع تبدیل به نوعی بنا پارتمیم
 میگردد.
 در نتیجه با هیت طبقاتی دولت فاشیستی.
 بورژوازی است. نوع خاصی از سلطه بورژوازی
 است. همانگونه که مثلا بنا پارتمیم. بورژوا
 د مکرر. و غیره انواع مختلف سلطه سیاسی
 بورژوازی هستند. دولت فاشیستی رسالتش
 در افغان کردن جنبش کارگری و حفظ مالکیت
 خصوصی. امکان سرمایه انباشت شده و تحقق
 ارزش اضافه است. دولت فاشیستی از جمله
 دولت‌های استثنایی است.
 اما بررسی کنیم که درک ثوریک "راه کارگر"
 از فاشیسم چیست. جنبش توده‌های خرده -
 بورژوازی فاشیستی. چنانکه در بالا اشاره شد
 از سازمانهای طبقه کارگر متنفر است و دقیقاً نشان
 دهنده آنیم که این تفراونه بخاطر مسائل اخلاقی
 بلکه بدلیل هستی اجتماعی خرده بورژوازی و
 رابطه خاص نیروهای متخاصم جامعه سرمایه

داری بحران زده است. راه کارگر را
 خرده بورژوازی و پرولتاریا. خصوصیت جنبش
 فاشیستی را باطل اینگونه توصیف میکند: "علت
 مخالفت و دشمنی این عناصر پرولتاریا چیست
 خرده بورژوازی صف مبارزاتی مستقلی برای خود
 ایجاد میکند و بنا بر این آشکارا (؟) صف
 مستقل پرولتاریا را رقیب خود در این مبارزه
 مینماید. از طریق بسیج عناصر در کلاس (بین طبقه)
 بقدرت تحرک و مانور زیادی دست می‌یابد و اگر
 در این شرایط پرولتاریا از قدرت تحرک و مانور
 زیادی برخوردار نباشد (خواه بدلیل ضعف
 تشکیلاتی. خواه بدلیل ناکتیک‌های مناسب
 و فقدان رهبری توانا) بازگراول صحنه
 سیاسی میگردد و هر نوع عدم هماهنگی از طرف
 پرولتاریا را بنفله کارشکنی در امر خود تلقی میکند
 بنا بر این پیش از آنکه برای تخریب این قدر
 سیاسی که در دست سرمایه بزرگ است
 اقدام کند. در واقع بنحوی از اسخا برای محض
 کردن پایه‌های هر بنونی خود اقدام میکند و با
 کار و سرمایه را از میدان خارج میکند. جز
 فاشیسم (صفحه ۱۲) (تاکید از نویسنده)
 اشتباه تئوریک عظیمی است اگر شنید
 و خشم خرده بورژوازی را نسبت به پرولتاریا
 یکسره نادیده گرفته و فراتر از این در
 رقیب یکدیگر بدانیم. جنبش
 اشتباهی مفهومی به غیر از تفهیم آن مکان
 اجتماعی فاشیسم بمثابه جنبش توده‌های
 ایدئولوژی آن ندارد. خرده بورژوازی
 پرولتاریا بر سر نابودی مناسبات سرمایه داری
 مبارزه نمیکند بلکه برعکس پرولتاریا را مسدود
 بد بختی خود می‌انگارد.
 جملات بالا صراحتاً این معنی را میدهند که
 چون پرولتاریا نمیتواند سرمایه داری را افغان کند
 خرده بورژوازی صف مستقل خود را تشکیل داده
 و خود میخواهد. به این کار اقدام کند و اگر از طرف
 سازمانهای کارگری عدم هماهنگی ببیند آنها را
 در افغان نمیکند. این برداشت کاملاً اشتباه
 و غیر ماتریالیستی است. (اگر نگوییم که جعل
 تاریخ است). چنانکه همه میدانند جنبش
 فاشیستی و دیکتاتوری فاشیستی به سازمانهای
 اصلاح طلب و مسیحی. هیچکدام اساس
 ندارد. فراتر از این هنگامیکه رهبری استالینیستی
 حزب کمونیست آلمان تمام سعی خود را کرد که
 ایند با فاشیست‌ها به تفاهم برسد (بحث آزاد
 گذاشت در زمانم شرکت کرد و غیره). این
 تفاهم موجب نشد که کردن رهبران سوسیال
 د مکرر و استالینیست به زیر تیغ فاشیست‌ها
 نرسد.
 و اما مساله بسیار مهم دیگر. اینکه جنبش
 فاشیستی در شرایطی بوجود می‌آید که تشکیلات
 و سازمانهای کارگری وجود دارند و کاملاً قدرتمند
 هستند و طبقه کارگر بعنوان طبقه برای خود در
 مبارزه اجتماعی درگیر است. هنگامیکه جنبش
 فاشیستی پیروزمیشود که طبقه کارگر فرصت
 تاریخی انقلابی جهت استقرار دیکتاتوری

بورژوازی را از دست میدهد و این نه بدلیل ضعف
 سازمانی و یا ضعف شایط پرولتاریا. آن
 طور که "راه کارگر" بطور فاشیستی و مکانیکی
 معتقد است. بلکه دقیقاً بخاطر قدرتمند بودن
 و خیانت رهبری است و نه دلایل دیگر.
 سوما اینکه "راه کارگر" دیالکتیک حرکت
 فاشیسم را نیز تفهیمیده است. و در صفحه ۱۴
 همان جزوه مینویسد: "حکومت فاشیستی در
 نهایت حکومت سرمایه داری است و هر قدر
 بیشتر فاشیسم مستقر گردد این حقیقت آشکارتر
 خواهد شد. خرده بورژوازی بیشتر از
 قدرت راننده خواهد شد."
 البته "راه کارگر" سعی نموده دیالکتیکی
 نکند و این پدیده را در حال شدن به بررسی
 کرد. اما این دیالکتیک هر اکلیت است که
 در کنار رود خانه انحصارده و چنان گفت که میدانیم
 و نه دیالکتیک مارکس. و رفاقیست‌ها نشان
 ندهند که چه وقت خرده بورژوازی در دیکتاتوری
 فاشیستی در قدرت بود و چه موقع بیشتر و بیشتر از
 قدرت راننده شد. بنابه خارج بر تاپ گردید. اما
 واقعیت چیست. حقیقت این است که خرده
 بورژوازی هنگامیکه در قدرت نبود و دیالکتیک
 حرکت فاشیسم و تغییر شکل و ماهیت آنرا در بالا
 توضیح داد. و در وقت که احتیاج به نگرار آن نیبیم
 اکنون میباید آنرا چنانند از محتمل آینده
 فاشیسم است. و این
 سوال تعیین کننده است. صرفاً ثوریک جواب داد.
 زیرا دقیقاً این است که در نظر فاشیستی
 این معنی را که در برابر و تناسب
 سررهای طبقه کارگر و غیره نفع و رشد
 جنبش فاشیسم است. و مضافاً اینکه
 جنبش کارگری. و بیشتر هم نیست که
 خرده بورژوازی را از مسدود بد بختی و فلاکت
 خود. و سازمانهای صنفی و سیاسی پرولتاریا
 که قادر است از سرمایه داری ایران امتیازات
 مانای بگیرد. و در هر شرایطی داری ایران واجد
 چنین خصوصیتی نیست که بتوان از وی امتیازات
 صنفی گرفت. و در ضمن اصلی خود بداند. و
 بخواهد آنرا در هم بگردد. بنا بر این خرده -
 بورژوازی نه بدلیل فاشیسم را بخواهد گزید
 و نه جنبش را. فاشیستی و دیکتاتوری فاشیستی
 روی خواهد نه. آنچه که مساله است اینست که
 کیه که برای فاشیستی بیشتر شد و نخواهد کرد
 به جای پرولتاریا خواهد انداخت. گروه‌هایی که
 از لومپن پرولتاریا عناصری طبقه تشکیلات
 شده‌اند. و اینها راهم بورژوازی ایران سازمان
 خواهد براد. لیکن این خطری جدی برای
 پرولتاریا نیست. پرولتاریا با دفاع خود (بهر
 صورت. مسلحانه یا غیر مسلحانه) میتواند از
 خود دفاع کند. آنچه که اکنون خطر جدی
 برای آید نداشتن برنامه عملی روشن برای
 مبارزه است. خرده بورژوازی اگر بدلیل
 الترناتیو قاطع پرولتاریا را نبیند. در تحلیل
 نهایی دست به هیچگونه مبارزاتی نخواهد
 بقیه در صفحه ۴۱